

ضرب المثلہا مازندانی

پیر بڑو تہ مثال

www.azadistan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به پدر و مادرم دو مائده آسمانی.

و من آیاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخِطْلَفَ السَّيْتِكُمْ وَالْوَانِكُمْ
انْ فِ ذَلِكْ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ روم آیه ۲۲
واز آیات و نشانه‌های قدرت و علم خدا آفرینش آسمان‌ها و
زمین است و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌هایتان. البته در آن آیات و
نشانه‌های فراوانی است برای اندیش‌مندان.

عنوان کتاب: ضرب المثل‌های مازندرانی

مؤلف: قوام‌الدین بینایی

ناشر: مؤلف

نوبت چاپ: اول

قطع: رقعی

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: اندیشه ۱۹۷۲ ۱۱۲ ۰۹۱۳

صحافی: صحافی قائم‌آمل

فهرست

پیشگفتار

علایم آوانگاری

آ

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

س

ش

۹

۱۴

۱۵

۲۰

۴۳

۵۴

۶۱

۷۲

۷۳

۷۷

۸۰

۹۰

۹۸

تبرستان

www.tabarestan.info

۱۱۲	←	ک
۱۲۴	←	گ
۱۳۱	←	ن
۱۳۶	←	م
۱۴۵	←	د
۱۵۵	←	ر
۱۵۷	←	ز
۱۶۰	←	و
۱۶۷	←	ع
۱۶۹	←	ل
۱۷۱	←	ه
۱۷۹	←	ف
۱۸۰	←	غ
۱۸۰	←	ق
۱۸۱	←	ی
۱۸۳	←	ض
۱۸۳	←	ص

پیشگفتار

یکی از شاخه‌های فرهنگ عامه (فولکلور) مثل هاست که سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر منتقل گردید. صورت‌های گوناگون ادب عامه به دلیل اینکه آفرینندگان آن در تماس دائم با طبیعت بوده‌اند، متأثر و مرتبط با طبیعت است. ساختمان و اساس این نوع ادبیات برد و اصل واقع‌گرایی و خیال‌پردازی استوار است و علت دلپذیری آن نیز حاصل آمیزش این دو اصل است. از ادب عامه به برخی بینش‌ها و تلقی‌های اجتماعی و اعتقادات مذهبی و باورهای اقوام ابتدایی می‌توان پی برد. از سوی دیگر نقش آموزشی و تربیتی این نوع از ادبیات را که سبب انتقال تجربیات مفید و ارزنده‌ی گذشتگان به آیندگان می‌شود نباید از نظر دور داشت، زیرا موجب استحکام رفتارهای اجتماعی و تحکیم اصول اخلاقی می‌شود. این نوع ادبیات تلاش انسان‌هاست برای گریختن از محدودیت‌ها، ناکامی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و تصویر مدینه فاضله. به همین جهت است که آرزوها و تمنیات درونی خود را با آرامش خیال در قالب مثل‌ها، قصه‌ها و... بیان می‌کنند که سبب دوام و پایداری فرهنگ قومی و استمرار آن در تاریخ می‌شود که گنجینه‌ای برای ادبیات مکتوب ملی محسوب می‌گردد. این مثل‌ها که سرشار از لطافت، ذوق، پویایی و هنر آفرینندگان بی‌نام

و نشان اجداد ماست سینه به سینه از گذرگاه ودالان پرفراز و فرود زمان گذر کرده، تا به مارسیده است اما ملاحظاتی چند...

۱. این ضرب المثل ها به تدریج از سال های نوجوانی تا کنون بادقت در گفت و شنودهای مردم به خصوص خانواده ام به ویژه از زبان مادرم جمع آوری و به تدریج تکمیل گردید.

۲. این ضرب المثل ها در جامعه ی سنتی مردسالار با اقتصاد کشاورزی و نیمه دامداری جاری و ساری بود ضرب المثل چه بسا ساعت ها مشاجره را کم کرده و با کوتاه ترین جمله، عمیق ترین و طولانی ترین مفاهیم را تفهیم می کرد و گاه با تعمیم آن مبنای تصمیم گیری های مهم زندگی می گردید. بنابر این در قرائت ضرب المثل ها ایده آل ها و افق های فکری و کلامی چنین جامعه ای باید مورد توجه قرار گیرد. مثلاً حیوانات اهلی (مثل گاو و اسب) به دلیل نقش مؤثری که در زندگی مردم ایفا می کردند نه یک حیوان بلکه جزیی از عزیزترین اعضای خانواده محسوب می شده است لذا این حیوانات معیار بسیاری از قضاوت ها در ضرب المثل ها قرار می گرفتند نمونه ی همان نقشی که اسب در فرهنگ ایران باستان و شتر در میان اعراب داشت.^۱

۳. پدیده ی جهانی شدن خواسته یا ناخواسته فرهنگ های محلی را در برابر نابودی قرار خواهد داد و فرهنگ ما هم از این قاعده مستثنی نیست. چه بسیاری از نوجوانان مازندرانی حتی در داخل مازندران قادر به تکلم این لهجه ی شیرین نیستند و چه بسا بسیاری از خانواده ها به عمد که حاصل نوعی خودباختگی است از آن لهجه روی برتافته و خود را به تجاهل زده اند. این گسست و شکاف فرهنگی موجب نابودی تدریجی این ضرب المثل ها، و عبارات حکیمانه می شود که حاصل عمری تلاش و تجربه ی پیران سرد و گرم چشیده و از مفاهیم عالی

انسانی و روزآمد نیز برخوردار است و حیف است که این تجربه‌ی گران بهای اجداد ما در غبار تاریخ فراموش و به طاق نسیان سپرده شود.

۴. مفاهیم به کار رفته در ضرب‌المثل‌ها یکسان نیستند، بعضی ساده و سطحی و بعضی عمیق، گویا دریای خزر یا آب‌بندان‌های شمال را ماند که انواع موجودات از ماهی سفید و خاویار تا لاک‌پشت و قورباغه را در خود جای داده است. اگر گفته شود که بعضی از این ضرب‌المثل‌ها می‌تواند موضوع پایان‌نامه‌ی تحصیلی قرارگیرد سخنی به‌گزار نیست.

۵. سابقه‌ی دانش جامعه‌شناسی و روان‌شناسی جدید بیش از دو قرن نیست، اما با تفکر و تعمق در ضرب‌المثل‌ها بسیاری از مقوله‌های این دو دانش از قبیل کمبود محبت و واکنش‌های دفاعی و ... را در کلام حکیمانه‌ی عقلای قوم می‌توان یافت.

۶. گفته‌اند در مثل مناقشه نیست جهت تقریب به ذهن و چه‌بسا از ابعاد دیگر ذهن را دور می‌سازد. لذا در بعضی از موارد قابل تعمیم و استنتاج منطقی نیست. ۷. ضرب‌المثل‌ها بر اساس حروف الفبا تنظیم گردید.

۸. مثل‌ها غالباً موزون و مسجع هستند، چه پیشینیان ما به فراست دریافته بودند که کلام موزون ماندگاری و تأثیر بیشتر در ذهن و زبان جامعه دارد.

۹. ترجمه‌ی لغوی و معادل‌سازی‌ها نمی‌تواند بیان‌گر قطعی و نهایی مثل‌ها باشد. ترجمه لغوی گرچه در بعضی موارد نارسا جلوه می‌کند، اما برای کسانی که آشنایی کامل با لهجه‌ی مازندرانی ندارند مفید است.

۱۰. این مثل‌ها می‌تواند از طریق رسانه‌های گروهی بیان‌گر درد و شاعران در شعر خود و سخن‌گویان در کلام خود از آن بهره‌گیرند تا بر غنا و ماندگاری این خرده فرهنگ ایرانی افزوده شود.

۱۱. بارها مظاهر مادی تمدن ایران، از جمله مازندران از سوی اقوام مهاجم تخریب شد، اما چون مأمن ضرب‌المثل‌ها سینه‌های پاک مردم بوده است، سالم

و دست نخورده باقی مانده است.

۱۲. بسیاری از حوادث تاریخ که امکان طرح در تاریخ و ادبیات درباری به دلایل سیاسی، مذهبی و... نیافته اند در خاطره های قومی به گونه‌ی ضرب‌المثل باقی مانده‌اند. مانند هجوم تراکمه و غارت‌گری های قوم افشار و...

۱۳. تعدادی از ضرب‌المثل‌ها متأخر و گاه ترجمه مثل‌های فارسی است که رنگ قومی و منطقه‌ای به خود گرفته‌اند از ذکر ضرب‌المثل‌های فارسی که صرف ترجمه آن‌ها در محاورات به کار می‌رود اجتناب شده است چه ضرب‌المثل‌ها و کنایات فارسی به اندازه کافی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

۱۴. با دقت و تعمق در مثل‌ها می‌توان فهمید که آفرینندگان گمنام آن با آیات قرآنی و روایت دینی و دواوین شعرای بزرگ آشنایی داشته و از مضامین آنها استفاده کرده و گاه مثل ترجمه‌ی آیه‌ای است و یا یک مصرع از دیوانی است

۱۵. بعضی از مثل‌ها به دلیل نزاکت و رعایت ادب و اخلاق آورده نشده است. ۱۶. از آنجا که تنوع لهجه‌ها در مازندران فراوان است و انتخاب لهجه‌ی معیار امری مشکل است ناگزیر آوانگاری‌ها بر اساس لهجه‌ی زادگاه مولف کتاب (ایزده نور) صورت گرفته است.

۱۷. در حیطه‌ی فرهنگ مازندران کارهای ارزش مندی صورت گرفته که امیدواریم روزی با ترکیب و تکمیل این تلاش‌های پراکنده فرهنگ کامل مثل‌ها تدوین گردد.

۱۸. بین ضرب‌المثل‌های رایج در مناطق مازندران و گلستان تشابهات لفظی و مثل‌های فارسی و ترکی تشابهات معنایی وجود دارد، اما در قلمرو فرهنگ هر منطقه‌ی مازندران برداشت و گاه اختلاف لفظ خاص دیده می‌شود.

۱۹. دغدغه‌ی نان و اقتصاد و تلاش معاش و روزمرگی و هزینه‌های کاغذ، چاپ و...

در قلمرو فرهنگ و هنر موجب بروز مشکلاتی گردید. اما عشق به مانایی فرهنگ منطقه و شور زندگی دغدغه ای فراتر از نام و نان است، لذا از همه کسانی که به ریشه، اصل و بنیاد های پولادین فرهنگ خود عشق ورزیده و نگران نابودی آن در غبار زمان می باشند استدعا داریم که با خرید و معرفی آن به علاقه مندان و اهدای کتاب که صرفاً با هزینه ی شخصی منتشر می گردد سهم خود را ادا تا به یاری یزدان پاکبتوان به تداوم نشر آن و گاه نامه در گستره مازندران اقدام نمود. در خاتمه از کلیه علاقمندان و صاحب نظران می خواهیم که با طرح دیدگاههای خود و ره نمود ها و عفو کاستی ها و نارسایی ها و نقد دلسوزانه و ارسال ضرب المثل هایی که در کتاب نیامده است مولف را یاری و دل گرم سازند و ... سپاس ویژه دارم از استاد یدالله خاکپور که بیشترین زحمت معادل سازی و آوانگاری رابه عهده گرفته و با مطالعه تمامی متن راهنمایی های ارزنده ای داشته اند و از آقای زین العابدین در گاهی که تمامی متن را به دقت خوانده و راهنمای های سودمندی ارائه فرموده اند و از برادرانم ابا صلت بینایی که نخستین جرقه ی این کار را در سالیان دور در ذهن نگارنده روشن و از احسان بینایی که در آوانگاری تعدادی از ضرب المثلها اینجانب را یاری نموده اند

نور - صندوق پستی ۳۱۷ - ۴۶۴۱۵

مرکز فروش : نور ۶۲۲۲۵۲۶ - ۱۲۲۰

علامه آوانگاري ۱ (فونتيك)

معاذل فارسي	لاتين	معاذل فارسي	لاتين
ز-ذ-ض-ظ	Z	آ	a
ژ	Z	اي	I
س-ث-ص	S	او- صوت بلنل	U
ق-غ	q	آ	a
ع-ء	(6)?	ا	e
ف	F	أ	o
ك	K	تلفظ بين آ و ا	a
گ	G	ب	b
ل	L	پ	p
م	m	ت-ط	t
ن	n	ج	j
و	V	چ	c
أ	Y	ح ↔ ◦	h
	OW	خ	kh
		د	d
		ر	r

۱- در لهجه مازنلراني مرللم نور براي تلفظ كلمه مَن حركتي بينا بيني بين مَن و مِمن وُجود دارد كه آوانگاري آن MɒN است.

آ:

آخر عقل و سه اول جوونی

akhāre aghlā vesseh awal javouny

عقل پیری (به هنگام) جوانی لازم است کنایه از اهمیت تجربه در زندگی است.

آدم خوانه کشک او بیره نگوزه

adem khaneh kašk ou bayreh nagouzeh

آدم قابل می‌خواهد که کشک آب بگیرد و باد از بدن خارج نکند. کنایه از تحمل سختی است (سابقاً کشک را به حالت نشسته تهیه می‌کردند که غالباً باد از بدن خارج می‌شد)

آنکر عروس

angereh arouse

عروس آهنگر، طنزی است در مورد دختران و کودکانی که به شمایل عروس درمی‌آیند.

آقای مانوکر دارنه. ونه نوکر چو خر دارنه

aghaye ma noukar darneh vene noukar čou khar darneh

آقای ما نوکر دارد. نوکر چوب خر دارد کنایه از خشم فراوان است.

آفتاب بورده کلاچ سر، وجهه بمرده دای شیر

aftab bourdeh kelage sar vačeh bamerdeh daye šir

آفتاب بر سر کلاچ رفته و بچه از حسرت شیر مرده است. کنایه از بی مسئولیتی مادران است.

آش تا کنان نون تا صحرا

āštā kənnā nūn tā sahrā

آش تا پله نان تا صحرا. کنایه از وضعیت معیشتی خیلی عالی داشتن است.

- آدم چش جلودماغ ونه

ādamečāše jalu demāg venə

جلوی چشم آدم دماغ لازم دارد. کنایه از لازم و ملزوم بودن دو چیز است.

- آدم چووبن در شونه، حرف بن در نشونه

ādām čūye ben dar šūnə harfe bən dar našūnə

- آدم از زیر (ضربات) چوب در می رود. اما از زخم زبان نمی تواند بگیریزد.

معادل: در دروازه را می توان بست دهن مردم را نمی توان بست.

- آدم کتک درد نیارنه حرف درد ايارنه

ādām Kəṭək dard niārənə harf dard yeārənə

آدم از کتک دردش نمی آید اما زخم زبان به دردش می آورد.

به عذر و توبه توان رستن از عذاب خدای

ولیک می توان از زبان مردم رست

- آدم گالنج بزه درزن جاترسنه.

ādame gālənĵ bazə darzənejā tarsənə

آدم جوالدوز خورده از سوزن می ترسد. معادل: مارگزیده از ریسمان سیاه و

سفید می ترسد.

- آتش دله‌ی واش

āšē dələyē vāš

مثل سبزی داخل آتش کنایه از دخالت بی مورد به عبارت دیگر نخود هر آش

- آنکه دل به یار چه حاجت در و دیوار

ānke del bə yār ə čə hājəte dar o divār ə

دلش نزد یارش است نیازی به در و دیوار ندارد. در و دیوار مانع او نیستند.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قیلزش ها گر کند خار مگیلان غم مخور

حافظ

آرد که هسه خروار نون پتن بوه کار

ārd kē hassə xarvār nūn bapətən bave kār

آرد که خروار خروار وجود دارد پختن نان کاری ندارد .

آش تا کنا پلا تا فردا نون ته همراه

āš tā kənnā pələ tā fardā nūn te hamrā

آش تا زانو ، پلو برای فردا ، نان همراه تو . کنایه از احتیاط و دوراندیشی است .

آشکنی ریشه همیشه زور دله دره .

āškəni -ye rišə hamišə zur -e delə darə

چغندر همیشه ریشه در مدفوع حیوانات دارد . اشاره به انسان هایی است که پستی سرشت و ذات آنها است . « هر کسی را آن سزد که از اصل و گوهر اوست

» تاریخ بیهقی

آدم عجول یا چاه کفنه یا چاله

ādəme ajūl yā čāh kafənə ya čalə

آدم عجول یا در چاه می افتد یا در چاله « کارها به صبر بر آید » و مستعجل به سر در آید

به چشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سَبَق برد از شتابان

سمند باد پای از تک فرو ماند شتریان هم چنان آهسته می راند

گلستان سعدی

آش نخرده ونه دهن بسوته

āš nāxərdə vənə dhun basutə

آش نخورده اما دهانش سوخته است ، کنایه از بی گناهی است .

آفتاب و وارث شالِ عروسیه

āftāb - o - varəš šāle? arusiya

آفتاب و باران نشانه عروسی شغال است کنایه از روبه صفتی و فرصت طلبی

است .

آسمون انه نوارنه که بنه طاقت نیاره

āsəmun annə nəvārənə ke bənə tāqət niyāre

آسمان آن قدر نمی بارد که زمین طاقت نیاورد کنایه از رعایت در ایثار و گذشت است .

آمل مرجی در بمو آقای خرجی در بمو

āməle marji dar bemū aqāye xarji dar bemū

عدس آمل محصول داد خرجی آقا هم پیدا شد . کنایه از جور شدن کارها است .

آبرو در کال چرم کنه

ābrū-rə- kāl čarm kənə

آبرو را در کال چرم (چاروق) نهاده است . یعنی آبروی خویش را گرو گذاشت .

آشکنی ر مونه

aškəni rə mūnnə

همانند چغندر است کنایه از خودرو و بی ارزش بودن است .

آه مظلوم اثر کنه صب نکنه سحر کنه

āhe mazlūm asər kənnə sob nakənə səhar kənnə

آه مظلوم تأثیر می گذارد اگر صبح نگذارد در سحر اثر می کند . دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند سعدی

ناله ای مظلوم دزیر هسبن سدر خانی می منجیر کتلام شیون است . صائب

آش بخردی همونجه کتووش

āš baxərđi hamūnjə katvūš

هر جا كه آش خوردی همان جا بنشین .

هر كه را بر بساط بنشینی

واجب آمد به خدمتش برخاست

چو موش آن كه نان و پنیرش خوری

به دامش در افتی و تیرش خوری (سعدی)

نیرستان
www.abarestan.info

آش به پلا به

āšba pālā ba

آش پخته پلوی پخته ، اصطلاحی در مورد کسانی است كه هیچ کاری از آنها ساخته نیست .

آقای خنه دروازه دارنه دله خراب دیرگا آوازه دارنه

āqā ye xənə darvāzə dārnə dələ xərābə dirgā āvāzəh
dārnə

خانه آقا دروازه‌ی (بزرگ) دارد . از درون ویرانه ، ولی از بیرون آوازه دارد . معادل : آوای دهل ز دور شنیدن خوش است .

آنقدر ندا كه كور بویه شفا

ān qadr nədā ke kūr bōye šəfā

آنقدر نبخشید كه كور بگوید شفا . کنایه از خست است .

آقا آقا از خنه در شونه

āqā āqā az xənə dar šūnə

با آقا آقا گفتن از خانه بیرون می‌رود . کنایه از تملق و چابلوسی است .

آقازن خرش كنه . كلای راغن پیش كنه

āqā zan xərəš kənnə kelay rāqənə piš kənnə

زن آقا به هنگام خوروش از کوزه‌ی پر از روغن استفاده می‌کند . کنایه از اسراف

و خودنمایی است .

آشپز بویه سه و چهار آش وونه آهار^۱

āšpaz bave se-və čār-āš vōnə āhār

آشپز که سه چهار تا شد ، غذا خمیر می شود.

آدم شل قاطر لور بخره بهتر تا شل خر لور بخره

ādəm šələ qātər-e low-re baxər-e behTərə ta sele Xar-e

Low-rə baaxəre. tā šələ

تحمل ضربه‌ی لگد قاطر برای انسان آسانتر از تحمل لگد خر شل ، یعنی آزار بزرگان دلنشین تر از آزار انسان‌های بی ارزش است .

آکنه اور آکنه اسب گذر نه.

akē ow rə ākən dē asb gazərnə

از آب آکنده (نام دهی است) اسب آکند می تواند بگذرد.

نگیرد جز سگ

معادل : شغال بیشه‌ی مازندرانی

مازندرانی

الف

ارباب که گدا بویه پید قواله چرخ گیر نه

arbab ke geda baveh pideh ghevaleh čarkh girneh

ارباب که گدا شد به دنبال قباله کهنه می گردد. کنایه از فقر و نیاز است.

aškabous

اشکبوس

۱ - آهار بر وزن ناهار به معنی خورش و چیزی خوردن است . چنانکه ناهار چیزی نخوردن است . شو و شوی شوربا و خورش و آش (برهان قاطع جلد اول ص ۶۸)

اصطلاحی است کنایه از حرص و اشتهاى زیاد در خوردن است

اونمای بیست و هشت، کوهی به کوهی، دشت به دشت

ounemaye bisto hašt kohy be kohy dašt be dašt

در بیست و هشتم اونما (از ماههای طبری) کوهی در کوه و دشتی در دشت قرار دارد یعنی هر کار زمان مخصوصی دارد.

اسب جو بخره، شر شر کنه

asb joo bakhereh šer ser keneh

اسب که جو بخورد شیهه می کشد. کنایه از ناسپاسی است.

امیر گته مه روز روز وونه، حاکم قاضی محمد (ص) وونه

Amir gete me rouz rouz voneh hakem
mohammad vouh ghazy

امیر (پازواری) می گوید: روز و روزگارم روشن می شود آنگاه که حضرت محمد (ص) داور باشد (سعادت مندی روز آخرت مقصود است)

اسب دارمه لو بخرم شی دارمه جو بخرم

asb darme loo bakherem ši darmeh čou bakherem

اسب دارم (باید) لگد بخورم، شوهر دارم باید (کتک) بخورم. معادل هرکسی خربزه می خورد پای لغزش می نشیند.

ayya čert bazoo

ایا چرت بزو

ایا مدفوع ریخته است. اصطلاحی است در مورد بچه هایی که موقع خوردن ریخت و پاش می کنند

اسبه دیم سه تمّن سرخ و سفید شیش تمّن سبز و سیا، زمردی سیصدوسی و شیش تمّن

asbeh dim se temən serkh o sefid šiš temən sabz o
zemərədy sisado sio šēs temən sia

صورت سفید سه نومان و صورت سرخ و سفید شش تومان و صورت سبز و سیاه مثل زمردی سیصد و سی و شش تومان می‌ارزد برابر:

صورت زیبا هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار
ateh kija vačeh jehaz **اته کیجا وچه جهاز**

به اندازهٔ جهیزیۀ یک دختر است کنایه از کار پرزحمت و هزینه است.
eti jougy kheir **اتی جوگی خیر**

مثل خیرات کولی هاست. کنایه از خست است.
ame mas ameh narneh **آمه ماس آمه نارنه**

ماست ما مایه ندارد. یعنی نظر و کار ما (برای دیگران) ارزش ندارد.
avvel še bad darviš **اول ش بعد درویش**

اول (به فکر) خودت بعد به فکر درویش باش.
ameh sayneh re payeh šouneh **امه ساینه ر پایه شونه**

سایه ما را با هیزم تعقیب می‌کند. کنایه از تهدید است.
اگر ت زوون نووشه چاچ کله‌ی او ت رورنه

age te zevon navošē čač keleh ye ou tere varneh
اگر زبان تو نباشد رودخانه تو را خواهد برد. کنایه از چرب زبانی است.

atee kherza ghayideh hakerdeneh **اتی خرزای قایده هکردنه**
انگار به اندازهٔ خواهرزاده کردند گویند گریهٔ خواهرزاده پلنگ است. کنایه از

تحمل سختی است
attə vang āsmūn attə vang zāmin **آت ونگ آسمون ات ونگ زمین**

یک (سر) فریادش به آسمان یک (سر) فریادش به زمین. کنایه از بی‌تابی و بی‌قراری است.

اگ ورگ مرغنه هکنه ت راغوذ دم
agē Vərg mərgənə hakənē tə rə aqūz demə

اگر گریختم گذارد به تو گردو می دهم . کنایه از محال بودن کاری است . معادل :
بیاد در مشت داشتن .

اسب خوان هیری یال هارش زن خوان بُوری مار هارش .

asb xanā hayri yālā hārāš zan xānəbavəri mārā hārāš

اسب می خواهی بخری به یال آن نگاه کن زن می خواهی بگیری به مادر دختر نگاه کن .

کنایه از اهمیت مادر و نقش او در ساختار شخصیتی دختر است .

اغوذ چین ماه یک ماه aqūz Ğinā mā yek māhə

فصل چیدن گردو فقط یک ماه است . کنایه از اغتنام فرصت و زمان است .
توانگرا چو دل و دست کامرانت هست بخور، ببخش که دنیا و آخرت بر دی

اغوذ خوانی یا غرغر ها له یک خروار

aqūz xani yā qarqar hālā yek Xarwār.

اگر گردو یا صدای آن را می خواهی یک گونی آن برابر یک خروار است . معادل :
برادری به جا بزغاله دوازده تومان .

اتی تیره عرب خیل سماده əti tərə arəb xeilə səmā darə

مثل این که هوس رقص مردم عرب خیل را داری . کنایه از تلاش و تحرک بی حاصل است **اسبه سر و سیودل** əsbə sar və ssiyū dəl

سرسفید دل سیاه . کنایه از صورت زیبا و سیرت ناپاک داشتن .
پس قامت خوش که زیر چادر باشد چون بازکنی مادر مادر باشد (سعدی)

اوی هوایی ، نون گدایی ow ye havayi nuñē gədayi

مثل آب هوا (باران) و نان گدایی هستی کنایه از تحمل رنج و مشقت است .
اسب جوونه گردن دراز کنه asbə Jū venə gərdən dərāz kənnə

اسب اگر جو می خواهد گردن خود را دراز می کند. معادل: هر کسی گوشت می خواهد می رود پیش قصاب. در طلب هستی چو ارباب هوس کردن چرا.

اما بامشی خامی که گل بخره amā bām šī xāmi ke gal baxərə

ما گربه ای می خواهیم که موش بگیرد. یعنی نیازمند نیروی موثر و کار آمد هستیم

امام حسین (ع) دنیه شمر زیاد emām hoseyn daniye šəmṛ ziyā dā

امام حسین نیست افراد شمر صفت بسیارند کنایه از نقصان احساسات و عواطف است.

این چک اون چک کنه in cāk on cāk kənnə

این پا و آن پا می کند. یعنی اراده ی تصمیم گیری ندارد و مردد است.

از شیر شنبه و دوی جمه بگذشتی

az šīr šanbə -və- duāye Jamə bəgzə šti

از شیر شنبه و دوغ جمعه چشم پوشیدی. در مورد کسی که وعده های تو خالی می دهد.

از خر پر سنی شنبه گیه az xar pərsəni šanbe ke-yə

از خر می پر سنی شنبه کی است. کنایه از سوال بی مورد است.

انگار نماز جعفر طیار خونه engār nəməze jafarə tayyārə xūnnə

انگار نماز جعفر طیار می خواند. کنایه از تظاهر به عبادت طولانی است.

ای هنر ها نهاده بر کف دست عیبها بر گرفته زیر بغل

تا چه می خواهی خریدن ای مغرور روز درماندگی به سیم دغل

(سعدی)

اتی ول دس بامشی هسه aṭi valə das bāmši hassə

مانند گربه ای است که دست پای کج و ناقص دارد. کنایه از ضعف و ناتوانی است

اته دوش اته کسه اته پشت سر کشنه

attə dūs attə kašə attə pəštə sar kašənə

یکی برکول یکی بغل و دیگری را پشت سر خود می‌کشد . کنایه از فرزندان زیاد است .

این خره نوه خر دیگر پالون زمه رنگ دیگه

in xar nave xar digər pālun zamə range digə

این خر نشد یک خر دیگر ، فقط پالانش را عوض می‌کنم
سر زلف تو نباشد سر زلف دیگری
از برای دل ما قحط پریشانی
نیست

انه پول دارنه خر نتونه بکسه

anne pūl dārənə xar natunnə bakəse

آن قدر پول دارد که خر نمی‌تواند بکشد . کنایه از ثروت فراوان است .

این تیم و این زمی

in tim-və- in zami

این بذر و این زمین . معادل : این گوی و این میدان .

اسادیکه ونه های های بورده وای وای بمونسه

asā digə vənə hāy hāy bürdə vāyvāy bamūnnəssə

حالا دیگر های های او تمام شد وای وای باقی مانده است . کنایه است از پیری و ناتوانی است .

از لاعلاجی خر رگنه خان باجی

az lā alāji xarə gənə xānbāji

از لاعلاجی به خر ، خان باجی می‌گوید . معادل : آن که را دستگاه قوت نیست شلغم پخته مرغ بریان است .

اسیوبی گرد و نوونه

asyu bi gard navūnə

آسیاب بدون گرد و غبار نمی‌شود . معادل نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود .

اون موقع ر او بورده

own mūqe rə ow bavərdə

آن زمان را آب برده است . یاد روزگار به خیر . کنایه از انتظار بیهوده و بی ثمر است .

اگه دۆنم که نون دادن ثواب . خودم خورم که بغدادم خرابه

age donnem ke.nūn dadən səvābə xudəm xoram
kebaqdādam xərābə

اگر بدانم که نان دادن ثواب است . خودم می خورم که بغدادم خراب است . کنایه از گرسنگی است .

با گرسنگی قوت پرهیز نماند
افلاس عنان از کف تقوا بریاید
(سعدی)

امروز کار فردا بوه، در دسر دتا بوه

amrūze kār fardā bave dardə sar dətābave

کار امروز که به فردا رسید ، در دسر دو برابر می گردد .

گوهر وقت بدین خیرگی از دست مده
اختر این در گرانمایه بهایی
دارد (پروین اعتصامی)

اته بی نماز هفت بخنه رتش دنه attə binəmāz haf tə xənərə taš denə

یک بی نماز هفت خانه را به آتش می کشد . کنایه از قهر خداوندی است .
اگر برکه ای پر کنی از گلاب
سگی دروی افتد کند

منجلا ب

اسب که بمرده خیالی نیه، کلاج قار قار امار بکوشته

asb ke bamərdə xiylī niyə kələje qār qār amā-rə bakuštə

اسب که مرد عین خیالمان نیست قار قار کلاج ما را کشت ، یعنی از مرگ افراد نارحت نشدید سرو صدای اطرافیان ما را کشت . معادل کاسه داغتر از آتش .

اسب، اسب جاوئنه، خر، خرچا asbə asb-əe jā vannənə xar-ə xareja

اسب را در جایگاه اسب و خر را در جای خر می بندند . کنایه از رعایت نظم و

ترتیب است.

اتی وره پاس بز و که راسی هر سا *æti vərə pās bazū ke rās hərəssā*
آنچنان ضربه‌ای بر او وارد کرد که مات و بی حرکت ماند. کنایه از انتقام به جا و حساب شده است.

اگه این کار بوو من ته سی زینه ورگ ایارمه

age in kār bavū mən te se zinnə vərg iyārmə

اگر این کار انجام شود برای تو گرگ زنده می آورم. برابر با: مواز کف دست کردن است.

اتی اشنه که بز مار اشنه *æti ešənə ke bəz mārə ēšənə*

طوری نگاه می کند که گویی بز به مار نگاه می کند. کنایه از نگاه خصمانه است.

avvəl šəkār bad kalli

اول شکار بعد گلی

اول شکار کن بعد آواز و فریاد سر ده. یعنی وقتی بخواسته‌ی خود رسیدی آنگاه بانگ شادی برآور.

attə kāsə owye dələ qarq vūnə

اته کاسه او ی دله غرق وونه

داخل یک کاسه آب غرق می شود. یعنی به درد هیچ کاری نمی خورد.

اگه نووشه حیلّه ت ریش چادر پتمه

agē navūše hilə tərə šē cāder-e dələ petəmə

اگر نیرنگی در کار نباشد تو را در چادر می پیچیدم (جای می دادم) معادل: انما الاعمال بالنیات

age dannūn hasikā navū

اگه دنون هسیگانوو

اگر دندان استخوان نبود. کنایه از بیان امر واضحی است. برابر با: آن را که عیان است چه حاجت به بیان است.

امانیشتمی بی حوس و پوس همساده گو بمودم بوس

amā ništēmi bi huso pus -hansāye -de gū bemū dāmbūs

ما بی دغدغه نشسته بودیم که گاو همسایه با دم بریده از راه رسید. کنایه از حادثه
پیش بینی نشده است.

ownāmā vā kənəs

اونما وکنس

در فصل اونما و ازگل. کنایه از انتظار بی جا و بیهوده داشتن است.
ame tālee dālā xar darə

امه طالع دله خر دره

در طالع ما خر وجود دارد. کنایه از بد اقبال و بدشانسی است.

اگه فیلبون سر فیل نووشه هندستون خوروینه

age filbūn sar-e fil navūše hendəstūneə xo-rə vinnə

اگر فیلبان بر سر فیل نباشد خواب هندوستان می بیند. معادل: شتر در خواب بیند
پنبه دانه.

انگیسی که درد هکنه بوم سر داد بزن تا همه بدونن

angis ke dard hakəne būmē sar dād bazen tā hamə

bəddūnən

انگشتی که درد دارد پشت بام فریاد بزن تا همه بدانند.

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها رانماند

قرار (سعدی)

ašə gənə būr āhangəri

آش گنه بور آهنگری

به خرس می گوید برو آهنگری کن. معادل: هر کسی را بهر کاری ساختند.

ow-ye sar-e kaii tak

اوی سرکی تک

مانند چوب پنبه (یا کدوی کوچک) روی آب. کنایه از بی ارزش بودن است.

owrd denə

اورد دونه

ادعای گزاف و بی مورد داشتن است احتمالاً با order انگلیسی به معنی فرمان

دهنده، ریشه مشترک هند و اروپایی دارد.

ای بمو زمسون کک بورده شلوار پسون

ay bemū zəmə ssūn kek burdə šālvār pəssum

باز زمستان از راه رسیده کک درون شلوار رفته است . کنایه از سختی روزگار است .

اما ر طالع نوه پنیر خواری، پنیر خیک سگ بورده ساری

amā-rə tāle? nave panir xāri-panire xike sag bavərdə sārī

ما شانس خوردن پنیر را نداشتیم خیک پنیر را سگ به ساری برده است . کنایه از بدشانسی است .

age nāmāz xun vuei kačile mahrə **اگه نماز خون وویی کچلیه مهر**

اگر نماز خوان باشی تکه چوب کوچک مهر تو می شود کنایه از بهانه‌ی واهی است .

asā vaqte šer baəytən

اسا وقت شربیتن

حالا وقت شکار شیر است کنایه از اغتنام از فرصتهاست .

az hūle aš Lave dakətə

از هول آشی لوه دکته

از ترس خرس در دیگ افتاد . معادل: از هول هلیم در دیگ افتاد .

او به امام حسین (ع) ندنه تش به یزید

Ow bə emām hoseyn nadenə taš bə yazid

آب به امام حسین نمی دهد آتش به یزید . کنایه از خست است .

به بیدادگر بر نباید گریست

لثیمی و کژی زیبچارگی است

همانا ز تو کم کند

بخیلی مکن ایچ اگر مردمی

خرمی (فردوسی)

ay nu mənə həkā mahle baver

ای نو من هرکا محله باور

باز نگو من را به هرکا محله^۱ بیر، کنایه از مکان سخت و دشوار و ناکجا آباد است

اسیو چی وشنی میر نه حمومی از نشوردی

asyū čī Vašni -mīrnə hammumi az našūrdi

آسیابان از گرسنگی می میرد و حمامی از کثیفی. معادل: کوزه گر از کوزه ی شکسته آب می خورد.

اونی که وشونه فن امه کال چم بن

owni ke vāšūne Fannə amē kāl čamə bannə

آن چیزی که فن و شگرد آنهاست مانند بند کال چرم (چارق) ماست. کنایه از بی ارزشی کار رقیب و آسان نمودن حيله و ترفند اوست.

axtə asbə munna

اخته اسب مونه

اسب اخته شده را می ماند. کنایه از پر جنب و جوش بودن است. در مورد بچه های شلوغ به کار می رود.

اگه بول دوو سبیل سر نقره نغار سازنه

age pūl davū səbile sar nəqrə nəFār sāzənə

اگر پول وجود داشته باشد بالای سبیل نغار نقره ای می سازد. تأثیر مال و ثروت در حل مشکلات و آسان کردن زندگی است.

اگه دریو بوره دریوی او خشک گیرنه

agē dər yū būre dəryū ye ow xəšk girnə

اگر وارد دریا شود آب دریا خشک می گردد. کنایه از بد اقبالی است.

amē jəmə dətā navunə

امه جمه دتا نوونه

۱ - هرکامحله نام روستایی در نور بود که بنا به افسانه ها به دلیل نفرین امامزاده ای هفت شبانه روز با زلزله ای شدید با ساکنانش از بین رفتند

پیراهن ما دو تا نمی شود. کنایه از فقر و نداری است.

اگه تو کوچ اغودی من ول تک چاقوم

age tu kuč aqūzi mən val tək čāqumə

اگر تو گردوی سخت پوستی من چاقوی تیز نوک کج هستم. کنایه از تسلط و برتری داشتن است.

ایناه جا او هیته تیکای جا جو هیته ayyā he hā ow haytə tikaye jā jow
haytə

از ایّا (نوعی پرنده) آب و از توکا جو گرفته است. کنایه از تحمل سختی های روزگار است.

کار دلم به جان رسید کارد به استخوان رسید

ناله کنم بگویدم دم مزن بیان مکن (مولوی)

ttə kəlā mās mage Canne rugan انه کلاماس مکه چنه روغن دارنه
dārənə

یک کوزه ماست مگر چقدر روغن دارد. کنایه از انتظار بیش از حد داشتن است.
eti bəškəni kəlā-rə mūnnə اتی بشکنی کلار مونه

مانند کوزه ی شکسته است. کنایه از بی قراری و بی داومی حالات درونی است.
aše hərs barsi-yə kaftar-ə آش ارث بر سیه گفتار

میراث خرس به گفتار رسید. معادل کار کردن خر و خوردن یابو

اخلاد تن و تیزه چی کار دارنی وریزه

axlād tənn-o tiz-ə čikār dārni ve riz-ə

فلفل بسیار تند و تیز است چه کار داری که ریز است معادل فلفل نبین چه ریزه
بشکن ببین چه تیزه. به خردگی منگر دانه سپندان را (ناصر خسرو)

اگراره زکریاونه سر دووشه کارکنه

age arrə -ye zekriyā Vəne sar davu -še kār-e kənnə.

اگراره زکریا هم بر سرش باشد کارش را می کند کنایه از تهور و بی باک بودن است

اینم ناز شسِ اسا اینم مَز دسِ اسا

inam nāze šass -e əssā-inam mēzze dasse əssā

این هم ناز شست استاد و این هم مزد دست استاد. کنایه از بی مهری است.

اسیو شونی چلکه نور، صحراشونی وَجه نور

asyū šuni čalkə navər sahrā šuni vačə navvər

به آسیاب می روی محصول اندک و به صحرا می روی بچه را با خود نبر. یعنی برای کار و وقت خود ارزش قائل باش و بیهوده آن را از دست مده.

ارباب که سر اسا، یتیم اته لقمه و سه

arbāb ke sar əssā yatimə attə loqmə vassə

ارباب که بالای سر ایستاده است برای یتیم یک لقمه کفایت می کند.

به عجب گر فرو رود نفسش

عندلیبی غراب همنفشش. (سعدی)

بیانگر ترس مردم از اربابان است.

اسب و خر را هم دوئی هم رنگ و ونه هم خونونه

asb və xarə baham davənni hamrang vūnənə ham-xū
navūnə

اسب و خر را با هم بیندید هم رنگ می شوند ولی هم خونمی گردند. کنایه از عدم تأثیرپذیری چیزهای نامتجانس از همدیگر است.

attə sāl zahmət sad sāl rāhat

اته سال زحمت صد سال راحت

یک سال سختی ، صد سال راحتی. معادل: تارنج تحمل نکنی گنج نبینی .

اگه دونه روزی کجه انه، کمل بن گیر نه پتی دنه

agē dūnne rūzi kajə enə kaməl bannə girnə pēti dēnə

اگر بداند رزق و روزی کجاست با یک دسته کاه جایگاه روزی را مسدود می کند .
کنایه از خست و لثامت و حسادت است .

نعوذ بالله اگر خلق غیب دان بودی

کسی به حال خود از دست کس نیاسودی (سعدی)

afən dahrə šə pāsə tāšnə

افن دهره ش پاس نا شنه

داس بلند برای خود دردسرايجاد می کند. معادل: خود کرده را تدبیر نیست یا هر چه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی .

اسب تا پل نکهه پل ر بو نچینه

اسب تا گرفتار چاله های (روزنه ها) پل نشود عبور از آن پل را بو نمی کشد. معادل
قدر عافیت آن کس داند که به مصیبتی گرفتار آید یا انسان تا گرفتار مشکلات
نشود تجربه اندوزی نخواهد کرد .

ati jəhannə mē sādā kənnə

اتی جهنم صدا کینه

مانند جهنم صدامی کند. یعنی مایه ی آزار است .

اتی تو زمه ترش خیار چمر هگنی

xiyāre

آنچنان ترا می زنم که مثل خیار ترش صدایت درآید .

ارباب زن مسخره چاشتم تره، شوم تره

ar bābe zan-masxarə častam tarə šumam tarə

زن ارباب مسخره است هم شام تره و هم ناهار تره کنایه از وضعیت اربابانی است
که علیرغم ظاهر اربابی وضع مالی نامساعدی داشتند معادل: جیب خالی پز
عالی .

اینجه تا آمل بسوزه مات دس کمل نسوزه

injə tā āmol basūze me attə das kaməl nasuze

از اینجا تا آمل بسوزد ولی یک دست کاه من نسوزد. بیانگر حسادت و بد طینتی است.

ات ر بوم ات رهوات ر گرم ات ر جا

attə rə būmə attə -rə havā attə -rə garmə attere čā

یکی بام یکی هوا یکی گرم و یکی سرد است. کنایه از فراز و نشیب زندگی است. دل گرمی دم سردی ما بود که گاهی (میرزا حبیب)

امیر کلا جنگ بوه م سر کلاه تنگ بوه

amir kəlā jang bave me sare kəlā tang bave

در امیر کلا جنگ و کلاه بر سر من تنگ شده است. کنایه از عدم ارتباط حوادث با یکدیگر است.

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسکری

Ow az kūzə xernə āftāb az daričə

او از کوزه خرنه آفتاب از دریچه آب از کوزه می خورد آفتاب از دریچه. یعنی هرکسی مطابق خصلت خود عمل می کند.

هر کسی را سیرتی بنهاده ایم هر کسی را اصطلاحی داده ایم

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ شَاكِلَتِهِ (اسراء آیه ۸۴) بگو هر کسی مطابق سرشت و خصلت خود عمل می کند.

aspē sef sərxa sēf-e gə rū

اسپه سف سرخ سف گرو

سیب سفید در گرو سیب سرخ است ، تا سیب سرخ پخته نشود ، سیب سفید پخته نمی گردد. کنایه از روال طبیعی است.

attə gənnə ənār bist-o- haš-tā bimār

ات گنه انار بیست و هشت تا بیمار

یک دانه انار، بیست و هشت تا بیمار (یا بی مادر). کنایه از فقر تنگدستی است.
او تپه بوه بنه اقامشته
 Ow tæppə bave bənə əqmāštə

یک قطره آب شد و در زمین فرو رفته است. کنایه از ناپدید شدن است.

اگه چشمه سر بوره چشمه‌ی او خشک گیرنه

age čšmə sar bure čšmə ye ow xəšk girn

اگر بر سر چشمه رود آب چشمه خشک می‌گردد. کنایه از پید اقبال است.

ارباب سر و صورت دارنه گدای طبیعت

arbāb sar-o-surə t dārənə gədā tabiat

سر و صورت ارباب ولی طبع گدایی دارد. کنایه از خوش صورت و بد سیرت بودن است.

اتی اسیومه سر چرخ هیته
 ati asyu me sar čarx hatyə

انگار آسیاب بر سرم چرخید یعنی دچار گرفتار و رنج شدم.

این چش سواون چش سور خاصیت ندنه

in čə šē su own čəšē sūrə xāsiyət nadenə

نور این چشم در نور چشم دیگر تأثیری ندارد. معادل: کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.

ازال گاردن
 ə zāl gardən

کسی که با خیش زمین را شخم می‌زند اصطلاحی است برای بچه‌هایی که به سن بلوغ رسیده‌اند و توانایی شخم‌زدن زمین را دارند. برای نشان دادن توانایی انجام کار کسی به کار می‌رود.

اتی قاطی پاتی هکرده
 əti qati pati hakərdə

اصطلاحی است در مورد کارهای نامنظم و بی حساب و در هم بر هم.

اته میس خاک خوانه ییری بور بن کوه سر

attə mis xāk xānə bayyi būr bələn kūhē sar

یک مشت خاک می خواهی بگیری از کوه بلند بگیر. یعنی از افراد کریم و بلند نظر کمک بخواه.

ow pehe xalq

اوپه خلق

مردم کنار آب. افرادی که در یک منطقه ساکن هستند.

ow-yē bən lū niēmi

اوی بن لونی ایمی

www.tabarestan.info

www.tabarestan.info

از زیر آب بالانمی آیم. یعنی وضع ما بهتر نمی شود.

زرنداری نتوان به زور از دریا زور ده مده چه باشد زور یک مرده بیار

əti taxte tābūtə

اتی تخت تابوت

مانند تخت تابوت است. کنایه از ناتوانی است.

attə kərək dah tā vərg

اته کرک ده تاورگ

یک مرغ و ده تاگرگ. یعنی خوردندگان حریص بسیار و غذا اندک

اته چکوشی سر زنه اته انبور سر

attə čakkūše sarə zannə attə anbūre sar

یکی بر سر چکش می کوبد یکی بر سر انبر. معادل: یکی به میخ می زند یکی به نعل.

از دیوار شکسته، اوی برنده کوی زننده زن سلیطه الحذر

az divarə səkasteh owy barandeh, guye zanandeh zane

saliteh alhazar

از دیوار شکسته، سیلاب، گاو زننده و زن جسور و بی ادب بر حذر باش.

axtə məj kənnə

اخته مج کنه

مانند اسب اخته کرده، لگد مال می کند. کنایه از تاخت و تاز و ویرانگری است.

angir nənīre mūnnə

انگیر ننی ر مونه

شیدا و شیفته‌ی انگور است. کنایه از انسان پر تمنا و پر ادعا است.

گویند مادری به فرزند خود گفت قربان چشمان انگوری تو شدم کودک با گریه گفت مامان من انگور می‌خواهم.

anne vās hā dāmā še gēlārā

انه واش هدامه شی گلار

گالش ونگ هدا ورگ بزوت گلار te

gēlar-ə

tāzā būrdā sir dakā mē pālā-rā

نازه بورده شیر دگه م پلار

xavār bemū šēr bāškāniyā mē gēlārā

خور بمو شر بشکینه م گلار

آنقدر به گاو عزیز خودم علف داده‌ام - اما چوپان بانگ برآورد که گرگ گاو تو را دریده است تازه شیر در پلوی من افتاده بود (زندگیم بهبود یافته بود) که خبر آمد که شیر گاو عزیز مرا دریده است (سگ سرودی است که در سوگ جوانان خوانده می‌شود)

Ow xānā bayri gatā ruxānā Ja bayr

او خانه ییری گته روخنه جایر

آب می‌خواهی بگیری از رودخانه بزرگ بگیر. کنایه از استفاده از تجربه انسانهای بزرگ و با عزت نفس است.

asbe mārqnā siyū karkē šā

اسبه مرغنه سیو کرک شی

تخم مرغ سفید از آن مرغ سیاه است. یعنی این فرزند رشید و زیبا پسر همان پدر و مادر فرتوت و فرسوده است.

آیا که شی رج دگته هر دلینگ تله گفنه.

ayyā kē šē raj dakātā har dā Ling talā kafānā

ایا (نوعی پرنده) که از راه ورود خود دور شود هر دو پایش به تله می‌افتد.

خلق را تقلیدشان برباد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

اگه شال و س کسو بخره ورز یگر و س و سنی بمیره

agē šāl vēssā kasū baxāre varzigar vēssā vāsni bamire

اگر شغال شالی خورده بود کشاورز می‌بایست از گرسنگی بمیرد. کنایه از حکمت و رحمت خداوند است.

anzəle he dahna

انزله دهنه

دهانه انزلی. به بستر رود که بسیار فراخ باشد گفته می‌شود. کنایه از حرص و آز می‌باشد.

attə kašūn

اته کشون

به افرادی که در یک محله یا منطقه زندگی می‌کنند گفته می‌شود

əti valə čū rə mūnna

اتی ول چور مون

مانند چوب خمیده می‌ماند. یعنی اصلاح‌پذیر نیست یا در اصلاح‌پذیری مشکل دارد.

خاک شو تا گل برآید

معادل: در بهاران کی شود سرسبز سنگ

رنگ (مولوی)

ahēl rə derə anjir šē fasl dārna

اهل و دره انجیرش فصل دارنه

اهل (نوعی پرندۀ که از انجیر خوشش می‌آید) عجله دارد، ولی فصل معینی دارد. یعنی هر کاری را باید در زمان و مرحله خاصی انجام شود. پرهیز از شتاب و عجله است.

atəmōqe? hālibave pālālave xālī bōh

اته موقع حالی بوه، پالاوله خالی بوه

زمانی متوجه شده‌ای که دیک از پلو خالی شده است کنایه از آینده‌نگری است.

əti afšār-ə mūnna

اتی افشار مونه

به افشار می‌ماند نوعی دشنام به افراد مهاجم و ناسازگار است (شاید خاطره تلخ تهاجم یا مسیر عبور لشکر افشار باشد یا یادآور مظالم افشارتوس معروف به قصاب مازندران باشد که در زمان رضاخان زنان و مردان را برای ساختن بناهای دولتی به بیگاری وادار می‌ساختند افشارتوس در زمان پهلوی دوم با یک

دگردیسی سیاسی رئیس کل شهربانی دولت دکتر مصدق گردید.

اته ایسی^۱ بمونه attə əlis bemunə

یک ایسی آمدند - به مهمان ناخوانده با تعداد زیاد گفته می شود.

اقتولوه رگن ت دیم سیوا aftō lave - rə gənə te dim šeyu hə

شیردان (مُسک) به دیگ می گوید صورتت چقدر سیاه است .

کمال سرّ محبت بسین نه نقص گناه

که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند (حافظ)

کنایه از عیب خود را ندیدن و از دیگران ایراد گرفتن است .

او که بکلیش نششینن جم هکینن ow ke baklessə našenə jam hakənən

آب ریخته شده را نمی توان جمع کرد . یعنی کار از کار گذشته است.

تیر از کمان چو رفت نیاید به شست باز پس لازم است در همه کاری تأملی

امسال میچکا پار سال میچکا ریاد دین

amsāl mičkā pārsāl mičkā -rə yad dənə

گنجشک امسال به گنجشک پارسالی آموزش می دهد . کنایه از افراد بی تجربه

ولی پرمدها است .

امه کلا او نارنه ame kəlā ow narnə

کوزه‌ی ما آب ندارد. یعنی امیدی به ما نداشته باش .

اتی کلب و کوس کته ati kal və kūś kənnə

یعنی فشار و اصرار می ورزد.

اسا شلوار کینگ دگردə sās šlvār king dakərdə

حالا بر تن شلوار پوشیده است . یعنی وضع مالی او خوب شده است .

۱ - احتمالاً با کلمه انگلیسی alliance به معنی اتفاق و به متفقین در جنگ جهانی دوم که در شهریور ۱۳۲۰ به اصطلاح محلی شوروی سال ، ناگهان دسته جمعی در صفحات شمال ظاهر شدند قرابت لغوی و مفهومی دارد .

- attə sag və dah tā kələ **آت سگ و ده تاکله**
 یک سگ و ده تا توله . کنایه از فرزندان زیاد و عیالوار بودن است .
- in ow asyū-rə nārdəna **این او اسیو ر ناردین**
 این آب آسیاب را نمی گرداند . کنایه از عدم توانایی در کارهاست .
- ame pitə kələ low nārna **ام پیت کلاه لو ناردین**
 کلای کهنه ما لبه ندارد . یعنی حرف ما خریدار ندارد .
- asbe bār kaše sālsar ma?luma **اسب بارکش سال سر معلوم**
 اسب بارکش از پیشانی‌ش معلوم است . کنایه از ظاهر هر کسی نشان دهنده‌ی باطن اوست .
- abəl hasən abəl hasən tū čū biyār mən rasən hamsāyə
 gūn-re batərsn
آبل حسن آبل حسن تو چو بیار من راسن هامسایه گون-ره باتارسن
 ابوالحسن ابوالحسن تو چو بیاور و من طناب تا همسایگان بترسند . کنایه از زهر چشم گرفتن از اطرافیان است .
- aš tang dakəta šē kəta rə xərna **اش تنگ دکتیه شی کته رخونه**
 اگر خرس به سختی بیفتد بچه‌ی خود را می خورد .
- bağrsnangi qot prəhiz nmanđ **باگرسنگی قوت پرهیز نماند**
 افلاس عنان از کف تقوا برباید (گلستان سعدی)
- asb brovə xər hēte az xš hālī pr hēte **اسب برویه خر هیته از خش حالی پرهیته**
 asb barōtə xar haite az xēshālī par hatite
 اسب را فروخت و خر خرید و از خوشحالی پر در آورد . کنایه از ساده لوحی و خسران در معامله است
- ārmaji šī včēy sər dəs kšn gni čī nrm **آرمجی شی وچه‌ی سر دس کشن گن چی نرم**

arməji Šē wačə-ye sarə das kašənə gənə Ćinarme

جوجه تیغی بر سر بچه خود دست کشیده می گوید چه قدر نرم است. معادل:
گالش نمی گوید دوغ من ترش است.

əti kənā gərdə mūn-na

اتی گنارد مونه

مانند دوره گرد است یعنی به همه جا سرک می کشد.

ayyā še rajə gūm hakənē talə kafənə **آباش رَج گوم هَکَنه تله کَفَن**

ایا (نوعی پرنده) اگر رد پایش را گم کند به تله می افتد. یعنی انتخاب مسیر
نامناسب عواقب سوئی دارد.

ame tan jəl našūnə

آمه تن جل نشونه

برتن مایپراهن نمی افتد. یعنی وضع زندگی مساعد نمی گردد. کنایه از فقر و نداری
است.

əti qiyāmət

اتی قیامت

مانند قیامت است. یعنی خیلی درهم و برهم است. کسی به فکر کسی نیست.

ات لامیزه ور گوشت دره ات لامیزه ور پوس

attə lāmizə var gūšt darə attə lāmize var pus

در یک گوشه از دهانش گوشت و در گوشه ی دیگر، پوست. یعنی راست و دروغ
حرفش مشخص نیست. کنایه از دورویی است.

aira bira zarira

ایرا، بیرا، ضریرا

نوعی بازی محلی است که با دو دست چشم های طرف مقابل را نگه داشته و این
واژه را می گویند که اشکال محلی شده کلمات عربی اری (می بینم) یری (می بیند)
(و ضریرا (کور است) می باشد.

ešāk ešāk

اشاک اشاک

ترکیبی کنایی است به نگاه دزدانه گفته می شود.

asyu bə nubat

آسیو به نوبت

آسیاب به نوبت. برابر: هر کسی پنج روزه نوبت اوست.

ame qər-ə aquzə vā bavərdə

امه قراغوذ و ابورده

گردوی (دارونداری) نمونه ما را باد برده است. کنایه از خسران و از دست دادن ثروت و موقعیت است.

Owye Jūr šownə vāzike jūr mūnnə

اوی جور شونه و ازیک جور مونه

مثل آب می رود و مثل شن باقی می ماند. کنایه از ناپدیداری و بی ارزشی است.

allahommə enni ɔəs darni vinni

اللهم عني، چشم دارنی ویننی

الهم عینی چشم دارنی وحی بینی یعنی نیازی به نقل دیگران ندارنی.

چیزی که عیان است

چیزی که عیان است

او شو خوروز، معده ر خراب کنه زن کره دار خنه ر خراب کنه

ow šū xū rūz me?dəra xərāb kənnə zane kərə dār xənərə

xərāb kənnə

(نوشیدن) آب در شب، و خوابیدن در روز برای معده ضرر دارد وزن (بیوه) بچه دار خانه را خراب می کند.

ame kele sar mərɔ naništə

آمه کل سر مرغ نیشته

در مسیر صید گاه ما مرغابی نمی نشیند. کنایه از بد اقبالی است.

ambor bazəni gālənɟ darenə

انبر بزنی گالنج درانه

انبر بزنی جوال در می آید. معادل کلوخ انداز را پا داش سنگ است.

angir gəlu-ei

انگیر گلویی

انگور گرانها. حاکی از گران بها بودن چیزی است.

ətti a?jāz

اتی اعجاز

مثل معجزه است. اصطلاحی است به معنی عجیب و غریب

ow baytə pitə

اوینه پیته

مانند کنده‌ی پوسیده‌ی آب گرفته است. کنایه از سستی و بی‌داومی است.
این هوای دله خی تیمچار نشونه in həvāyē dələ xi timjar našunnə

در این هوا خوک هم به خزانه شالی نمی‌رود. کنایه از عمل نسنجیده است.

الذین والذین کجه بورم بهتر از اینی

allazinə vallazinə kəjəburəm behtər az inə

الذین والذین کجا بروم که بهتر از این جا باشد.
اسیوی تک تک زن asyūye tak takə zan

آسیاب تک تک زن. اصطلاحی است در مورد کسانی که وسط حرف دیگران می‌پرند.

امه گویمو شمه گوگزانه ame gū bemū šəmə gūgzā enə

اگر گاو ما برگشت گوساله شما هم خواهد آمد. کنایه از انتظار بیهوده است.

اتی که تو دگته داو ویه شال نکته ati ke tərə dakətə dāvu-ye šāle nakətə

آن طوری که برای تو جور شد برای شغال داویه (روستایی که شغال فراوان دارد) جور نشد کنایه از خوش شانسی و روی آوردن بخت و اقبال خوش است.

ب

بسون چراغ نذر امام رضا کنه basout čəragh nazre imam reza
 keneh

چراغ سوخته را نذر امام رضا می‌کند.

بشکنی پیلک baškenē peelək

کوزه شکسته. کنایه از آسیب‌پذیری است.

بشتی راغن زنه bešty raghən zanneh

ته دیگ را روغن مالی می‌کند. کنایه از چابلوسی است.

bi sag sereh

بی سگ سره

خانه بدون سگ. کنایه از آشفتگی و گسیختگی امور خانه است.

بیرون شومه دشون بشو، خنه امه نارمه شوم

biroun šomeh dašoun bašoun kheneh emeh narmeh
šoum

بیرون می‌روم با سرو وضع خوب (اما) وقتی بخانه می‌آیم شام ندارم. کنایه از
تظاهر به ثروتمندی است.

bamāši ke lāghar bavəgal vərə jul یرنه جول بونه
pərnə

گرچه که لاغر شد موش بر سر او می‌پرد. کنایه از ضعف و ناتوانی است.

بزگنه مره بکوشته جادرد نگنه میس بزونه جادردگنه

bez geneh mereh bakouštəh ja dard nakenneh miss
ja dard kenneh bazouəh

بز می‌گوید من از جای کشته شدن احساس درد نمی‌کنم، از جای مشت خورده
احساس درد می‌کند. معادل زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است.

bez rə ghame jan ghassab rə ghame بز و غم جان، قصاب و غم پی
pəi

بز در اندیشه جان خود، قصاب در اندیشه پی خود است. یعنی هر کس بدنبال
سود و زیان خویش است.

بخردن، وراز خی، کار هکردن ول خلنگ

bakherden veraze khee kar hakerden vale khelang

موقع خوردن مثل خوک نر، موقع کارکردن مثل خلنگ شکسته. کنایه از تنبلی و
تن‌پروری است.

با هین ریش دشونه تعزیه ی پیش *bā hain riš dašūnə taziye piš*

با این ریش برای دیدن تعزیه می رود. کنایه از تظاهر به تقدس مآبی است.
وگر چشم ارادت نگه کنی در دیو
چشم کروی

بنه بخرده آدم دار گیر کنه *bənə baxərdə ādəm dārəkəpərə kannə*

آدم شکست خورده درخت را با ریشه از جا می کند. کنایه از توانایی درونی
انسان هاست.
الغریق یتشبث بکل حشیش، انسان غرق شده به هر خس و خاشاکی چنگ
می زند.

مرد غرقه گشته جانی می کند دست در هر گیاهی می زند. (مولانا)

بهار واش پائیز لاش *bəhār-e vāš ve pāize lāš*

گیاهان بهار و لاشه ی گوشت. (در بهار سبزیجات و در پائیز گوشت برای بدن
مفید هستند یا کنایه از استغنا و بی نیازی را هم می دهد. معادل: از سنپاهی زغال تا
سفیدی نمک

بزن پر چلچلا آنکر گودوشنه *bazən par čəlčālā-angər gū dūšənə*

پرستو پر بزن آنکر گاو می دوشد. کنایه از کار عجیب و دور از انتظار است.

بد برار ووش بی برار نووش *bad bərār vowš bi bərār narūš*

برادر بد داشته باش ولی بی برادر نباش. کنایه از انتخاب بد بر بدتر است.
بوی پیاز از دهن خوب روی
روی (سعدی)

بامشی ر کورنه گل بیتنه سی *bāmši-rə kūrənə -gal baitənə sə*

گرچه را برای چه می خواهند برای گرفتن موش. بیانگر استفاده به جا است.

بمردوک مونه *bamərdə vakə munna*

قورباغهی مرده را می ماند. کنایه از تنبلی و تن پروری است.

بامشی که سند ناشته کله سیر ول نکرده اساکه سند دارنه

bāmši ke sanəd nāštə kaləssi-rə vel nakərdə əsā ke sanəd
dārənə

گرچه که سند نداشته بود شاه نشین خانه را رها نمی کرد حالا که سند دارد.^۱

بینه بخورده آدم لوی کار دره؟ bənə baxərdə ādəmə low-ye kār darə

آدم زمین خورده را نیاز به لگد زدن هم هست؟ کنایه از دستگیری زمین خوردگان است.

گر بر نفس خود امیری مردی
گر بر دگران خرده نگیری
مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن
گردست فتاده ای بگیری مردی
(منسوب به پوریای ولی)

بورده اتی حاجی داود بز بورده bürdə əti hāji dāvoode bəz burdə

رفته انگار بز حاجی داود رفته است. معادل: عدمش به ز وجود.

بمرد گو شیردار وونه bamərdə gū sirdār vūnə

گاو مرده پر شیر می گردد. در مورد کسانی که بعد از مرگ از آنها تجلیل می شود.
هر چه رفت از دست یادان به نیکی می کنند. چهره ی امروز از آینه ی فردا
خوش است (صائب)

بز رج چرخ گیرنه bə zə raje čarx girnə

در پی رد پای بز است. یعنی از خود اراده ای ندارد منفعل و تابع روش دیگران

۱- در باور عامه آمده است که فردی گریه می مزاحمی را از خانه بیرون می کرد اما گریه دوباره برمی گشت، روزی گریه را درون گونی انداخت و سر آن را محکم بست. تصادفاً شاه عباس گریه را یافت و دستور داد که بر کاغذی بنویسند که کسی حق آزار این گریه را ندارد و برگردن گریه آویختند و گریه مجدداً به منزل برگشت.

است .

bərmə čəš xānə

برمه چشم خوانه

چشم اشک وار می طلبد . یعنی هر کاری وسیله ای می خواهد .

bāmšī rə māsə pələye sar gir **بامشی رماس پلای سرگیر ابارنه**

iyārnənə

گربه را موقع خوردن پلو با ماست به دام می اندازند . کنایه از فرصت طلبی و یافتن پاشنه ی آشیل است . به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را .

bəhāre həvā mard-o-zan da?vā

بهار هوا مرد و زن دعوا

دعوی زن و شوهر مانند باد بهاری است . یعنی نمک زندگی مطبوع و گذرا است . زن و شوهر دعوا کنند ، ابلهان باور کنند .

شکوفه گاه شکفته است گاه خورشیده

پوشیده

baxyə bə āb dūq zannə

بخیه به آب دوغ زنه

به آب دوغ بخیه می زنند . کنایه از کار عبث است . معادل : باد در کف داشتن .

bapəz bəsāz həde mənə pahvuñə

بپز ، بساز ، هده منه پهلوان

پیز و آماده کن آنگاه به من پهلوان بده . معادل : بگیر و ببند و بده به دست من پهلوان

برای کسانی که فقط مرد گفتارند نه مرد عمل ... لم تقولون مالا تفعلون (قرآن کریم)

bələnddāre sar mičkā kəli kənnə

بلند دار سر میچکاکلی کنه

گنجشک بر سر درخت بلند لانه می سازد . کنایه از بلندپروازی است .

راست گفتند یک دو ببند لوچ

خویشتن را بزرگ پنداری

تو که بازی کنی به سر با قوچ

زود بینی شکسته پیشانی

bālā kaləsi ništə qəd kənnə

بالاکله سی نیشته قد کنه

در صدر مجلس نشسته و زور می زند . کنایه از ادعای بی ثمر داشتن است .

bənə peye jā

بنه پی جا

اصطلاحی است به معنی اصل و ریشه .

basaata jā vāš dar niyen

بسوته جا واش در نینه

از زمین سوخته علف نمی روید. معادل: زمین شوره سنبل در نیارد، در او تخم و عمل ضایع مگردان.

bāmši kē pā nārənə daxli bə ma nārənə
nārənə

www.abarestan.info

گر به ای که پا نداشته، ربطی هم به ما ندارد. کنایه از فرصت طلبی است.

لاف سرپنچگی و دعوی مردی بگذار عاجز نفس فرومایه چه مردی
چه زنی

bez mirasən xədaşə bemsən

بز می رسن خدش بمسن

ای کسی که پشت دیگران عیب دیگران را می بافی (می گوئی) اول خودت را
تریت کن.

bikārə ādām darə qabrəstūn

بیکاره آدم دره قبر ستون

آدم بی کاره را در قبرستان باید یافت. کنایه از تلاش و کوشش و بیکار نبودن
انسانهاست.

baz bazə vinnə palem čarnə

بز بز وینه پلم چرنه

بز وقتی بز دیگری را ببند مشغول چریدن آختی (که معمولاً بزها آن را
نمی خورند) می شود. کنایه حسادت و چشم و هم چشمی است.

بامشی دست به گوشت نر سه گنه صغیرش

bām ši-ye das bə gūst narsanə gənə saqir-e-š

دست گر به به گوشت نمی رسد می گوید مال یتیم است. کنایه از ادعای دروغین
ترحم و دوستی است.

bənə bəšti-rə dar biyār

بن بشتی در دیار

ته دیگ را در بیاور. کنایه از عمق و کنه ماجرا را بیان کردن است.

بهار و دوست چگ هیره خزون و دشمن

bhār vā dūstā čakhaire xazūn vā dāšmənā

باد بهاری (که مفید است) به دوست برخورد کند و باد خزان به دشمن. (خیرو خوبی‌ها نثار دوستان و شر و بدی از آن دشمنان باد)

گفت پیغمبر به اصحاب کبار	تن مپوشانید از باد بهار
نفع باران بهاری بوالعجب	باغ را باران پاییزی چوتب
گفت پیغمبر ز سرمای بهار	تن مپوشانید باران زینهار
زان که با جان شما آن می‌کند	کان بهاران با درختان می‌کند
در بهاران جامه از تن برکنید	تن برهنه جانب گلشن روید
لیگ بگریزند از باد خزان	کان کند کرد یا باغ ورزان

bimār Kē safahā-hakim sare rāhā **بیمار که شفاه حکیم سر راه**

بیماری که (مصلحت خداوند) در شفای اوست حکیم (پزشک) هم سر راه پیدا خواهد شد.

bkāstāmi sarow nāstāmi **بکاشتمی سر او ناشتمی**

کاشته‌ایم در حالی که سرچشمه نداشتیم. کنایه از تلاش بیهوده و آینده نگر نبودن است.

bavri dass rū nāmāk kənnənā **بوری دس رو نمک کننه**

روی دست بریده نمک می ریزند. کنایه از زهر چشم گرفتن است.

bēl mən batkənəm bad həpaj **بل من بتکنم بعد هپاج**

بگذار من بگویم بعد آن را غربال کن. یعنی در نتیجه گیری عجله نکن.

سخن راسر است ای خداوند و بن میاور سخن در میان سَخْن (سعدی)

bənā-yē sar mār enā dār sar afei **بنه سر مارانه دار سرافعی**

روی زمین مار حمله می‌کند روی درخت افعی. یعنی خطر در همه جا در کمین

است .

جهان پیر رعنا را ترحم در جبلت نیست .

بی‌کاره سی یار پیدا وونه باکاره سی کار

bikāre sē yār pidā vownə bakāre sē kar

برای فرد بی‌کار بی‌کاری و برای فرد با تلاش کار پیدا خواهد شد.

زهر سو بانگ جنگ و چنگ مستان زهر کاری به لابد کار زاید (مولوی)

باخته خر یونجه نارنه

خر خوابیده یونجه‌ای ندارد . یعنی کار نکرده مزد نمی‌گیرد .

اگر کاری کنی مزدی ستانی چوبی کاری یقین بی مزد مانی

بوری دسی سر نمک نکننه

bavri dass-e sar nəmək nakənənə

روی دست بریده نمک نمی‌ریزند یعنی قلب مجروح را ناراحت نمی‌کنند .

بی مار و خجیر^۱ ووش بی همسایه نووش

bimār - o - xə - Jirvuš bihamsayā navūs

بی مادر و با نژاد و زیبا باش، ولی بی همسایه نباش معادل : اول همسایه بعد خانه

، الجار ثم الدار

بهار وارش تِ پسر بُنه پاییز وارش تِ زن پسر بُنه

bahār-e vārəš te pəsrə banne pāeiz vārəš te zan Pəsərə.

باران بهاری (که مفید است) به پسر تو برخورد کند، باران پاییزی (که مضر است)

به زن پسر تو برخورد کند. کنایه از تفاوت گذاشتن بین پسر و زن پسر (پسر از

شوهر دیگر) است.

بلبل چل تا مرغه کنه، اتا بلبل بقیه پیسی

bəlbəl čeltā mərḡənə kanə attā balələ bāgi pəspəsi

۱ - خجیر - زیبا ، هجیر ، هژیر در پهلوی از هو (خو) + چهر = نژاد و اصل (برهان قاطع).

بلبل چهل تا تخم می‌گزارد یکی بلبل و بقیه پس پسی (هزار) می‌شود. یعنی همه‌ی کارها به نتیجه‌ی نهایی خود نمی‌رسند.

اگر زاله هر قطره‌ای دُر شچوی‌خر مهره بازار از او پر شدی (سعدی)
اگر شب‌ها همه قدر بودی ، شب قدر بی قدر بودی . (گلستان)

بامشی که کدخدا یوه روز روشن لمپا سوکین

bāmši ke kadxədə bave rūze rūšan lampa sū kənnə

گرچه که کدخدا شد در روز روشن چراغ روشن می‌کند. کنایه از تازه به دوران رسیده‌ها و کم ظرفیت بودن است .

bəz kələ Se sarə warnə varzāy ōxār بزگله شی سرورنه ورزای آخار

بچه‌ی بز سرش را در آخور گاو نر قرار می‌دهد . کنایه از پای از گلیم خود دراز کردن است.

بامشی گته میو میو ریش مار جا یاد ییت

bāmši-ye kətə miö miö rə šē māre jā yād baytə

بچه گرچه میو میو کردن را از مادرش یاد گرفته است. کنایه از الگوپذیری از مادر است .

بزک بزک نمیر فردا بهار شروین ماه دنبال

bəzak bəzak namir Fardā bahār šarwinə mā dənbalə

بزک بزک نمیر که فردا بهار است و شروین ماه به دنبال است. معادل : پایان شب سیه سفید است .

bārē kaj manzzəl našūnə

بار کج منزل نشون

بار کج (ناراستی) به مقصد نمی‌رسد. یعنی نادرستی پایان خوشی ندارد .

bapətə xarbəzə nasib-e šālə

بیت خربزه نصیب شال

خربزه‌ی پخته نصیب شغال می‌گردد . یعنی چیز با ارزش از آن افراد بی‌ارزش می‌گردد .

bikārə nōn xərnə kārgar xōn **بیکاره نون خرن کارگر خون**

آدم بی کار نان می خورد ولی کارگر زحمتکش خون می خورد. کنایه از بی عدالتی در جامعه است.

bəne bəšti-rə dar iyārən **بن بشتی ر در ایارن**

ته دیگ را در می آورد. یعنی نگفتنی ها و اسرار را فاش می کند.

بامشی کته دو به دو نادار گردنه

bāmsi kəTə ye du bə-du tā dār-e gərdənə

بچه گربه هر چه تلاش کند تا نیمه درخت بالا می رود. کنایه از محدودیت های جسمی و استعدادهاست.

gal dənyā nemu panir -e bedenə **-گل دنیا نمو پنیر پدنه**

موش به دنیا نیامده بوی پنیر می دهد. کنایه از اصل و نسب است.

bave halwā nave fərni **بوه حلوا نوه فرنی**

اگر شد حلوا، نشد فرنی. یعنی هر چه پیش آمد خوش آمد.

بز مرگ برس چپون چاشت خرن

bəze marg barəse čappōne čāšt Xərnə

مرگ بز که فرار برسد ناهار چوپان را می خورد. یعنی پا را از حد خود فراتر می نهد.

bərə dari šē bəja bezgālə haf **برادری شی به جابز غاله هف صنار**
sannār

برادری به جای خود قیمت بزغاله هفت صنار است. معادل: حساب حساب کاکا برادر.

binjē pəšti vazməl ow xərnə **بینج بشتی وازمل او خرنه**

به پشتیبانی برنج علف هرز نیز آبیاری می شود. کنایه از طفیلی و انگل اجتماع بودن است.

bā zəbūnē xəš jan rə bakəs

با زبون خوش جان رنجش

با زبون خوش جان را بگیر. نظیر با زبان خوش می‌شود ما را از سوراخ بیرون آورد

bimār timār xānə

بیمار تیمار خوانه

فرد بیمار تیمار می‌خواهد. کنایه از توجه به بیمار است.

هم‌ورف بموهم بارون

بی‌طالع مورد مارون

bitāl le būrdə mārūn, ham varf bēmūham bārūn

انسان بدشانس برای میهمانی به خانه‌ی مادر (سرزمین مادری) رفت و اسیر برف و باران شد. کنایه از ناسازگاری بخت و ناخوشی تیره بختان است. طالع بی‌شفقت بین که درین کار چه کرد (حافظ)

būr kangəl bačīn

بور کنگل بچین

برو کنگر بچین. کنایه از زود بودن بعضی از امور از قبیل ازدواج برای جوانان است.

بدی بز مای دور بخور ندی نز مای ماسی نخر

badi bazə mähē dūrə baxər nadi nazəməyē mässə naxər

دوغ خویشاوندانت را بخور اما ماست ییگانگان را نخور. جفای دوست بهتر از وفای غیر

خواب نمی‌باشدم ز دست خیال در سرای نشاید بر آشنایان بست (سعدی)

bəhare tərənə var-e ku Pāyize binjz بیخ کفاز

-e-kəfa

بهار گیاه کوهی تازه، پاییز کپه برنج. کنایه از ثروت حسادت برانگیز است.

bəz bāzi dāve

بز بازی داوه

بز بازی می‌داد. معادل دنبال نخود سیاه فرستادن.

bameši dar-e gərdenə

با مشی دارگردنه

گربه‌ای که در میان درخت باقی می‌ماند، معمولاً گربه چون توان بالا رفتن از درخت را ندارد به کسانی که کار را ناتمام رها می‌کنند یا به کسانی که آرام و قرار ندارند گفته می‌شود.

بخردی آش همونجه‌گت ووش baxærdi āš hamūnjə katə vūš

هر جا که آش خوردی خدمت همانجا را بکن.

چو موش آن که نان و پنیرش خورده‌اش دریافتی و تیرش خوری (سعدی)
بامشی اشو مشو. مهمون اته شو یا دِ شو، بامشی فتانمنار مهمون ونه دووشه تابهار
صاحبخانه ریوش دلدار^۱

ای گربه عزیز، میهمان یک یا دو شب، پاسخ غیر مستقیم میهمان به صاحبخانه:
ای گربه لاغر میهمان تا بهار باید باشد به صاحبخانه بگو قلبش را محکم کند.

پ

پرتاس جنگل وکلونگ partasə jangele o kalvang

جنگل دور و گلبانگ. کنایه از تلاش بی حاصل است.

پِرپتی parpety

اصطلاحی است به معنی تلاش بیهوده و مذبوحانه.

پشت ون ملفت کینه pešte vənə kələft kenneh

تکیه‌گاه خود را محکم بسازد. کنایه از همراه و موافق ساختن دیگران با خود است.

پار پیار دنگسر حرف par peear dangəsəre harf

حرفهای سالیهای گذشته در کنار آبدنگ. کنایه از حرف پوچ و مکرر از سربیکاری

۱ - جمله‌ای است که صاحبخانه غیرمستقیم خطاب به میهمان ناخوانده و پاسخ میهمان‌پرور خطاب به صاحبخانه در فرهنگ عامه است.

است.

پول دارنی پسه نخور، پول نارنی غصه نخور

pool darni pesseh nakhər pool narni ghāsseh nakhər

(اگر) پول داری پسته نخور و به هنگام بی‌پولی غصه نخور. کنایه از آینده‌نگری و در وقت غنا به فکر تنگدستی بودن است.

پسر زن دتر نیه شی پر گوش و رینه *pəsər zan deter nieh šī pər gušš vərīnəh*

عروس دختر آدم نیست، گوش پدر شوهر را خواهد برید. کنایه از علاقه دختر به پدر و غیر جایگزین شدن این علاقه فطری است.

pass hedoməh

پاس هدامه

پاس دادم. اصطلاحی است کنایه از شکست دادن است. احتمالاً اص با واژه *to pass* هم‌ریشه است یا پاس تکه پارچه‌ای بهم پیچیده برای بستن مجرای آب یا تکه چوب یا لاشه سنگ که برای محکم کردن دسته بیل و مانند آن بکار می‌رود. پاس دادن یا پاس زدن در معنی مثبت وسیله‌ای برای بستن و محکم کردن است اما در اصطلاح عامیانه به معنی منفی بکار می‌رود.

پنج تا انگیس برابر نینه، اما برابر هسن

panjta angiss barabar nineh amma berar hasseneh

پنج تا انگشت با هم مساوی نیستند اما برادر هستند. اشاره به اختلاف میان مردم است، درحالی که در کل تفاوتی بین آنها نیست.

paiez vary

پاییز وری

به هنگام پاییز. کنایه از وعده آینده است. سابقاً موقع پرداخت خرید فصل پاییز که برنج درو می شد بوده است.

پلاخرش ات بخر هفت هارش *pālā xərəš-ə attə baxər haftā hārəš*

خورشت پلو را یک بار بخور و هفت بار نگاه کن. کنایه از رعایت ادب و مراعات

حال دیگران است.

pēr kār kənnə rikā dahrə zannə

پیر کار کنه ریکادهره^۱ زنه

پدر کار می‌کند، ولی پسر با داس هدر می‌دهد. بیانگر ارزش و قدر تلاش دیگران را ندانستن است.

پیر اسب و کروک کروک پیر گولو گلو

pir asb-ō kerūk -kerūk pirhū gu glū-glū.

اسب پیر و کروک کروک؟! گاو پیر و گلو گلو؟! (نوعی ستایشی مغرورانه) یعنی هر کار زمان خاصی دارد.

چون پیر شدی زکودکی دست بدار بازی و ظرافت به جوانان بگذار

piyāz baxərđi və javūn mardī kənni **پیاز بخردی و جوانمردی کنی**

پیاز خوردی و ادعای جوانمردی می‌کنی. یعنی در مظان اتهام هستی و ادعای بی‌گناهی می‌کنی.

هنوز از دهن بوی شیر آیهشی رأی شمشیر و تیر آیدش (فردوسی)

پیدینه بزن نوگرون پید تو بهتر از نو دیگران

pida pinə bazən now gərūnə pidē to bēhtər az
now-ye-digarūnə.

لباس کهنه‌ی خود را وصله بزن که لباس نوی دیگران است و لباس وصله دار تو بهتر از لباس نوی دیگران است.

نخورد شیر نیم خورده‌ی سگ و ربمیرد به سختی اندر غار

تن به بیچارگی و گرسنگی بنه و دست پیش سفله مدار

(سعدی)

۱ - دهره - داهره واژه ایست سانسکریت (هندی) که در لهجه مازندرانی بدون تغییر باقی مانده است. (برهان قاطع)

دست طمع چو پیش کسان می‌کنی در ایل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش
(صائب تبریزی)

پلنگ لُج دگنه تله کفنه Pəlang laj dakfe talə kafnə

پلنگ هم اگر لجبازی کند گرفتار می‌شود.

پاریارِ رِیلارِ کی یاد هکرده pār Pirāre bələ rə ki yād hakərdə

بلاهای سالهای گذشته را چه کسی به یاد آورده است. کنایه از فراموشی غم‌ها به دلیل گذشت ایام است.

امروز سرافرازی دی را هنری نیست
پار (پروین اعتصامی) می‌باید از امسال سخن راننده از

پیر امسن در بغداد Pir emsəm darə baqḏād

ترتیب‌کننده‌ی پیر در بغداد است. کنایه از عدم ترتیب پذیري افراد در دوران کهولت و پیری است.

پنبه‌گنه کا آدم بگوشه Panbə gənəkā ādəm bakūštə

یگ گلوله پنبه آدم را کشته است. کنایه از ضعف انسان و لزوم محتاط بودن در زندگی است.

پیشین دنبالین پن^۱ Pišin dənbalīnə Penə

جلو رفته عقب مانده را زیر نظر دارد. بیان‌گر نوعی نگرانی و اضطراب در مورد فرزندان است.

پیش مشک پشت رشک pišməšk pəšt rəšk

جلو تمیز و پشت کثیف است. کنایه از یکسان نبودن ظاهر و باطن است.
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
ای برادر سیرت زیبا یار

۱ (Pəpa) از مصدر پاییدن از پا (pə) در اوستا به معنی حفظ و مراقبت + علامت مصدری پاییدن

پیش شونی دنبال هارش ش پروش مار هارش

piš šūni dānbālā hārāš šē per o šē mārā hārāš

اگر پیشرفت می کنی به گذشته ات نظری بیانداز به پدر و مادرت توجه کن. یعنی به عوامل پیشرفت و ترقی خود با دیده ی احترام نگاه کن. (سنن گذشته ات را فراموش مکن)

Pār sāl basūt amsāl bū kənnə

پارسال بسوت امسال بوکنه

سوخته شده ی پارسال، امسال بو می دهد. یعنی کار منفی گذشته ی کسی را به رخ او کشیدن یا از عمل نادرست خود دیر با خبر می شود.

pəlang və -bāmsī dāei xərzānə

پلنگ و بامشی دایی خرزانی

پلنگ و گربه دایی و خواهزاده هم هستند. معادل: سگ برادر شغال است.

Pārsāl gāz gitə amāl Lo zannə

پارسال گاز گیته امسال لوزنه

پارسال گاز می گرفت امسال لگد می زند. در مورد بچه های بی ادب بکار می رود.

Pirə gūye batimə mūnnə

پیر گوی بتیم مونه

مثل شکم گاو پیر است. اصطلاحی است در مورد کسانی که بیشتر از سن و سال خود زیرک و مکار هستند.

per ke zan bavərdə kalə per vūnə

پر که زن بورده کل پر وونه

پدری که زن گرفت برای فرزندانش پدر خوانده می شود. نو که آمد به بازار کهنه شود دل آزار.

پسر زام جان بزاد ترزا مردم بززا

pəsər zā mē jān-e- bezā -dətərzā mardə me bezā

نوه ی پسر ی فرزند جان، نوه ی دختری فرزند بیگانه است. بیانگر تبعیض بین نوه هاست.

pār burdə amsāl bemū

پار بورده امسال بمو

پارسال رفته و امسال آمده. کنایه از غیبت طولانی است.

پارسال میچکا امسال قاضی بوه pār sāl mičkā amsāl qāzi bave

گنجشگ پارسال امسال قاضی شده است. (کنایه از داشتن تجربه در کارهاست)

ندهد هوشمند روشن رای به فرو مایه کارهای خطیر

بوریا باف اگر چه بافنده است نبردندش به کارگاه حریر

اگر مملکت خواهی آراسته میده کار معظم به نو

خاسته (سعدی)

پستوم خوار و کینگ مون بوسینه pastūm xār -o- kingmun būsənni-yə

بند شلوار خوب است ولی ته شلوار پاره شده است. کنایه از صورت خوب و

سیرت بد است.

پاییز که بوه میچکای کینگ دونهی دز pāiz kə bave mička-e-king dūnədeza

هنگام پاییز مقعد گنجشک مثل ظرف بزرگ پر از برنج می گردد. کنایه از تنعیم و به

فکر زمستان بودن است.

پیر اسب جوونی پیر آدم لک دَره Pīr asbə javōni pīrādəmə lagdarə

اسب پیر ادعای جوانی و آدم پیر ادعای نیرومندی می کند.

پی نماز که پی ماره قد کنه peīnmāz kahi māre qd knna.

هنگام غروب کدو فشار می آورد تا کدوی دیگری بیاورد. کنایه از تلاش بی

حاصل است. **پیدا هکرده مال مِر مال** Pīdā hakərdəmal me per-emāl

مال پیدا شده مانند مال پدرم است (ازان من است).

پار پیرار تعزیه خون Pār pīrāre ta?ziy xun

تعزیه خوان سالهای گذشته. کنایه از سرک کشیدن به همه جاست. گویا سابقاً

تعزیه خوانها را مردم برای ناهار به منازل دعوت می کردند. کم کم آنها این عمل

مردم را حق طبیعی خود می دانستند.

pərik pərik

پریک پریک

اصطلاحی است که به جست و خیز به واسطه خوشحالی گفته شود.

پاییز پلاچ بهار ما یاد یار زمبیل به دوش کنا کنا یاد یارpāize palāpaj bəhārə mā-rə yād biar , zambil bədūs
kənnā kənnā rə yād biār

فصل پاییز (فصل فراوانی برنج) که پلو می‌پزی به فکر بهار (فصل کم بودن برنج) هم باش که زنبیل به دوش از این خانه به آن خانه باید بروی. کنایه از به فکر روز مبدا بودن و اسراف و تبذیر نکردن در زندگی است.

پهلون سر لنگری^۱
pahlə wōnə sar-e langəri

مانند پهلوانی است که بر سر لنگری (مجمع پر از غذا) نشسته است. نوعی تمسخر برای افراد پر مدعی است.

پید پینه کین
pidə pinə kənnə

کهنه را وصله می‌کند. آسمان و ریسمان به هم می‌بافد. بهانه‌های بند تنبانی می‌آورد. کنایه از پوشاندن عیوب و تلاش بیهوده است.

پیر گو گلو پیر اسب غمتر نو
Pirə gu glū glū pir asb gamtərə now.

گفتن گوساله به گاو پیر و زدن دهنه‌ی نو به اسب پیر. یعنی تاجوانی، جوانی کن چون پیر شدی پیری کن. معادل: هر چیز به جای خویش نیکوست.

پید همون پوسی نوون کهنه دشمن دوسی نوون

pidə hamūn pūs navūnə kəhnə dəsmən dūs nāvūnə

همین کهنه‌ی پوستی قابل استفاده نمی‌گردد، دشمن دیرین دوست نمی‌گردد. کنایه از کینه‌ها و دشمنی‌های عمیق و پایدار است.

تا مرا دم تو را پسر یاد است دوستی من و تو بر باد است

۱ - لنگر جایی را گویند که هر روز در آنجابه مردم طعام می‌دهند. برهان

قاسم ص ۱۹۰۸

Per-e nāšTən kaləperə gənənə babā **پیر ناشتن کل پیر گنن بابا**

با نداشتن پدر به پدر خوانده می‌گویند بابا.

Pir e Kaftal

پیر کفتال

کفتار پیر یا چاق، نوعی دشنام است

تبرستان
www.tabarstan.info

taše kale sar činie

تش کله سر چینی

آتش در اجاق می‌نهی. کنایه از سخن چینی و شعله‌ور ساختن اختلافات است.

tal taleh

تل تله

تلخ آلوده، به تلخی و رنج بیداری اجباری از خواب شیرین گفته می‌شود.

tikae tek

تیکای تک

«مثل» نوک تیکا است. کنایه از ظرافت و زیبایی است.

taš taše khamouš nakeneh

تش، تش خاموش نکنه

آتش آتش را خاموش نمی‌کند. برابر خون را با خون نمی‌شویند با آب باید شست.

tikeh tek reh vanneh

تیکه تک ره و نه

تیکه (رشوه) دهان را می‌بندد. کنایه از رشوه‌گیری است.

tanha-yē mālə vərg xərnə

تنهای مال وِ رگ خرنه

مال (اسب، گاو...) و ثروت انسان تنها (خودپرست) نصیب گرگ صفتان می‌گردد، بیان‌گر ارزش دوستی و تأکید در گزینش دوست است. حکیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر گفت برادر هم دوست به (قابوس نامه)

tē zaxm jalə mē gənāh čī-yə

ت زخم جل م گناه چه

زخم تو عمیق است گناه من چیست، دیگران را مقصّر ندانستن و پذیرش

خطاهاست.

بلی مرد آن کس است از روی تحقیق که چون خشم آیدش باطل
نگوید (سعدی)

تو م کل ورزا نوونی *tū mē kēle varzā navuni*

تو برای من گاو نری که زمین را شخم بزند نمی شوی، کنایه از ناکار آمدی کسی
است.

تو کی و من کیا شل خرگی ورنه چرا

tū kiā -ō-men kiā šālā xarā ki varnā čā rā

تو کیستی من کیستم خر لنگ را چه کسی به چرا می برد. کنایه از بهانه ای برای
فراز از مسئولیت است.

ت کار و بار پنیر خیک به دینه *tē kār ō (vā) bār Panir xikē bē dēn*

کار و بار تو مانند خیک پنیر فاسد بو می دهد. کنایه از اعمال ناپسند، بی نظمی
و ناهنجاری کارهاست.

ت پشتی گشتی گیرمه *tē pā šti kā šti girmā*

به کمک تو گشتی می گیرم. کنایه از لاف زدن به امید دیگران است.

ت خنه بدون *tē xāne abādun*

خانه ات آبادان باشد. اصطلاحی برای تشکر و قدردانی است.

ت کلاه دله پش دینه *tē kālāhē dālā Paš dani-yā*

درون کلاه تو پشیمی وجود ندارد. یعنی نمی توان امیدی به شما داشت. مرا به خیر
تو امیدی نیست.

ای گدایان خرابات خدا یار شماست چشم انعام مدارید ز انعامی
چند. (حافظ)

توتک نون کمک *tūtakā nūnā komākā*

توتوک (نان کوچکی که جهت خوشایند بچه ها می پزند) هم کمکی است. یعنی

هیچ کار کوچک خیر را نباید از نظر دور داشت .

و آن که را دستگاه قوت نیست شلغم پخته مرغ بریان
است (سعدی)

تو گنی گل دسه مردم گنی هسه

tu gəni gəl dəsə mardəm gənənə hassə

تو می‌گویی دسته گل مردم هم، می‌گویند هست. (باور می‌کنند) کنایه از زود
باوری عوام است.

tu hamun ālūe mərəbbō-ei

تو همون آلوئه مربایی

تو مربای همان آلو هستی. معادل از کوزه همان تراود که در اوست .

تا ابله در جهونه مفلس و امونه نوونه

ta ablah dar jahunə mə fles vāmunna navunə

تا ابله در جهان است مفلس درمانده نمی‌گردد.

تا احمق باقی است اندر جهان مرد مفلس کی شود محتاج
نان (مولوی)

tā asbə naruti kəlūmə xərāb nakən **تا اسب نرو تی کلوم خراب نکن**

تا اسب نفروختی طویله را خراب نکن. یعنی در کارها شتاب مکن. کنایه از
آینده‌نگری است.

te jife dələ gal bā asā rāh šūnə **ت جیف دِل گل با عصا راه شونه**

موش توی جیب تو با عصا راه می‌رود. کنایه از فقر و نداری است.

turə munna

تور مونه^۱، (تور پستی)

۱ - تور در اوستا به معنی پهلوان است اما بعد از گذشت زمان به خاطر
مقایسه تورانیان یا ایرانیان به معنی سرکشی، دیوانه، ... آمده است. برهان
←

مانند تبر روی شانه است.

اصطلاحی است به معنی عمل سنجیده و متکی به زور بازو.

تِ عروسی مَن آبکش دله اوایارمه
tē arūsi mən ābkāše dālā ow
iyārmā

در عروسی تو من با آبکش آب می آورم، نوعی طنز برای جبران نیکی هاست.

تِ اسم و آوازه شاه دروازه بورده

tē-asm-ō-(vā)āvazā šāhe darvazā būrdā

نام و شهرت تو به دروازه‌ی شاه هم رسیده است. یعنی کس رسوایی تو در همه جا پخش گردید.

تو وینی که اقدس خانم سُس خرنه نائی بسوس خرنه یا نسوس

tū vinni aqdas xānām sos xārnā nāni bāsūs xārnā yā
nasūs

تو می بینی که اقدس خانم سُس می خورد نمی دانی ساییده شده یا نساییده می خورد. کنایه از ظاهر بینی و سطحی نگری است.

تِ رسوایی رسگ نخرنه
tā rās vāei rā sag naxārnā

رسوایی تو را رسگ نمی خورد. کنایه از نهایت رذالت و پستی است.

تِ دس بزونه دینگونه گل باغ
tā-rā das bazunā dingūnā gāl bāq

تو را دست زده به باغ پر از گل انداخته‌اند. کنایه از آوردن ثروت و مکنّت است.

تیم تلارِ موئی
tim tālā-rā munnāi

مثل خروس جنگی را می مانی. به بچه‌های جسور و شرور گفته می شود.

→

قاطع

tərmə har čī kehneh bavu perzu نوونه بوو پرزو ترمه هر چی کهنه
navuneh

ترمه هر چقدر کهنه شود دستگیره نمی شود. یعنی گذشت زمان ارزش های شی
با ارزش را از بین می برد. شیر، شیر بود اگر چه به زنجیر شود.

اگر چند خواری کند روزگار شهان و بزرگان نگردند خوار
te jənnə vərg baxərdə **بِ چَن ورگ بخورده**

جن تو را گرگ خورده است. به حالت بعد از عصبانیت گفته می شود.
tašē-pəšt kələn aməl ēnə **نَش پست کِلن عمل انه**

از تنمهی آتش خاکستری به وجود می آید. کنایه از هر چیزی نتیجه و ثمره
بایستهی خود پدید آید.

توره بوتمه برو گرم بووش نوتمه کله دَکِف
tərə butəmā bur garm bavuš nutəme calədakəf

به تو گفتم برو گرم شو، نگفتم در اجاق بیفت. کنایه از رعایت اعتدال در
کارهاست.

تورا تیشه دادم که هیزم کنی نگفتم که بنیاد مردم کنی
tasbi ow kasənə **تسبی او کسنه**

تسیح آب می کشد. کنایه از تظاهر به تدین و تقدس مایی است.
تک که بوه چکوشی الاوړه بکوشی

tek kē bave čakkūši - eillā vərə bakōši

زبان که مانند چکش شده است چاره ای جز کشتن آن نیست. کنایه از پر حرفی
است

معادل: فراوان سخن باشد آکنده گوش نصیحت نگیرد مگر در خموش
tan salamat vūše pənəmā han دوو شه هَن دوو شه
davūše

تن سالم باشد اگر چه در باتلاق باشد. درباره‌ی کسانی است که فقط به حفظ ظاهر خود می‌پردازند.

tarəb har ċi tanək vištər bənə kənnə **ترب هر چی تنک ویشتر بنه کنه**

ترب هر چی تنک تر باشد بیشتر رشد می‌کند. یعنی هر چه محیط آماده تر باشد امکان رشد بیشتر است.

tanē biyārdə xū jənāzə low **تن ییارده خو جنازه لو**

بدن خواب آلوده، مثل جنازه می‌ماند. کنایه از انتظار بی‌مورد است.

tərs hali dārē sar namūnnə **ترش هلی دار سر نمونه**

آلوجه‌ی ترشی بالای درخت نمی‌ماند. هر چیزی خریداری دارد. دختران نازیبا بالاخره ازدواج می‌کنند.

tab .. kē malūmə hūzzi karūn **تب... که معلومه حوضی کرون**

باد فتق کی معلوم می‌گردد زمان شنا کردن. یعنی در روز محشر گناهکار از بی‌گناه مشخص می‌گردد.

خوش بودگر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد (حافظ)

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان آنگاه شود معلوم که نامرد و مرد

کیست قیل یزن دشت. **لال و پشه مشت** 'lal -o-pašə -o-pašə

maštə

خاک و گل بر دشت که پر از پشه است.

جان دل کوه سر گرم فون و شیر سر

jāne dəl icesar icesar garmənun-o-š

به هنگام پاییز و آغاز قشلاق به کوه دشنام داده این شعر را می‌خواندند

۱- کوه نشینان مهاجر به هنگام ییلاق این ضرب المثل و به هنگام قشلاق این شعر را می‌خواندند.

جان دل دشت سر^۱ بچاپلا مرز سر

jane dəldaštə sar bəčā palā marze sar

قیل بزین کوه^۲ گورس آرد نون^۳ ر

til bazənən kuhre gurəsə ārde nunrə

یعنی خوب و بد همه جا وجود دارد.

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست
(حافظ)

تو خیال کنی داغ به دل یخ اهلنی

to xiyāl kəuni dāq bə dəele yax ehelni

تو گمان می‌بری که داغ در دل یخ می‌نهی. یعنی فکر می‌کنی که اگر کارها را انجام
ندهی من از بین می‌روم.

تو چوئی غاز کجه مرغه کنه^۴ to cūnni qāz kəje mərqənə kənnə

تو چه می‌دانی که غاز کجا تخم می‌گذارد. یعنی هنوز خام و بی تجربه هستی.
پشه کی داند که این باغ از کی است
است (مولانا)

تو کرک پرتک هیتی^۵ tū kərke parə tək hayti

پر مرغ را به دهن گرفته‌ای. یعنی مرتکب خطایی شده‌ای

نادرمه م‌دنگ و فنگ ناخرمه م‌دیم رنگ مرده روز وارئون جنگ

tā darmə mē dang-o-fang-tā xərmə me dime rang
mərdərū z vāre sun jang

تا هستم برو بیا دارم خوب می‌خورم و رنگ و رخساره می‌گیرم (صورت‌م سرخ
است) اما بعد از مردن بین وارثان دعوا می‌افتد. کنایه از دم را غنیمت شمردن

۱ - خوشا دشت که (خوردن) برنج کته بر سر کرت مزارع شالیزاری مطبوع
و لذت بخش است و خاک بر سرکوه که جز نان گورس چیز دیگری ندارد

است .

به رنج دستی که نعمتی به دست آرَد
دگر کس آید و بی رنج بردارد
توانگرا چو دل و دست کامرانت هست بخور، ببخش دنیا و آخرت
بردی (سعدی)

توونه انه مار بخری تا اژدها بویی

tū vānnā anne mār baxəri tā aždəha bavūei

تو باید آنقدر مار بخوری تا اژدها شوی . کنایه از کسب تجربه در فراز و نشیب
زندگی است .

تو با انگیس بزویی مردم در ، مردم با میس بزونه ت در

tū bā āngis baxū-ei-mardeme dar -mardəm bā mis
bazūnə tē dar

تو با انگشت در خانه ی مردم را کوییدی مردم با مشت در خانه ی تو را کوییدند .
انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس
مشت (ناصر خسرو)

tə rə xədā fis āqā gədā -rə narūš
ت در خدا فیس آقاگدارِ نروش
تو را به خدا برای گدا افاده نکن . گر تکبر می کنی با ظالمان سفله کن .

ت در گمه در و ر بور تو دیوار اشکنی

tē-rə gəmə darē var būr tu divār aškəni

به تو می گویم از طرف در برو تو دیوار می شکنی . کنایه از خلاف آداب و آیین کار
کردن است .

timdar kapūrə mūnə

تیم دار کپور مونه

ماهی کپور تخم دار را می ماند . کنایه از تنبلی و بی تحریکی و چاقی مفرط است .
فرشته خوی شود آدمی به کم خوردن
وگر خورد چو بهایم بیفتد چو

جماد

taš-o- kələnə mūnna

تش وکلن مونه

آتش و خاکستر را می‌ماند. کنایه از خشم و عصبانیت است.

توکه انه خش سخنی تا الان کجه دوی

tu ke anne xəš səxani ta alān kəjə davi

تو که این قدر خوش صحبت هستی تا حالا کجا بودی.

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی یا آمدی جانم به ثریانت ولی حالا چرا

توکه طاقت درزن نارنی چ گالنج زنی

tō ke tāgətē darzənə nārni čē gālənǰ zanni

تو که طاقت سوزن نداری چرا به دیگران گالنج (جوالدوز) می‌زنی.

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن

مشت

tirəng ati šōnə ke zəlzələ xavər نارنه خور نارنه

nārna

قرقاول^۱ به گونه‌ای حرکت می‌کند که حتی زلزله هم خبر دار نمی‌شود.

کنایه از کتمان و مخفیانه عمل کردن است.

te mār tə-rə hərəstəkāi biārda

ب مار ت ر هرستکایی بیارده

مادرت تو را ایستاده به دنیا آورد. کنایه از شتاب و تعجیل در کارهاست. معادل:

شش ماه دنیا آمدن است.

timjār xəse čikār pādəšāhi

تیمجار خس چیکار پادشاهی

کسی که در خزانه‌ی برنج می‌خواهد چه رسد به پادشاهی معادل: هر کسی را بهر

کاری ساختند.

۱ - در فرهنگ عام اعتقاد بر این است که قرقاول پرنده‌ای است تیز بین و هوشیار که از وقوع زلزله خبر دارد.

timjar xəs Pādəsd-rə xū vin-nə **تیمجار خس پادشاه و خوینّه**

کسی که در خزانه‌ی برنج می‌خوابد خواب پادشاه شدن را می‌بیند. کنایه از
آروزهای بزرگ انسان‌های فقیر است. برابر با شتر در خواب بیند پنبه دانه
تا وجه برمه نکن مار و رره شیر ندنه

ta vačə bərmə nakəne mār verə sir nadəne

تا بچه گریه نکند مادرش به او شیر نمی‌دهد. کنایه از اصرار و درخواست و نیاز
است.

برابر با: تا نگرید طفل کی نوشد لبن (مولانا)

tālā ketə burde šāl pišvāz **تالاکه بورده شال پیشواز**

جوجه‌ی خروس به استقبال شغال رفته است. کنایه از به استقبال خطر رفتن است

تِ دل که خسی، منزل کرک کلی پِشت

tē del kē xəsə mənəzəl kərk kəli-yē pəšta

دل تو باید خوش باشد گرچه منزل تو پشت لانه‌ی مرغ‌ها می‌باشد.

te təfang naʔod zannə

تِ تفنگ نتود زنه

تفنگ تو بدون آمادگی شلیک می‌کند. اصطلاحی است به معنی از مرحله پرت
بودن.

tesar-e se kafgir bazumə

تِه سَرِ سِ کفگیر بزومه

به اندازه تو غذا درست کردم یعنی آمادگی پذیرایی تو را دارم.

توت دار^۱ سایه نوونه، کوهی همساده نوونه

۱ - چون شاخه‌های درخت توت را جهت غذای کرم ابریشم که در گذشته‌ای نه چندان دور در منطقه رواج فراوان داشته است (ب اوو) می‌بردند به همین علت درخت توت سایه بان خوبی نبود و کوه‌نشینها هم چون با آغاز تابستان به بیلاق مرفتند لذا همسایه دائمی نمی‌شدند.

tūt dār sāyā navūnā kuhi hamsadā navūnā

درخت توت سایه بان نمی شود اهل کوهستان هم همسایه نمی گردد. زیرا همه ساله ییلاق و قشلاق دارد.

tir mā tūr zannā

تیر ما تور زنه

یعنی در تیر ماه (ماه طبری) تور ماهیگیری پهن می کند کنایه از کار بی فایده است

tārikā šū-vā āsmāk

تاریک شو و چشمک

شب تاریک و چشمک. کنایه از کار بی حاصل است.

tā āsā tē āsmā čī gātānā

تا اسات اسم چی گتینه

تا حالا اسمت را چی می گفتند. یعنی موضوع منتفی شده است - معادل:

نوشداروی بعد از مرگ سهراب

te sar -e lā yatime Pālānavunā

ت سر لا، یتیم پالانوه

لحاف روی سر تو پلوی یتیم نمی شود. کنایه از وعده های دروغین است.

te ruz s u-a

ت روز شو!

روز تو شب است. کنایه از تیره بختی است.

til bəsar

تیل به سر

خاک بر سر نوعی دشنام و کنایه از بدبخت و سیاه روز بودن است.

te sāyā tārā gad nāmēnā

ت سایه تره گد نمه

سایه تو به نظر خودت بزرگ نشان می دهد. کنایه از مغرور متکبر بودن است.

tarāb bə tim šunā bādāmjun bə

ترب به تیم شونه بادمجون به پرزا

perzā

ترب پرورش یافته ی تخم خود و بادمجان به بوته ی نشا است. کل شیء یرجع

گندم از گندم برآید

الی اصله از مکافات عمل غافل مشو

جوزجو (مولوی)

təɾə ɒwnə māyē fərsətə

ترا و نمای فرصت

تو منتظر او نما (آبان) هستی. کنایه از بی‌اعتنائی و صبوری غیر معقول. معادل: کار امروز را به فردا مفکن.

tēkār kənəs pəšti-ye

ت کار کنس پشته

کارت را با چوب از گل پیش می‌بری. کنایه از بی‌منطق بودن است.

تبرستان

www.tabarestan.info

ج

jif khali hassə kamərrə zin vannə

جیب خالی هسه کمر زین و نه

جیب خالی ولی کمرش را زین می‌بندد. برابر جیب خالی بز عالی.

jangeleh ghoul

جنگل غول

مثل غول جنگل است. کنایه از نادانی است.

jənnē mehr hakərdə mūnnə

جن مهر هکرد مونه

مثل جَنّی می‌ماند که با بسم الله گم شده باشد. کنایه از بسیار کمیاب و کم پیدا است.

جر که تش دکت خشک و شیر نکن

jarə ke təs dakətə xəšk o šir nakənə

جگن اگر آتش بگیرد خشک و تر را با هم می‌سوزاند.

jennə mār

جن مار

مادر جن. اصطلاحی در مورد انسان‌های ترسو و بد اخلاق است.

jū baxərdə asbē kapəl ma?lūmə

جو بخرد اسب کپل معلوم

اسب جو خورده از باسنش معلوم است. یعنی ظاهر بیانگر باطن است.
رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون

javuni čə xārə ašrafi čəzard

جوونی چه خوار اشرفی چی زرد

جوانی چه خوب و طلای ناب چقدر زرد است (زیباست) یعنی قدر ثروت و جوانی را باید دانست.

نماند درین خانه‌ی استخوانی (پروین)

جوانی نکو دار کاین مرغ وحشی

جواب غول یابون چیه چوب و چماق

javābe qulē biyābūn čiyə čūb o čemāq

جواب غول یابون چیست چوب چماق. یعنی با هرکسی باید مطابق خصلت و عملش رفتار کرد.

جاناشتمه جانشین پیدا هکنه بمو شو نشین

jā naštə mə jā nəšin pidā hakənnə bēmū šūnəšin.

جایی برای نشستن نداشتم که جانشین پیدا کردم که برای شب نشینی آمده است. معادل: قوز بالای قوز.

jang bazə məssə mūnnə

جنگ بزه مسّ مونه

مانند مس زنگ زده است. کنایه از بی ارزش بودن است.

چ

čadərə bakeninə

چادرِ بکینه

چادر را از جا کنده است. کنایه از جنجال و هیاهوی بی مورد است.

čeragh zanboury o čeragh moušy

چراغ زنبوری و چراغ موشی

کنایه از قیاس مع الفارق است.

ča daketmə arbābə ja nakətəmə

چاه دَکِتمه، ارباب جانکتمه

در چاه افتادم با ارباب که درگیر نشدم. کنایه از مرتکب نشدن خطای نابخشودنی است.

čū bənə nienə

چوبنه نیانه

چوب بر زمین نمی افتد. کنایه از شلوغی است. معادل: جای سوزن انداختن نبود.

چیزی نارمه پدری اته کل داس تبری

cizi narmə pedari attə kələ dāse tabari

از مال پدری یک داس و تبری بیش ندارم. یعنی میراثی به من نرسیده است.

čəpəə pələ navunə kaləper babā navunə چاپلا نوونه کل پر بیا نوونه

دانه های خرد شده ی برنج، پلو نمی گردد پدرخوانده هم پدر نمی شود. یعنی هر چیز اصل و واقعی ارزش دارد.

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند (حافظ)

čəti dələ ke čar šanbə šū sūnə xāk جتی دل که چار شنبه شو شونه خاک

چگونه دلی است که در شب چهارشنبه به زیارت اهل قبور می رود. کنایه از شوق زیارت و دیدار است.

čaš dəl batərsi

چش دل بترسی

چشم و دل ترسیده است.

اصطلاحی است به معنی کسی که چشم و دل ترسیده دارد. کنایه از حریص بودن است.

čəstun-o-postun hamə yeksun

چستون و پستون همه یک سو

ریز و درشت همه در یک سطح هستند. کنایه از فقدان چیز گران بها و با ارزش است.

جراغ خنه و باش دس ونه روشن هکنن

čəraqe xənə -rə bā šē das venə rōšan hakənən

چراغ خانه را با دست خود باید روشن کرد .

چه درکار و چه درکار آزمودن نباید جز به خود محتاج بودن (پروین اعتصامی)

čalə girni čalu pər kənni

چال‌گیرنی چلوپرکنی

از چاله خاک بر می‌داری و چاه را پر می‌کنی . معادل: بنای خانه کنان اند و بام قصر اندای .

کنایه از کاری نسنجیده است .

čak bənə zannə

چک‌بنه‌زنه

پای بر زمین می‌کوبد. کنایه از پافشاری و اصرار و مقاومت و سخت‌کوشی است.

čəse bənə let

چس‌بن‌لیت

اصطلاحی است به مفهوم بسیار بی‌ارزش ،اسفل السافلین

čəlčələhə dasti

چلچله‌دستی

پرستوی دست آموز . اصطلاحی است برای بچه‌های که وابستگی شدید عاطفی دارند .

čuran āflə baeiti

چورن آفله‌ییتی

آبله‌چورن گرفته‌ای . یعنی به درد و مرض سخت مبتلا شده‌ای .

čuye dəsar kəten _ rə munne

چوی‌دسرگتن‌رمونه

مانند چوبی است که بر دوسر طبل کوبیده می‌شود. کنایه از نفاق و دوگانگی در عمل است.

چشی‌که‌ونه همساده‌کاسه‌ر داره‌ونه‌کور‌بوو

čəši ke venə ham sáyə kásə rə daré venə kur bavu

چشمی که امید به کاسه‌ی همسایه داشته باشد باید کور شود. کنایه از اتکا به خویشان است.

چش‌که‌گت‌وُشه‌سونده‌به‌چه‌درد‌خرنه

čəs ke gat vūse sū nade bə -čə dard xərnə

چشمی که بزرگ باشد ولی نور ندهد به چه درد می خورد. یعنی ارزش در ثمره و نتیجه است نه در قیافه و جثه آن.

čepa čineka -ye ša - kija rika ye **چپا چینکای ش کیجاش ریکای ش**
še

خرده های برنج از آن جوجه ها و دختر هم از آن پسر ها است. کنایه از لازم و ملزوم بودن است.

čəl cəlaye keli mar daketə **چلچلای کلی مار دکتە**

در لانه ی پرستوها مار افتاده است. کنایه از خشونت و نامهربانی و آسیب اجتماعی است.

čúbe sandal bō náre heme ə **چوب صندل بوناره همه**

چوب درخت صندل که بو نداشته باشد هیزم است.
بسوزند چوب درختان بی بو سزا خود همین است مر بی بری را (ناصر خسرو)

čəše sar_e panbə mə **چش سر پنبه م**

مانند پنبه ی روی زخم چشم هستم. کنایه از غم خوار دیگران بودن است.

čakmə - ye rəx rəx gúžə. pámal. **چکمه ی رخ رخش گوز پامال کن.**
kenne

(با) صدای خش خش صدای باد بدن را تحت الشعاع قرار می دهد. کنایه از پوشاندن یک عمل زشت به وسیله عمل دیگر است.

čhang kar xún nárne **چنگ کر خون نارنه**

آدم میانجی خون ندارد (خون او مباح است) یعنی در درگیری ها باید بی طرف بود.

čineka jik jik še máre já yad **چینکا جیک جیک رخ مارو جایاد گیرن**
girne

جوجه جیک جیک کردن را از مادرش یاد می‌گیرد. کنایه از تأثیر رفتار مادر و الگو پذیری از اوست.

čestə baxərde salə munne **چسته^۱ بخرده شال مون**

مانند شغال فرصت طلب است.

či-baltu dárne xəne marge tu **چی بال تو دارنه خنه مرگ تو**

خارج (از خانه) همه کاره در خانه بیکاره. کنایه از انسان متظاهر و خودنما است.

čálese ow hamiš-e panir-e xik **چالس او همیشه پنیر خیک نیارن**
niarne

آب رودخانه‌ی چالوس همیشه خیک پنیر به همراه ندارد. یعنی بخت و اقبال همیشه به آدم رونمی‌کند.

ح

harfe hesab šah re javab kəneh **حرف حساب شاه ر جواب کنه**

حرف حساب شاه را جواب می‌کند. کنایه از استواری کلام است.

həsabdar mehmundar navúne **حسابدار مهمون دار نوون**

آدم حساب‌گر و خسیس نمی‌تواند میهمان‌داری کند. کنایه از خست و گشاده‌رو نبودن است.

halwá-rə hakim baxərde ketək-ra yatim **حلوا ر حکیم بخرد کتک یتیم**

حلوا را حکیم خورده است و کتک را یتیم.

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری

haji own ke az sar vargardeh **حاجی اون که از سرورگرده**

۱ - چسته مخفف چاشته یا طعام اندک (برهان قاطع)

درون دلت شه‌ریند است راز

نگر تا نبیند در شهر باز (سعدی)

حرف راس من گوش نکنی، انوش خرگوش کنی

harfe rass_e mənə gus nakənni anuse xarə gus kənni

بیان گر حال کسانی است که دل بسته هیا‌هوی پوچ و بی محتوای ظاهری‌اند.

چشم بدان‌دیش که برکنده باد

عیب نماید بفروش در نظر (سعدی)

حرف دل خش‌کنه شی‌خنه رپشت

harf dələ xəş kənnə šī xəne-rə pəst

حرف دل را خوش ولی خانه شوهر (زندگی خانوادگی) را مختل می‌سازد. کنایه از دهن‌بینی و نسنجیده سخن گفتن است.

ای زبان هم آتشی و خرمنی

چند این آتش در این خرمن زنی (مولوی)

həkme vaca həkme sah_ə

حکم وجه حکم شاه

فرمان بچه مانند فرمان شاه است. یعنی باید از سخن کودک اطاعت کرد.

حنا حنای رنگ‌گیر نه همسایه همسایه جا فهم

həna həna-ye ja rang gir nə hamsa-yə hamsaye-e ja fahm

حنا از حنا رنگ می‌پذیرد همسایه از همسایه خود فهم و شعور فرا می‌گیرد. کنایه از تأثیر پذیری از همنشینان است.

harf harf iyárnə va varf

حرف حرف یارن واورف

حرف حرف می‌آورد و باد برف. الکلام یحرالکلام

hammal hatab

حمل حطب

حمل کنند هیزم. نوعی دشنام با اشاره به سوره تبّت‌یدا...

خ

خی ورف او بخرده

khee varf ou bakherdeh

خوک آب برف خورده است. کنایه از کار محال و بوج است.

خط بگشیه دله در نشونه

khat bakešeh deleh dar našoneh

از خط کشیده شده خارج نمی شود. کنایه از اطاعت محض و تقلید کورکورانه است.

خی سَره

khee sareh

سر خوک دارد. کنایه از مقاوم و نافرمان بودن است، در برابر کسی که حرف حق را نمی شنود و اصرار بر نظر خود دارد این مثل بکار می رود.

خیر خدِ رِفِ بِل

kheire khedo rafə bəlo

خیر خدا و رفع بلا. کنایه از اتفاق است که ثمره آن رفع و دفع بلاهاست. برگرفت از کلام معصوم (ع) است که صدقه دفع بلاست.

خرد وجه رِ بوتی تِ بلارِ، تَب زنه گیره مه کلارِ

xərdə vač rə buti tə bəlarə tab zanne girne mə kəlarə

به بچه کوچک بگویی قربانت بروم فوراً کلام را برمی دارد. کنایه از ظرفیت اندک و نداشتن سعه صدر است.

خشکِ کِلَه میراب

kheškeh keleh meerab

میراب رودخانه خشک و بی آب. کنایه از تلاش بی حاصل و ناامیدی است.

خِنَه کَتول

kheneh katoul

اصطلاحی است در مورد کسانی که دائماً در خانه بوده و مرد بیرون از خانه نیستند.

خون پیلک

khounə pilek

کوزه پر از خون. کنایه از عصبانیت و روحیه ستیزه جویی است.

xie aqlə dárne

خی عقل دارنه

عقل خوک دارد. کنایه از زیرکی و باهوشی است.

خر قابل کنگل شال قابل پوس قبا

xar gábele - kangel šál gábele pús qəba

خر لیاقت کنگر (نوعی علف بی ارزش) و شغال لیاقت پوستین را دارد.

خواخردل شی وین برار گنج زن نورنی

xá xər -e dələ ši wene bərar -e gene çe zan navərni

خواهر دلش شوهر می خواهد به برادر می گوید چرا زن نمی گیری.

معادل: به در می گوید تا دیوار بشنود.

xare lamj dárne

خر لمج دارنه

پوزه و دهانش مثل پوزه ی خر است. برای تمسخر و توهین انسان های حراف و عربده کش به کار می دارد.

خوان چی هکنی ونه برگدء دچش نرگسی کار خداه

xáne çi hakeni vene per gedá he dó çeš nargesi káre

xedá he

چکار داری که پدرش فقیر است. داشتن دو چشم نرگسی (زیبا) کار خداست. کنایه از توجه به ظاهر در امر چیزی است مثلاً دختری زیبا و با کمال از خانواده فقیر باشد و کسی که خواستگار او باشد این مثل را به کار می برد.

xi-kələ še mare pišdare

خی گل ش مار پیش دره

بچه خوک از مادرش جلو افتاده است. کنایه از افراد بی تجربه پر مدعاست.

خدا شل خر شل ورگ سی قرار هداه

xəda šələ xarə šele verge - se gərar hədā

خدا خر لنگ را برای (غذای) گرگ لنگ قرار داده است. کنایه از لازم و ملزوم بودن

امور خلقت است.

xutel

خوتل

به معنی خواب آلود است. برای افراد پر خواب و تنبل به کار می‌رود.

xar bagózi ye həwa áftabə

خر بگوزی هوا آفتاب

خر اگر باد بدن خارج کند هوا آفتابی خواهد شد (نوعی تمسخر برای کسانی که انتظار بیهوده دارند).

خرچنگ گنن چ ول و یل راه شونی گن م یر مازی

xarčang -e gənəne ce wale wil ráh šúni gənə me
yaramazi -ye

به خرچنگ می‌گویند چرا کج و معوج راه می‌روی می‌گوید برای ژست و خودنمایی است.

کنایه از پذیرا نبودن عیب و نقص است.

xúre báleš navune vasharə xərəš

خور بالش نوونه وشار خرش

آدم (خسته و خواب آلود) بالش را نمی‌خواهد و برای آدم گرسنه خورشت لازم نیست. یعنی انسان مشتاق و شایسته برای کارهای نیک بهانه جویی نمی‌کند.

xar atə kaš xermá šanne

خرات کش خرما شن

خر یک بار خرما می‌ریزد. یعنی همیشه فرصت مناسب به انسان رو نمی‌کند.

xáli pelá mehmún pá

خالی پلا مهمون پا

پلوی خالی برای میهمان. کنایه از بی ادبی و بی اعتنائی به میهمان است.

xanne nazen dani-rə sar šúne

خنه زن دنیبر سرشون آدمی

adamire

دیگران را مِسخره نکن بر سر تو هم خواهد آمد. کنایه از عبرت از کار روزگار است.

خیل قشنگ عروس بیته و ره آفله هم بزو

xayle gəsang arus bayte verē áfle ham bazu

خیلی عروس زیبایی انتخاب کرده؟، به بیماری آبله نیز مبتلا شد. کنایه از انتخاب بد و بدشانسی است.

معادل طنز: گل بود به سبزه نیز آراسته شد.

خمیر که شل بوه لاک هم او پس دین

xamir ke šel baye lák ham ow pasdene

خمیر که شل گردید ظرف خمیر (لاک) هم آب پس می دهد. کنایه از نهایت بدشانسی است.

xarake dajjál-e munne

خرک دجال مونه

خرک دجال را می ماند. کنایه از فریب کاری است. به داستان دجال در آخرالزمان اشاره دارد.

xál pərzu

خال پرزو

اصطلاحی است در مورد جستجو برای یافتن گردوها بعد از پایان کار.

خوب بلدی هَنوانه ر جیف دله جم هکنی

xúb baledi haneváne re jife dele jam hakeni

xar bamire bár daf šu-e

خر بمیره بار دقشوء

خر بمیرد و بار بیفتد (درهم و برهم گردد). کنایه از هرج و مرج است.

xi-və ayatəl kərši

خی و آیت الکرسی

خوک و آیت الکرسی (یعنی به هنگام حمله ی خوک به مزارع برنج قرائت آیت الکرسی برای دور ساختن او تأثیری ندارد). کنایه از عمل بی فایده و نسنجیده است.

خدا دونس که وک دنون ندااگر کری ر چش

xedá dúnnessə ké vake dannún neda kər kəri rə cas

خداوند می دانست که به قورباغه دندان و مارکور چشم نداد (چون خسارت و زیان فراوانی به بار می آورند) کنایه از حکمت خداوند در خلقت است.

خدا خر بشناسیه و ر شاخ xedá xare bešnasiyê vere šáx neda-he

خدا خر را شناخت که به او شاخ نداد (خداوند بر اساس لیاقت و توان هر کسی به او قدرت داد) کنایه از مصلحت و حکمت در آفرینش است.

خنه زن کسون سران ت و چون xanne nazen kasunê sar enê te vacúne

دیگران را مسخره نکن زیرا بر سر بچه های تو خواهد آمد.
خندد و گرید و افروزد و خاموش شود

هر که چون شمع بخندد به شب تاریکی

xi-re bá pus xerne

خی ر با پوس خر نه

خوک را با پوستش می خورد. یعنی حلال و حرامی نمی شناسد.

خوار اسب شی جور زیاد گنه xâr asb e šêjûrê ziyâd kenne

اسب خوب جوی خودش را زیاد می کند. کنایه از به دست آوردن پاداش کار خوب است.

بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خود همین است مربی بری را (ناصر خسرو)

خر بورده بازار گنه زعفران چند

xar ê bavêrdene bazar gene zaferun çande

خر را به بازار بردند می پرسد قیمت زعفران چند است. کنایه از پرسش بی جا و عدم لیاقت در موضوعی است.

خدا نجار نیه لت به لت زنه xadâ najjar niyê lat bê lat zanna

خدا نجار نیست اما لت (تکه چوب هایی که برای پوشش خانه به کار می رود) را با لت جور می کند. معادل: خدا نجار نیست ولی در و تخته را با هم جور می کند.

خدا که دهنه بی اسب دم دهنه xadá ké déna bi asbē dēm déne

خدا که می دهد بدون دم اسب می دهد. یعنی خداوند در بخشش خود نیاز به واسطه ندارد.

خیار که خیار از بن مایه دیار xiyár ké xiyáre az bēn máye diyáre

خیاراگر خیار باشد از ابتدا مشخص است. سالی که نکوست از بهارش پیداست

ماستی که شیرینه از تغارش پیداست

خدا کوه روینه ونه سی ورف شنه

xəda kúh rē vinne vənē sé varf sanne

خدا کوه را می بیند (به اندازه ی ظرفیت آن) بر رویش برف می ریزد.

خر سوار خر چرخ دره xar səvār xar e čarx dare

سوار بر خر به دنبال خر می گردد. کنایه از گنجی و حماقت است.

دوست نزدیک تر از من به من است

وین عجب که من از وی دورم

آب در کوزه ما تشنه لبان می گردیم.

خرا خرا بد دارنه سید ملا xərá xərá -rə bad darne seyyéd
mellá-rə

خورنده از خورنده بدش می آید سید از ملا. کنایه از خودخواهی است.

خنه زن بی بی روانه ت مردی ر

xanne nazēn bibi -rə sar enē té mardi rē

بی بی را مسخره نکن بر سر شوهر تو (همین بلا) خواهد آمد. یعنی دیگران را نباید مسخره کرد.

xəda bayti - rə dar xalq bayti re nar **خدا ییتی ر دار خلق ییتی ر نار**

به آنچه خدا به تو داد وابسته باش و به آنچه که مردم به تو دادند وابسته نباش (آنچه نباید دلبستگی را نشاید)

جهان ای برادر نماند به کس

دل اندر جهان آفرین بند و بس

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت

که بسیار کس چون تو پرورد و کشت (سعدی)

خرزا خانه دز بوو اول دایی کلی ر زنه

xərza xānə dəz bavú avvəl dai- ye kəli - rə zannə

خواهر زاده می خواهد دزد شود اول از لانه ی مرغ دایی شروع می کند.

سرگرم هم اول ببايد برید

نه چون گوسفندان مردم درید

بر انداز بیخی که خار آورد

درختی بپرور که بار آورد (گلستان سعدی)

xəskə salik zannə

خشکه سالیك زنه

در رودخانه بی آب تور ماهیگیری پهن می کند. کنایه از رنج بی حاصل و نقش بر آب کشیدن است.

xəskə kələ tasbi ow kašəna

خشکه کله تسبی او کشن

در نهر خشکیده تسبیخ خود را آب می کشد. معادل: آب در هاون کوبیدن و تظاهر به تقدس مآبی است.

xərzá ziyád aqúz kam

خرزا زیاد اغوذ کم

خواهرزاده ها زیاد و گردوها کم. کنایه از عیالوار بودن و درآمد کم است.

xeš no bow dəle sar- e leš

خش نو بودل سرش

داماد نگو بگو چرک بر دل است. اصطلاحی برای داماد بد است.

xar baxəre xi baxəre

خر بخره، خی بخره

به جای این که خر بخورد خوک بخورد. یعنی نتیجه‌ی کار نصیب هر کسی شود
فرقی نمی‌کند.

خر قربونی نوونه ونه قیمت قربونی وونه

xar qərbúni navóne vane qemət qərbuni vóne

خر را نمی‌توان قربانی کرد، اما به قیمت خر می‌توان قربانی کرد.
xəda nakúšte xalq natunneh bakuše **خدا نکوست خلق نتونه بگوشه**
خدا نکشت را خلق نمی‌تواند بکشد. یعنی تقدیر و سرنوشت را نمی‌توان تغییر داد.

xare king bordi yá gúz yá low

خر کینگوردی یاگوز یا لو

اگر از عقب به خر نزدیک شوی یا باد خر یا لگد خر نصیب تو می‌گردد.
یعنی در انتخاب همنشین دقت کن. با فرومایه روزگار مبر «سعدی»

xəle dasse qame həda ne

خل دسی قمه هدانه

قمه به دست دیوانه داده‌اند. معادل تیغ در کف زنگی مست.

xi- ye qaltə sar qərán naxunne

خی قلت سر قرآن نخونه

در گذرگاه خوک قرآن نمی‌خوانند. کنایه از کار بیهوده است.

خدا خدا کنی، بمیر خدا هم بو

xəda xəda kənni bamir xəda ham bow

خدا خدا می‌کنی (طلب رزق می‌کنی) بگو خدا هم می‌میراند. کنایه از خوف و
رجا است.

خداش نداره اشکنگ دمش درخت ر می‌شکنگ

xədəs nadáre aškenag dəmaš dəraxt miskanag

خودش چیزی ندارد اما با دمش درخت را می شکند. معادل: جیب خالی پز
عالی.

خل بال سر خل لحد سر xale bál sar xale lahad sar

داشتن قوم و خویش زیاد سنگ قبر زیاد هم دارد. معادل: سر زیاد دردسر زیاد.

خی کینگ تل سف زنه xi-ye king tal-e sef zanne

برمقعد خوک سیب تلخ می زنند. کنایه از کار و تلاشی بیهوده که نشانه نادانی است.

خدا باکله جش سر مه در کشیه xeda bákəl e yé çəsə sərmə dakšiyə

خداوند روی چشم باقلا سر مه کشیده است. کنایه از زیبایی دور از انتظار است.

خدا کم روزی کنه قط روزی نکه xedá kam rúzi kənnə qat ruzi nəkə
nakənnə

خدا رزق و روزی را کم می کند، اما قطع نمی کند. کنایه از رزاق بودن خداوند است.

وظیفه روزی به خطای منکر نبود (سعدی)

خر دس بزونه این گونه گل باغ گن آی م کنگل

xarə das bazúne ingúne gol bāq gəne áy mé kangəl

خر را انداختند تو باغ پر از گل می گوید آی کنگر من کجاست. هر کسی بر آن خوش آید که به مذاق سازگار آید.

خدا تر هوش هدا، زنبیل کات دوش هدا

xedá tərə hus həda zənbil ká te duš hadá

خداوند به تو هوش داده ولی زنبیل را بر دوش تو نهاده است. کنایه از سعی و تلاش است لیس للانسان الاماسعی.

خنه ی کدبانو سه نابوه کچه و کترار سگ ورنه

xəne ye kadbánú setá bave kaça katrá-rə sag varne

کدبانوی خانه که سه تا شد کچه و کترا (قاشق چوبی کوچک و بزرگ) را سگ می‌برد.

معادل: آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.

خر حریف نیه پالون گوش گیرنه xar-e harif ni-ya palún-e gúšə girnə
حریف خر نیست گوشه پالون را می‌گیرد. معادل: دستش به خر نمی‌رسد چنگ به پالان می‌زند.

خرش هرچی ووشه مهمون هرکی ووشه

xərəš har či vūše mehmun har ki vūše
خورش هرچی باشد مهمان هم هرکسی می‌خواهد باشد. برای هرکس به اندازه مقام و منزلتش باید ارزش قائل شد.

xalə xərzá kənnə خاله خرزاکنه
خاله از خواهرزاده هواداری می‌کند. کنایه از پارتی‌بازی است.

خجیر کیجات رکه بوینم وجه بیارد پ

xejirə kija tərə key bavinnəm vačə biyar də pé
دختر زیبا تو را کی ببینم؟ بعد از آوردن بچه
یعنی نباید تکیه صرف به زیبایی دختر داشت. چه بعد از تولد بچه زیبایی‌ها کاهش می‌یابد.

xəra xərare bad dərne darviš gedá ر خرا خرا بد دارنه درویش گدا
rə

خورنده خورنده‌ی دیگر را نمی‌تواند ببیند و نیازمند گدای دیگر را. کنایه از حسادت است.

xi mərqənə hakərdə nakərdə خی مرغنه هکرده نکرده

خوک تخم کرده نکرده. یعنی شاید اتفاق باور نکردنی رخ دهد.

xəš námə ta áxər xəš vūše خش‌نامه تا آخر خشی ووشه

نامه ای خوب است که پایان خوشی داشته باشد. کنایه از زندگی موفق است.

خدا اگر وگ دندون هداو و نسل آدمی ر زووه

xəda age vakə dannón hədávoo nasle ádami-re zúvé

خدا اگر به قورباغه دندان می داد، نسل آدم از بین می رفت.

گره ی مسکین اگر پر داشتی

تخم گنجشک از جهان برداشتی

xáke karbelá dāmən gire

خاک کربلا دامن گیره

خاک کربلا دامن گیر است. یعنی مدیون هستم و باید حیران کنم.

س

sar əškeneh kašeh aghouz ingeneh **سر اشکنه کشنه اغوذ اینگنه**

سر را شکسته اما در دامنش گردو می نهد. کنایه از کین و مهر بی جاست.

siou goo khejalaty še ši darneh **سیوگو خجالتی شی دارنه**

گاو سیاه شرم شوهر خودش دارد.

سگ بنیت خار وونه آدم بنیت خار نوونه

sag bayittə khar voune ādəm baiyttə khar navoune

گاز گرفته سگ خوب می شود، ولی آدم گرفته (رسوای عام شدن) خوب

نمی گردد.

sar khan o sar khie

سر خان و سر خی

بزرگ خانها و جلودار خوکهاست. کنایه از مردان بزرگ اما مردم آزار است.

sag sereh danieħ

سگ سره دنیه

سگ در خانه نیست. کنایه از عدم حضور افراد جنجالی و پر سروصدا در منزل

است.

sag še səhab re nešnaseneħ

سگ شی صاحب نشناسنه

سنگ صاحبش را نمی شناسد. کنایه از بی نظمی و هرج و مرج است.

سیو نمد هر چی بشوری اسبه نوونه

siyó naməd har çi bašuri esbe navune

نمد سیاه را هر چی بشوری سفید نمی گردد.

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی

ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس (سعدی)

سنگ بزویی سیالی طاقت دار sang bazú-ei siali-ye taqəṭə dár

سنگ پرتاب کرده ای طاقت سیالی (تکه کوزه ی شکسته) را داشته باش.

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات (نظامی)

سال اول بخر نون و تره سال دیگر بخر نون و کره

salé avvel baxər nún-o-tare sále digər baxər nun-o-kare

سال اول نان و تره و سال بعد نان و کره بخور. کنایه از تأثیر مثبت قناعت در زندگی است.

حضرت علی (ع) می فرماید: عز من قنع و ذل من طمع

هر کس که سر به جیب قناعت فرو نبرد

بگذار تا به چاه مذلت فرو رود

سنگ سنگ پشت زنه تاگرد پرسه

sang sange pešt zannə tá gard perəse

سنگ بر پشت سنگ می کوبد تا شاید گردی بلند شود. کنایه از تلاش زیاد برای معاش است.

دوست دارد یار این آشفتگی

کوشش بیهوده به از خفتگی (مولوی)

sang bazúyi gəl katekə hamráh **سنگ بزویی گل کتک و همراه دار**
dāre

سنگ زده ای گل فشرده شده را به همراه داشته باش. کنایه از احتیاط است.
چوکردی با کلوخ انداز پیکار

سر خود را به دست خود شکستی

سیو مییج شیرین تره بازار بوره رنگین تره مجلس بوره سنگین تره
siyú maeig sirintərə bázár búre rangintərə majlēs búre
sangintərə

مویز سیاه شیرین تر است اگر به بازار عرضه شود رنگین تر و اگر به مجلس رود
آبرومندانه تر است. در تعریف و تمجید از افراد سبزه گفته می شود.

سیر بجیه رج دجیه
sir bačci-yə raj dačiyə

سیر چیده شده و رد پا باقی است. یعنی آثار جرم وجود دارد.

سنگ ش سنگ رج دارنه گسن ش دیما

šang sé sang raj dárne gəsan še dimá

سنگ ردیف خودش قرار دارد و گوسفند در مسیر خودش. یعنی هر کار و چیزی
جایگاه خاص خود را دارند.

سیر نخر دمه که م دهون بو هکنه

sir naxərdəmə ke mé dəhún bú hakəne

سیر نخوردم که دهانم بوی بد بدهد. یعنی مرتکب کار خلافی نشده ام.

سال دوازده ما
sále dəvázdah má

سال دوازده ماه است. به معنی سراسر عمر. یعنی زمان جبران مافات وجود دارد.

سر اوین دنه سونه
sarə ow bən denə šuneh

سر را زیر آب می گذارد و می رود. اصطلاحی است برای کسانی که ناگهان و بدون
اطلاع قبلی بیرون می روند.

سگ سگ حریف نیه پالون گوش گاز گیرنه

sag sage harif niye pálúne gúša gáz girne

سگ حریف سگ نیست گوشه پالون را گاز می‌گیرد.

سگ هیسکا خر نه ش کینگ غم خر نه

sag hasiká xerne še kinge qama xerne

سگ که استخوان می‌خورد غصه دفع آن را هم باید بخورد. معادل: هر کسی خربزه می‌خورد، پای لغزش می‌نشیند.

sar kelá ke mašt bave sar šan kenə **سر کلاکه مشت بوه سر شن کنه**

آب کوزه که لبریز شود سر ریز می‌کند. کنایه از افراط و زیاده‌روی در کارهاست.

séfe de láb hakərđi

سف دلاب هکردی

سیب را دو نصف کردی. کنایه از شباهت جسمی دو نفر است.

sage dehúne čú nakən

سگ دهون چونکن

در دهان سگ چوب نگذار. یعنی دشمن تراشی نکن.

از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم

و گر با چون او صد بر آبی به جنگ

sále sar haš man dara

سال سر هس من دره

روی پیشانی او هشت من چین است. کنایه از اخمو و ترش‌رو بودن است.

sar dəmə bazu owhášte

سر دم بز و او هاشته

اصطلاحی درباره سخن بی‌ربط و بیهوده است.

sar-e bavri həlál sar-e navri harám **سر بوری حلال سر نوری حرام**

سر بریده حلال و سر نبریده حرام است. کنایه از تعجیل در امور است.

sare dezve sare bez

سر دز و سر بز

موقع دزدی دزد گرفتار شده است. اصطلاحی است به معنی به موقع رسیدن.

sar búre saxen našúne

سر بوره سخن نشونه

اگر سر بر باد رود سخن نمی‌گوید. کنایه از راز داری است.

sar suráx bən súrax

سر سوراخ بن سوراخ

کنایه از حماقت و نادانی است.

séri tali eiyárne

سری تلی ایارنه

سیری تلخی می‌آورد. کنایه از بهانه‌جویی به دلیل بی‌نیازی است.

sá?at saxan kafne

ساعت سخن گفته

ساعت به سخن می‌آید. کنایه از عدم تحمل سخن و کاری است که حتی ساعت هم به فریاد می‌آید.

سازه در پ شونه خرزادایی پ شونه

sazə dare pé sunə xərza dáei-ye pé suna

جارو پشت در جای می‌گیرد خواهرزاده به دایی خود می‌رود. بیانگر تأثیر خصلت و خوی نزدیکان در یکدیگر است.

sar sannár xar sannár

سر صنار خر صنار

کنایه از بی‌ارزش دانستن خوب و بد است.

چون که بی تمیز یا نمان سرورند

صاحب خر را بجای خر برند (مولوی)

sar jér inge dəm daringe

سر جر اینگه دم در اینگه

سر پایین نهاده و دم در آورده است. کنایه از خوش صورت و بد سیرت است.

سینه سرخ شو خینه شه لینگه هواکنه وړ بوتنه چه هتی خسنی گنه آسمون ل نخره

sine sər x šú xəsəne linge həvā kənnə vərə butəne ċe hati

xəsəni gənə ásmún lenaxəre

سینه سرخ (نوعی پرنده) شب می خوابد پایش را هوا می کند به او گفتند چرا چنین می خوابی می گوید: برای این که آسمان نیفتد. کنایه از غرور و جهالت است.

سیو نمد اسپه نوونه بمر د آدم زن دیگر نوونه

siyú naməd aspé navúne bamərdə ádəme zan digər[zan]
navune

نمد سیاه، سفید نمی گردد، آدم زن مرده دیگر (دارای زن خوب) نمی شود.
شرط عقل است صبر تیرانداز

که چو رفت از کمان ناید باز

سخن که شاه بوته درو نوونه
soxan ké sáh búte darú navúne

سخنی که امیر بگوید انجام شدنی است. (دروغ نیست)
هر که شاه آن کند که بگوید

حیف باشد که جز نکو نباشد. (سعدی)

سر دم کلوم نشونه پ کینگی شونه

sar dam kəlum našune (pe kingi) šune

از روبرو وارد اصطبل نمی گردد از عقب وارد می شود.

سگ شه پلیمال دم زنه
sag še pelemále dem zanne

سگ جای نشستنش را با دم تمیز می کند. درباره کسی که به فکر نظافت محل اقامت خود نیست گفته می شود.

سگ هرچی کلوش بوره، تیسابه
sag harci kalúš bavəre tisa pehe

سگ هرچقدر کفش بدزد (باز هم) پا برهنه است. هر کسی را بهر کاری ساختند.
ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس

سر چونه وشنار چیه
ser cúnne vašné rə či-ye

آدم سیر چه می داند که گرسنه چه می کشد یعنی بی درد از حال دردمند با خبر

نیست .

از درد سخن گفتن و از درد شنیدن

با مردم بی درد ندانی که چه دردی است (مهرداد اوستا)

sar angili bən təká

سر انجیلی بن تسکا

سر مانند درخت انجیلی و زیر مانند درخت توسکا است. کنایه از دورو و منافق بودن است.

سوکه خنه ر واجب مسجد کامل دی کنه

sow ke xəne rə wājəbə masjədə kaməl di kənəne

چراغی که به خانه رواست مسجد را با دودکاه نگاه می دارند. معادل: چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

sar-ke dard nakənnə dasmál navə **سرکه درد نکنه دسمال نوئه**
nnəne

سری که درد نمی کند دسمال نمی بندند.

سرکه انه ترش تاوی رنگ نوئه

sərka annə təršə tá ow-ye range nawin-ne

سرکه تا آن زمان ترش (با مزه) است که رنگ آب را نبیند. کنایه از تأثیر همنشینی است.

sang bejaye xedəš sangine

سنگ بجای خدش سنگین

سنگ به جای خودش سنگین است. یعنی هر چیزی و هر کسی در جای خودش ارزش دارد.

سگ هرچی گیرا ووشه ش صاحب گاز نینه

sag har ci girá wúše še sáhábə gáz nayne

سگ هرچه گزنده باشد صاحبش را گاز نمی گیرد. معادل: چاقو دسته اش را

نمی برد.

sag vúše kəcik navúše

سگ ووش کچیک نووش

سگ باش اما کوچک نباش. کنایه از عدم توجه به کوچکترها است.

sage esmə hayti čurə pəšte sar dár sar

سگ اسم هیتی چور پشته سردار

اسم سگ را گرفتی چوب را پشت سرت داشته باش. کنایه از رعایت حزم و احتیاط در زندگی است.

siká vače ow-ye vaca

سیکا وچه اوی وچه.

بچه ای اردک فرزند آب است. یعنی از آب نمی ترسد. کنایه از آسان بودن کارهاست.

سیو سر داری اسپه دنون مردم نوول کینگ

siyú sar darin əspé dannún mardəm nú valə king

سر سیاه داری و دندان سفید مردم نگو پشت شما خمیده است.

کمال سر محبت بین نه نقص گناه

که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند. (حافظ)

یعنی ای صاحب جمال و زیبایی از دیگران عیب نگیر چون روزی آخر شود ابروی تو همرنگ هلال. چندان ای مه به شب چاردهت می نازی.

sofrə čar gúš darne

سفره چارگوش دارنه

سفره چهارگوش دارد. یعنی هرکسی باید بخشی از مشکلات را بر دوش بگیرد. یکی گزیدیم در گرفتار و در کردار و رفتار

زبان و دست و پا کرده خدمتکار هم باشیم. (فیض کاشانی)

sag sér šé sáhabə gaz girne

سگ سرش صاحب گاز گیرنه

سگ که سیر شد صاحبش را گاز می گیرد. بیانگر نوعی ناسپاسی و نمک نشناسی است.

گر فریدون شود به نعمت و ملک

بی هنر را به هیچ کس مشمار

سفله چو جاه آمد و سیم وزرش

سیلی خواهد به ضرورت سرش (سعدی)

sag séré- qalyə təršə

سگ سیر قلیه ترش

سگ سیر است قلیه ترش به نظر می‌رسد. کنایه از بهانه‌گیری است.

ای سیر تو را نان جوین خوش ننگماید

معشوق من آن است که به نزدیک تو زشت است. «سعدی»

sar anjili bən təskā miyún fek

سر انجیلی بن تسکامیون فک

رو از چوب درخت انجیلی ته چوب درخت از توسکا و میانه از چوب بید است
بیانگر نوعی ظاهر فریبی و بی‌ریشه و بی‌پایه بودن است.

بنایی که محکم ندارد اساس

بلندش مکن ور کنی زو هراس (سعدی)

súrdár kúhé já axlád šanə

سوردار کوه جا اخلا دشنه

از کوه سوردار فلفل می‌ریزد. کنایه از کار بی‌حاصل است.

sangə tábessun-nəqlé zəmassún

سنگ تابسون نقل زمسون

(مانند) سنگ تابستان و شیرینی زمستان است. یعنی انگشت نمای خاص و عام
است.

siyu sag

سیو سگ

سگ سیاه، نوعی دشنام است در مورد افراد کریه‌المنظر

ش

šer kool pešt mee nakeneneh

شر کول پشت می‌نکنه

از یال شیر مو نمی‌کند. یعنی به استقبال خطر نمی‌روند.

شِ تَنِ جِمِه رِ خَرْمِ
še tane jemeh reh khermi

پیراهن تن خود را می‌خوریم. کنایه از تحمل سختی روزگار است.

شیر همه اگه دود کنه تش هم دارنه

šir heməh age doud kenneh taš ham darneh

هیزم تر اگر دود می‌کند آتش هم دارد. کنایه از سود و زیان و دربرداشتن هر چیزی است.

شرط کمه شرط علی هر کی ندا گردن گلی

šart kemeh šarte ali har kee neda gerden gelie

شرط می‌بندم با یاد علی (ع) هر کس نداد گردنش شکسته باد. جمله‌ای است که به هنگام پیمانها بین افراد گفته می‌شود.

شال ات کش چشته خر نه
šál atta kaš čestə xərne

شغال یک بار فرصت شکار پیدا می‌کند. یعنی همیشه فرصت مناسب به انسان رو نمی‌کند.

شِ خر کله سی دوسه
še xarə kaləsi davəsse

خر خود را در کله سی (شاه‌نشین و زاویه‌ی خانه که معمولاً محل نشستن بزرگان بوده است) بسته است. یعنی پا را از گلیم خود فراتر نهاده است.

شل خر بیار با کله بار هکن
šələ xarə biyár bákəle bár hakən

خر لنگ بیاور و با قلا بار کن. یعنی مشکل جدیدی ایجاد گردید. معادل قوز بالای قوز

شِ هیچی نیمه برار رشیدی دارمه
še hičči nimə bərarə rašidi darmə

خودم چیزی نیستم ولی برادر رشیدی دارم.

گویند پدر تو بود فاضل

از فضل پدر تو را چه حاصل

šuye šabnam zamiye nam navúne **شوی شبنم زمی! نم نوونه**

شبنم شب آب زمین (شالیزاری) نمی گردد. کنایه از امید کاذب است.

šám baxərdə-pé-kacə fəráwúne **شام بخرده پ کچه فراوون**

بعد از خوردن شام کچه (قاشق چوبی) فراوان می شود. معادل: نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

šáh-e čaš gúzúr tappe rə dakəta **شاه چش گوزور تپه دکنه.**

نظر شاه متوجهی تپه‌ای از فضله‌ی حیوانات شده است. کنایه از مطلوب و زیبا جلوه نمودن چیز زشت است.

شام بخرده پ کور رضا قلی عروسی!

šám baxərdə pé kur rəzáqaəli-ye arusi-ye

بعد از خوردن شام عروسی کور رضا قلی است. کنایه از وعده بی مورد و سر خرمن دادن است.

ش خوار سر کل نکن همه کل طالع نارننه

šé xarə sarə kal naken hamə kal tále nárnəne

سر خوب و سالم خودت را کچل نکن چون همه کچل‌ها خوش اقبال نیستند.

sé sunnə še qali kənnə **ش سونه ش قلی کنه**

خودش می‌ساید و خودش رویگری می‌کند. معادل: خودش پاره می‌کند و خودش می‌دوزد. کنایه از خودخواهی است.

šér bimú (bamu) dárə lú búr **شر^۱ بیمودار الوبور**

وقتی شیر به تو حمله کرد از درخت بالا برو (مقاومت بیهوده نکن). کنایه از تدبیر معقول و منطقی است.

۱- ظاهراً در جنگلهای مازندران شیر زندگی نمی‌کرد گویا منظور از شیر ببر یا پلنگ می‌باشد که نسلشان منقرض شده است.

چو جنگ آوری با کسی بر ستیز

که از وی گزیرت بود یا گریز (سعدی)

ش خدایشنه مردم کلوار گیرنه *šé xədə ešəne mardəme kəlvār girnə*
خودش را نگاه می‌کند و برای مردم دخل و خرج تعیین می‌کند. کنایه از خود خواهی است.

ش قدوینی م س چلوار گیرنی *šé gade vinni mé sé čəlvār girni*
قد خود را می‌بینی برای من پارچه می‌گیری (می‌خری). کنایه از خودپسندی و خودنگری است.

ش س گوشت گیرنه همسایه س وکه

šé se gúšt girnə ham sáye-he se vakə
برای خود گوشت (چیزی ارزشمند) و برای همسایه کبد (چیز بی‌ارزش) می‌گیرد یعنی همواره برای نفع شخصی خود کار می‌کند و ایثار ندارد. ماه روشنی‌اش را در سراسر آسمان می‌پراکند. و لکه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد. (تاگور شاعر هندی)

ش کل سر دس بکش *šé kalə sarə das bakəs*

بر سر کچل خود دست بکش. فرزند خصال خویشتن باش (نظامی)

ش بر ندیده گنه من شاه دتوم *šé per nadi-yə gənə mən šáhé dətum*
dəter-me

پدرش را ندیده که می‌گوید من دختر شاه هستم؟! کنایه از به خود بالیدن است.

ش شال گوش هکنم کهو چنه هنیشم کچیک کد بوو

šé šálé gúš hakənəm kahu, čannə hənišəm kačik gad
bavú

گوش شبیه گوش شغال خود را کبود کنم چقدر بنشینم (انتظار بکشم) که کوچک بزرگ شود.

کنایه از صبر و تحمل و انتظار است.
معادل: گوسفند تا گاو شود

دل صاحب گاو آب شود

ش لینگ پشت هارش ظالم پر در بیار

šé lingé pešt háraš zálémé pér dar biar

ش تک حساب دار حاکم پر در بیار

šé təkə həsábə dár hākəmə pére dar biar

پشت پای خودت را نگاه کن (محتاط باش) تا پدر ظالم را در بیاوری مواظب سخن گفتنت باش تا پدر حاکم را در بیاوری. کنایه از حزم و احتیاط و دوراندیشی است.

تو نیکو روش باش تا بدسگال

به عیب تو گفتن نیابد مجال

برانداز بیخی که خار آورد

درختی بپرور که بار آورد

شال بوتنه ته دو چنه هس بوتنه پشت سر بوینم تا چی هس

šále bûtəne te du čəne hasse bûtəpešte sarə bavinəm
ta čī hasse

به شغال گفتند چقدر می دوی گفت باید پشت سرم را نگاه کنم که چی هست (چه اتفاقی می افتد). یعنی شرایط زندگی در تحرک افراد تأثیر دارد.

شوکه بویه چش چش نوینه šú ké bavéy-yə čaš čaš-rə navinnə

شب که فرار سید چشم چشم را نمی بیند. یعنی به هنگام خطر و گرفتاری هرکسی به فکر نجات خویش است.

šal-o-gú bətim

شال وگو بتیم

شغال و شکمبه گاو. کنایه از حریص و آزمند بودن یا سپردن امانت به نا اهلان

است.

šəl mərǧənə-rə múnne

شل مرغنه رمونه

مانند تخم مرغ فاسد می ماند. کنایه از شلختگی و بی عرضگی است.

šé jang bazə məsse təlá hakərde

شه جنگه بزه مسی طلا هکرده

مس زنگ زده‌ی خود را به طلا تبدیل کرده است. کنایه از زیرکی و فرصت طلبی و ریاکاری است.

ش دور نفار دارنه ش چار خروار دارنه

šé.dúre nəfáre dərne šé čár xarvára dərne

متکی به اطراف نفار خود و چهار خروار مزد خود است. یعنی زندگی جمع و جور و حساب شده‌ای دارد و فقط به خود می‌اندیشد.

نه به اشتر سوارم نه چو اشتر زیربارم

نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم (سعدی)

غم موجود و پریشانی معدوم ندارم

نفسی می‌زنم آسوده و عمری گذارم

شه مرگ و نه مردن جنازه‌ی لو بوینن

šé marge venə mardəne janáz-he lu bavinen

مرگ خود را باید از جنازه‌ی دیگران دید. کنایه از عبرت گرفتن از مرگ دیگران و ناپایداری دنیا است.

بسی تیر و دی ماه اردیبهشت

بر آید که ماه خاک باشیم و خشت (سعدی)

šir dakərde šakər nakən

شیر دگر دی شکر نکن

شیر ریختی شکر نریز. کنایه از خوشمزگی و لودگی است.

شە لینگ بە اندازە ی کب بکش šé ling.e be andazehe.cob bakeš

پای خودت را به اندازه حصیرت دراز کن. معادل: چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن.

شە محله سر شال ووش غریب دە سر شر نووش

šé mahle sar šál vúš qarib dehe sar šér navus

در محل خودت شغال باش اما در ده غریب شیر نباش. کنایه از حب زادگاه و وطن است.

شە سرە دور بخور مردم سرە بوقلمون نخر

šé sere-he du-rə baxer-mardeme sere-he búqalmúne
naxer

دوغ خانه‌ی خودت را بخور ولی بوقلمون خانه دیگران را نخور
به دست آهن تفته کردند خمیر

به از دست بر سینه پیش امیر

به نان خشک قناعت کنیم و جامه‌ی دلچ

که بار محنت خود به که بار محنت خلق

šé k(g)al dar búrdi

ش کل در بوردی

از خدنگ در رفته‌ای

اصطلاحی است یعنی از مسئولیتی که به تو محول شده بود رها یافته‌ای. خلاص

شلوار کینگ مون نار نه بنم سفت کنه

šalvár kinge mún nárne banneme seft kenne

شلوار ته ندارد بند آن را سفت می‌کند. کنایه از انسان متظاهر کوشش بیهوده و
وسمه بر ابروی کور زدن است.

خانه از پای بست ویران است

خواجه در فکر نقش ایوان است

شتر و چه خش و نه تک و لوش ناخش

šətere vačə xəse vənə təkə lúšə naxəšə

بچه‌ی شتر برای شتر عزیز است گرچه لب و لوجه‌ی زشتی دارد.

همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال (سعدی)

šé pere qemət kenne

شِ پر قیمت کنه

به اندازه پدرش قیمت می‌گذارد. کنایه از گران‌فروشی است.

šəter bá bár biye hain xəne fərušúne **شتر با بار بیه هین خنه فروشونه**

اگر شتر با بار وارد این خانه شود فرو می‌رود. (گم می‌شود). کنایه از آشفتگی و بی‌نظمی است.

šé kašə kahi hakərde

شِ کش کهی هکرده

کدو در بغل خود نهاده است. به معنی استفاده از موقعیت و بهبود وضع زندگی است.

šir šaker navúneh xeiš pesər **شیر شکر نوونه خیش پسر نوونه**
navúneh

شیر شکر، داماد پسر (آدم) نمی‌گردد. یعنی هر چیز و فردی جایگاه خاص خود را دارد.

šé sexé kabába bardən kabab **شِ سخ کباب باردن کباب نسوزه**
násuze

سیخ کباب خودت را حرکت بده تا کباب نسوزد. یعنی مواظب اعمال و گفتارت باش.

اگر خویشان را ملامت کنی

ملامت نباید شنیدن ز کس (سعدی)

šé xi denə mardəme se šupe kenne **ش خی دنه مردم س شوپه کنه**

خودش خوک وارد زمین (شالیزاری) می کند آنگاه برای مردم شب پایی می کند.
کنایه از حيله گری و ناراستی است.

šé xədə xár dár hamsáye-rə kár **ش خد خوار دار همسایه ر کار نار**

nár

خودت را خوب داشته باش به همسایه کاری نداشته باش. یعنی خودت را
اصلاح کن و عیوب دیگران را اظهار نکن.

شونه کوپ دزی کنه مسجد فرش کنه

šúnə kúp dæzzi kenne masjədə farš kenne

حصیر می دزد و آنرا فرش مسجد می کند. کنایه از ادعا و تظاهر به تقدس و
دین داری است.

شال دل به کسو بخردن ووئه خی دار کفار ل دنه

šále del bə kasú baxərdən vú xi darkafá-re lé denə

اگر شغال میل به خوردن برنج داشته باشد کفای بزرگ برنج را خراب می کند.
کنایه از شوق و اشتیاق است که کارهای بزرگ آسان جلوه می کند.

شود آسان ز عشق کاری چند

که بود نزد عقل بس دشوار (هاتف)

šakərə katrá nazən

شکر کتران زن

شکر را با کفیر جویی بر هم زن. یعنی در هر کاری دخالت نکن. یا هر کاری را با
ابزار مناسب آن انجام بده.

šále bəjbəj havá várəš nəvarne

شال بجیع هوا وارش نوارنه

با زمزمه ی شغال هوا بارانی نخواهد شد.

ش دم دوی دله نینگن **šé dəmə dóye dələ ningen**

دم خودت را درون دوغ نگذار. کنایه از دخالت بی مورد و بی جاست.

ش گسه و دس بکش **šé gésərə das bakəš**

گیسوی خود را دست بکش. اصطلاحی است که به زنان به جهت عیویشان گفته می شود.

شی خنه آهن مرجی وونه **šiye xəne áhan marji vúnə**

آهن خانه‌ی شوهر عدس می گردد. کنایه از وجود کار سخت و طاقت فرسا در خانه مادر شوهر است.

شال آبسن گورپنه **šál abessəne gú-re péne**

شغال گاو آبستن را می باید (تا در وقت زاییدن از غفلت گاو استفاده کرده گوساله او را برآید. کنایه از فرصت طلبی است.

شال مرگی کنه **šal margi kenne**

خود را مانند شغال (روباه) به مردن می زند. معروف است که روباه هنگامی که احساس خطر کند و راه فرار نداشته باشد خود را به مردن زده و تظاهر به تظلم می کند.

ش هیچی نیه نشا مردم زرد نشا **šé hičiniye nešá mardem zard nəšá**

از نشای نکرده خود نمی گوید اما از نشای زرد یا پژمرده دیگران عیب می گیرد. تحکم کند سیر بر بوی گل

فرو ماند آواز چنگ از دهل

گراز هستی خود خبر داشتی

همه خلق را نیک پنداشتی

شال دس و گوی بتیم بمونسه **sále das-o-gú yé bətim bamunəse**

(فقط) دست شغال و شکمبه گاو باقی مانده است. کنایه از نابودی اموال و سرمایه است.

semál ati sennexe dèle

شمال اتی سَنَخ دَلَه

شمال مانند درون صندوق است. کنایه از وفور نعمت در شمال است. در فرهنگ عامه آمده است که امام علی (ع) باقی مانده‌ی غذای خود را به سمت شمال می‌ریختند لذا نعمت برکت و سرسبزی شمال در نتیجه‌ی توجّه امام علی (ع) به مازندران است.

šále aoáo havá váreš nakenne

شال عوعو هوا وارَش نَكَنَه

با زوزه‌ی شغال هوا باران نخواهد بارید.
هر بزرگی که به علم و به هنر گشت بزرگ
نشود خرد به بد گفتن بهمان و فلان (پروین اعتصامی)

شال بخرده پ هسینگنه سر قهر هکرده

šál baxerde pé hasingenəye sar qahr hakerde

شغال بعد از خوردن (سیر شدن) به خاطر سنگدان قهر کرده است. کنایه از بهانه‌جویی برای فرار از مسئولیت است.

šér age pir bavú xeráke verg **شِر اَگِه پیر بوو خِرَاک وِرگ نووَنَه**
navúne

شیر اگر پیر هم شود خوراک گرگ نمی‌گردد.

شیر هم شیر بود گر چه به زنجیر بود

نبرد بند و قلاده شرف شیر ژیان (انوری)

ش پَر نَاشته عُموی س پَر مَه کَرده

šé pér nášte amúye se bərme kərdeh

خودش پدر نداشت برای عموی خود گریه می‌کرد. کنایه از کسی را وسیله‌ی بهانه‌ی خود قرار دادن است.

šətere keja xəsə vene lúše **شَتَر کَجه خَش وِر لُوشَه نَاشَه**
naxəše

کجای شتر خوب است که لب و لوچه‌اش زشت است.

ش نخر کسی نده گنه هکن سگ هده

šé naxer kas nade gēne haken sage hēdé

خودت داری نمی خوری به دیگران هم نمی دهی جمع کن و به سگ بده. کنایه از خست است.

نه خود خورد نه کسی دهد

گشوده کند مگس دهد

še peləye garme kabābē baxer

ش پلپله گرم کباب بخور

کباب گرم دامن خودت را بخور. کنایه از متکی به خود بودن است.

šé kašə sang bašən

ش گشه سنگ بشن

سنگ دامت را بریز. یعنی مغرور نباش و خود را با وقار و متانت نشان ده.

šé čangə kačik haken

ش چنگ کوچیک هکن

مشت خود را کوچک کن. یعنی حرص و طمع را از خود دور کن.

شتر گردن دراز و نه هف سر نزنه

šetəre gerdən derazə vənə haf sara nazənəne

گردن شتر دراز است ولی هفت جای او را قطع نمی کنند. کنایه از رعایت حقوق دیگران است.

شادی هر چی زشت و وشه و بیشتر بازی کنه

šadi har čī zešt vúše vištər bazi kenne

میسوم هر چه زشت تر باشد بیشتر بازی می کند. کنایه از میدان داری نا اهلان است. تقدیم الاراذل و تاخیر الافاضل (نهج البلاغه)

šáhe bətxənə-re-té pér zannə

شاه بت خنه رت پر زنه.

بت خانه شاه را پدر تو می دزدد. کنایه از مهارت در کلاه برداری است.

šire júlə malke báj navúne

شیر جوله ملک باج نوونه

شیر داخل جوله (ظرف چوبی شیر) خراج زمین نمی شود. یعنی به چیز ناپایدار و

کم دوام نباید دل خوش کرد.

šir denə lú zanne kalenə

شیر دنه لوزنه کلنه

شیر می دهد ولی با لگد آن را می ریزد. یعنی همه‌ی کارها و تلاش‌های مثبت خود را با یک عمل نادرست بی نتیجه می سازد.

šále pusse kələ hakerdə

شال پوس کلاهکرده

از پوست شغال کلاه درست کرده است. اصطلاحی است برای کسانی که به لباس نوی خود می نازند.

še sar-e mēhāze še baperən

ش سر مه‌ازش پیرن

مگس سر خود را خودت پیران. یعنی متکی به خودت باش.

šé sunne šé qali kenne

ش سونه ش قلی کنه

خودش می ساید و خودش قلع اندود می کند. معادل: تنها به قاضی می رود و راضی بر می گردد.

šé dannunə vinni me se tahayye **ش دنون وینی مه س تهیه وینی**
vinni

دندان‌هایت را نگاه می کنی برایم مقدمه چینی می کنی، (مقدمه‌ی میهمانی می‌گیری)

کنایه از رعایت توان و قدرت دیگران در کارهاست.

šu burde táze geni mévarek

شو بورده، تازه کنی موارک

شب تمام شد تازه می‌گویی مبارک. معادل نوش‌دارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی.

شال که ماهی بخورده دریو رمیون کنه

šál ke mahi baxərde daryúre miyún kenne

شغال که ماهی بخورد تا عمق دریا پیش می رود.

ببندد شره دیده‌ی هوشمند

در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

šow -siyó mú siyú

شو سیو مو سیو

شب سیاه است و مو سیاه. کنایه از گم شدن مقصود و حقیقت در میان ازدحام امور است. **شِ خنه استغفرالله مردم خنه بسم الله**

še xənəh estaqferellah _ mardəm xənəh besmella

در خانه‌ی خود استغفرالله ولی در خانه‌ی مردم بسم الله. کنایه از امساک و خست در خانه‌ی خود، ولی گشاده‌دست بودن در خانه‌ی دیگران است.

šahe asb vərə low bazú

شاه اسب و رُوبزو

اسب پادشاه به او لگد زده است یعنی بخت و اقبال از او روی گرداند.

از حادثه لرزید به خود قصرنشینان

ما خانه نشینان غم سیلاب نداریم (صائب تبریزی)

شومج شومج م سر نمج هر کس سر میجنی دمج

sumej sumej me _sar namaj har kase sar mijəni damaj

ای شب‌گرد بر روی من پا نگذار بر سر هر کسی که می‌خواهی پا بگذار. کنایه از ترجیح منافع شخصی و منافع جمعی است.

گر از نیستی دیگری شد هلاک

مرا هست بط را ز طوفان چه باک (سعدی)

شال ش کرک نخرنه ونه دله‌ی انار تیم خرنه

šal šé karkə naxərne vené dələyé anár time xarne

شغال مرغ شکار کرده‌ی خود را نمی‌خورد فقط دانه‌های داخل شکمش را می‌خورد. کنایه از غرور کاذب و قمیز دادن است.

ش مال حفظ هکن همساده ر دز نکن

še mále hefz haken hamsáde-re dēz nəkən

مال خودت را حفظ کن تا همسایه را دزد نشمری.

شتر با بار بورده کشی و بارون خوانه چی هکنیم

šetər bá bár búrde kaši ve bárwane xáne ci hakənim

شتر با بارش از دست رفت طناب و ریسمانش را می خواهم چی کار کنم .

شی مار مگه بمرده که پسر زن ونه جارینه

šimar magé bamerdə ké pesərzan vene ja re baita

مادر شوهر مگر مرده است که عروس جای و را گرفته است .

šer bazú šálé se dakəta

شربزو شال سی دکنه

شیر شکار کرده، ولی نصیب شغال گردید.

šəme harf matin guše áqá katin **شمه حرف متین گوش آفاکاتین**

حرف شما متین، ولی گوش آقا ناشنوا است. یعنی شنوای حرف حق را ندارد.

معادل نرود میخ آهنین بر سنگ.

šer keta

شرکنه

شیر بچه، اصطلاحی است در تحسین و تمجید

ک

kar o kahee narneh

کار و کهی نارنه

شغل و کدویی ندارد. کنایه از تهیدستی و بیکاری است.

kəreh veseneh

کره و سنه

نوزاد به دنیا می آورد. کنایه از عشق و دلدادگی و اشتیاق فراوان است.

kəre tek

کر تک

قله صخره. کنایه از تنهایی و غیر قابل دسترس بودن است.

kal kūhee

کال کوهی

کوهی نبخته (بی تجربه). تحقیر افراد ساده لوح و بی دست و پا است.

کردوای اسیو سر دوی kerdevaye assio sar davy

مگر در آسیاب کردآباد (نام روستایی در چمستان) بوده‌ای. کنایه از تأخیر و غیبت طولانی است.

کرک همسایه را در حال نماز بخونس بدینی

kerk hamsayeh reh dar hale namaz bakhonessen badiny

مرغ همسایه را در حال نماز خواندن دیده‌اید. کنایه از امری محال است.

کلار چرخ هدی پاییز انه kəlarə čarx hədai paiz enə

تا کلاه را بگردانی پاییز از راه خواهد رسید. کنایه از شتاب زمان و عمر است.
عمر برف است و آفتاب تموز

اندکی مانده و خواجه غره هنوز (سعدی)

کک کینگ داغ کنه kek-e kinga daq kənnə

مقعد کک را می سوزاند. یعنی مو را از ماست می کشد. کنایه از بسیار دقیق بودن است.

کار کردن خر و خوردن یابو kár kərdəne xar xərdəne yábú

کار کردن خر و خوردن یابو. کنایه از نداشتن هیچ هدفی در زندگی، تلاش بی جهت کسی کاری کند که بهره آن را دیگران ببرند.

کار ورزا کنه منگو کنه من خسمه

kár_ə warzá kənnə mangú gənə mən xassəmə

کله پ ورزار خش kelə pé varzá re xəšə

کنار نهر برای گاو نر خوش است. یعنی دود از کنده بلند می شود. با تجربه ها و پیران کار سازند. شاید کنایه از راحت طلبی باشد.

کرک بچکل کنه خاک ش سر کنه kerk pəckəl kənnə xák_ə se sar kənnə

مرغ که خاک را زیر و رو می‌کند بر سر خود می‌ریزد.

یعنی هر چه کنی به خود کنی

گر همه نیک و بد کنی

شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی

هر شکستی که به هر کس برسد از خویش است.

کربلا بودن بهونه کربلا میون خنه

karbēlá búrden bahúne karbēlá miyón xəne-he

رفتن به کربلا بهانه است کربلا در میان خانه قرار دارد کنایه از ضرورت رسیدگی به فرزندان و مستمندان است.

kərcə_má_ o kavəz

کرچ ما و کوز

در ماه کرچ^۱ و لاک پشت. کنایه از انتظار عمل بیهوده و بی جا طلب کردن چیزی است.

kəldəmə xi-rə múnne

کل دم خی ر مونه

مانند خوک دم بریده است. یعنی پر زور و پر آزار است. معادل: تیغ در کف زنگی مست.

kal kúr_é bəráre

کل کور برا

کچل برادر کور به حساب می‌آید یعنی بیمار بیمار است چه کچل باشد چه کور. بیانگر هم‌دردی انسان‌های بیمار است. بیا سوته دلان گرد هم آییم. یا تفاوت نداشتن دو گروه نا مناسب است که یکی بدتر از دیگری است.

kijá máre pé šúne sáza dare pé

کیجا مار پ شونه سازه در پ ✓

دختر به مادرش می‌رود و جارو پشت در قرار می‌گیرد. کنایه از الگوپذیری دختر از مادر است.

کار و نه دس هکنه چش بوینه حظ هکنه

káre vənə das hakəne čəš bavinne haz hakəne

کار را باید دست انجام دهد چشم ببیند و لذت ببرد. معادل: به عمل کار برآید به سخن‌گویی نیست.

از گفته‌ی ناکرده‌ی بیهوده چه حاصل
کردار نکونه سودی است از گفتار (پروین اعتصامی)

kəl dárne ká kənnə

کل دارنه کاکنه

گردوی نمونه دارد بازی می‌کند. کنایه از هر کاری سرمایه و توان اولیه لازم دارد.
ای طبل بلند بانگ در باطن میپنج

بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیج (سعدی)

kahi paj

کهی پج

کسی که کدو می‌پزد. اصطلاحی است که به طنز در مورد زن خانه به کار می‌رود.

کار نکرده تن طاقت کار نارنه سرمست گو طاقت ازال نارنه

kár nakərde tan táqəte-kar nárne- sar mastə gú taqate

ezál nárna

کسی که تن به کاری نداده توانایی کاری را ندارد گاو نر کار نکرده نیز طاقت خیش را ندارد.

اسب لاغر میان به کار آید

روز میدان نه گاو پرواری

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه‌ی مردان بلاکش باشد (حافظ)

kárd sangé sarə navrine

کارد سنگ سر نورینه

چاقو سر سنگ را نمی برد. کنایه از کار و تلاش بیهوده است.

کل حسن شاد هکرده پارِ پیارِ یاد هکرده

kal hassən šod hakərdeh par_piar_e yod hakərdeh

کل حسن شاد شده چون یاد گذشته ها افتاده است. یاد یاران یار را میمون بود. (مولانا)

ké mardi amrúz

که مردی امروز

امروز روز مردانگی است.

هرکه فریاد رس روز مصیبت خواهد

گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

هنر بنمای اگر داری نه گوهر

گل از خار است و ابراهیم از آزر

kašə ništə riš vəjine

کشه نیشته ریش و جینه

در بغل نشسته است و ریش را می کند. کنایه از ناسپاسی است.

kal amir qəsseh bamir

کل امیر غصه بمیر

امیر کچل از غصه بمیر وقتی به کسی زخم زبان می زنند برای تسلی خود چنین می گوید.

kamele sare mická ei

کامل سر میچکایی

مگر گنجشک روی کاه هستی. یعنی آرام و قرار نداری. (در مورد بچه های شلوغ گفته می شود.)

kár navə kəlváre

کار نوه کلوار

کاری که بلد نیست. دردسر هم دارد. تو که نوشم نه ای نیشم چرائی (باباطاهر)

káti-rə-wénə ata ata bálá burən

کاتی رون اتا اتا بالا بورن

از نردبان باید یکی یکی (پله پله) بالا رفت. یعنی مراحل کمال و ترقی را باید تدریجی طی کرد.

کشتَر واهمه چیه هندوانه kešter-e vâhme čiye handavene

بهانه‌ی بچه‌ی شب ادرار خوردن هندوانه هست. کنایه از توسل به بهانه‌های پوچ برای جبران خطاهاست.

کل بورده ملاخه جمه ور بخرده

kal bûrde mella xene jamê war baxerde

کچل برای (تحصیل) به مکتب خانه رفت اما آن روز جمعه بود. کنایه از بداقبالی است.

کرگ کینگ دارنه غاز مرغه kerk king dârne qâze mærgene

مقعد مرغ دارد ولی به اندازه‌ی تخم‌غاز تخم می‌گذارد. کنایه از ادعای واهی و بزرگ داشتن است.

کردی هزار و یک مقوم دارنه غیر از هس هس و هیس هیس

kêrdi hezâr moqun darna qir az his hisohes hes

چوپانی هزار و یک روش دارد غیر از هس هس و هیس هیس. کنایه از پیچیدگی و مشکل بودن آموزش و تعلیم علی‌رغم به ظاهر آسان آن است.

کل حسن ش خد بسمن بعد کل حسین

kal hasen še xede bemsen bad kale hesyne

کل حسن اول خود را تربیت کن بعد کل حسین را. من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت (حافظ)

کرگ اک سیر بخره ونه سرونه بورینن

kerk agé sir baxere vené sare vénê bavrinen

مرغ اگر سیر بخورد باید سرش را برید. یعنی عادت ناپسندی که نتیجه‌ی سوئی دارد.

کور اسب پرچیم پی کته kur asb parçime py katê

اسب کور پشت بر پرچین خوابیده است. کنایه از افراد تنبل و بی مسئولیت است.

گاه ت نیه گاه دون ت ش کاه ت نیه گاه دون ت ش

گاه مال تونیست اما گاه دان مال توست. کنایه از رعایت اعتدال در خوردن است.

کور خنه نشین خور از بغداد دارنه

kur-e xənə nəšin xaver-az bagdad dərne

کور خانه نشین خبر از بغداد دارد. یعنی در عین بی خبری ادعای آگاهی می کند.

کرک که مرغنه نکه صحرای کلاج

kərk ke mərgəna nəkənə səhraye kəlaǰə

مرغی که تخم نگذارد مانند کلاغ صحراست. کنایه از بی ثمری و بی ارزشی چیزی است.

کسی هکرده گدایی نتونه هکنه پادشاهی

kasi hakerdə gəda-i natúnne həkənə pādəšahi

کسی که گدایی کرده است نمی تواند پادشاهی کند. از کوزه همان تراود که در اوست.

کل و کور و مبتلا همه خنه ی مشت عبدالله

kal_və kur_və məbtəla hame xənə-ye mašt abdella

کچل و کور و بیمار همه در خانه ی مشهدی عبدالله جمع شده اند. کنایه از بداقبالی و گرفتاری است.

کوزر رنگ کنه به جای آفتابه روشنه

kavaza re rang kənnə bəǰaye áftábə rúšəne

لاک پشت را رنگ می کند به جای آفتابه می فروشد. کنایه از زیرک و محیل بودن است.

کی بزودهره کی ورنه بهره کی بزودهره کی ورنه بهره

داس را چه کسی می زند و نتیجه نصیب چه کسی می گردد. کنایه از بهره کشی و

استثمار است.

کوزاگ سخ ناخانه تیم جار نشونه

kavez age sex naxane timjáre nasune

لاک پشت اگر سیخ نمی خواهد به داخل خزانه شالی نمی رود.

چوپا از حد خود بیرون نهادی

به نادانی قدم در خون نهادی

kúre kéláj keli nēmeni

کور کلاچ کلی نمنی

به کور لانه‌ی کلاغ نشان می دهی. کنایه از کار عبث و بیهوده است.

کنجی رکرک بخرده یتیم کتک بخرده

kənj rə kərk baxərdə yatim ketek baxərdə

کنجد را مرغ خورده اما یتیم کتک خورده است.

گنه کرد در بلخ آهنگری

به شوشتر زدند گردن مسکری

ketári na ketabi

کتاری نا کتابی

شفاهی است نه کتبی. یعنی زیاد قابل اعتماد نیست.

کلاونه سر جرگه گنه م سر سی گشادوه

kəla_vəne sar-jer ketə gənə mé sare se gošád veye

کلاه که از سرش افتاد می گوید برای سرم گشاد بود. کنایه از بهانه و دلیل واهی

آوردن است، مانند عروس که رقصیدن بلد نبود می گفت زمین هموار نیست

kələ mára piš dare

کله مار پیش دره

بچه از مادرش جلو افتاده است. کنایه از تعجیل و شتاب و کار نسنجیده است.

دو چیز طیره‌ی عقل است دم فرو بستن

به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

کفگیر اوکش گنه ت بن چنه سوارخ

kafgir owkasa gana te ben čanne suraxa

کـفـگیر بـه آبـکش میـگوید تـه تـو چـقدر سـوراخ است.
سـیر یـک رـوز طـعنه زد بـه پـیاز
که تو مسکین چقدر بد بویی (پروین اعتصامی)

کل حسن شاد هکرده بار پیار یاد هکرده

kalə hasan sad hakerde par pirare yád hakerde

حسن کچل شادی کرده است چون به یاد گذشته‌ها افتاده‌است. یاد یاران را
میمون بود.

کیجا وچه بورده کهره، مار و نه ووشه نیکه باره

kijá vače burde gahre már vene vúše tikka pareh

بچه‌ی دختر که در گهواره است مادر باید به فکر جهیزیه عروسی او باشد.
کـلـا بـه کـلـا بـو ه کـل بـا کـلـا بـو ه کـلـا بـه کـلـا بـو ه
کـلـا بـه کـلـا شـد کـچـل صـاحب کـلـا ه گـردید. یـعنی تـصـادفـاً چـیزی رـا بـدست آـورد.
کـلـه او ووشه شونه

آب رودخانه هم باشد تمام می‌شود. کنایه از اسراف و ولخرجی نکردن است.
kúr-bamši-o-sis **کور بامشی و سیس**

گربه‌ی کور و سوسک. کنایه از بخل و خست است.
kúre mäház čəše qáyde **کور مه‌از چش قایده**

به اندازه چشم خرمگس است. کنایه از بدقوارگی است.
kóhi-və dašti hamsáde navúnəne **کوهی و دشتی هم‌ساده نوونه**

کوه‌نشین و دشت‌نشین با هم همسایه دائمی نمی‌شوند. به دلیل مهاجرت
کوه‌نشینان به بیلاغات. کنایه از دو چیز ناسازگار است.

kuh-re varká čarne **کوه رورکا چرنه**

دامنه‌ی کوه را بچه‌ی گوسفند می‌چرند. یعنی کوچکترها می‌توانند کارهای بزرگ انجام دهند.

kúr nalokúr mæx

کورنال و کورمخ

کبوتر با کبوتر باز با باز

کند هم جنس با هم جنس پرواز

kóh kerde mæsse gáleše munne

کوه کرد مسی گالش مونه

مثل چوپان قبراق و آماده‌ی کوه است. کنایه از آمادگی و توانایی هر کاری است.

katin ketená girnæ mæzir varxæs

کتین کتناگیرنه مزیرور خس

مزدور و کارگر، کارگری را برای خود اختیار می‌کند. بیان گر تنبلی و کاهلی است.

کل خشحال که خی کل ونه سی کارکنه

kal xešhále ke xi kal vënese kár kënne

کچل خوشحال است از این‌که کچل بزرگ برای او کار می‌کند. کنایه از امید واهی است.

kəhnæ qabræssun paqla peč

کهنه قبرسون بقلا پیچ

اصطلاحی است کنایه از داشتن سن زیاد.

kaməl lefá kəni

کامل لفا کنی

کاه را لفا می‌کنی کنایه از تلاش بی‌حاصل است.

kal-o-kur

کل و کور

اصطلاحی است به معنی هم‌سالان و دوستان

کلا و کوزه ات سرگتووه کش به کش خرنه

kəlá-o-kóze attəsar katvu-he kasbəkəs xərne

کوزه‌ها اگر در یک جا باشند با هم برخورد می‌کنند. (احتمال شکستن کوزه‌ها می‌رود) کنایه از احتیاط است.

۱ - لفا کردن عملی است که کشاورزان برای تفکیک کاه از برنج انجام می‌دهند.

kərme kar_ə munne

کرم کار مونه

اصطلاحی است به مفهوم استادی و مهارت در کاری است.

kərdə xərdə

کرده، خرده

حاصل رنج خود را خورده است یعنی نتیجه عمل خود را دیده است

kalə sarə činəká

کل سر چینکا

مانند جوجه‌ای است که مرغابی با آزار پره‌ای سترش را کنده‌اند. اصطلاحی است در مورد افراد ضعیف و مفلوجی که مورد ستم و تمسخر دیگران قرار می‌گیرند.

kal xəšhalə šáhkál šupe kənnə

کل خشحال شاه کل شوب کنه

کچل خوشحال است که شاه کچل برای او شب‌پایی^۱ می‌کند. معادل کور عصاکش، عصاکش کور دگر شود.

kášun bazə

کاشون بزه

اصطلاحی است کنایه از بی‌توجهی به خانه‌ای که رها شده و اطراف آن را خزه فرا گرفته است.

کال چرم پوش زین سوار بویه بشقاب پلا خوار خنده‌دار بویه

kál carm púš zin savár baweyyə. bəšqáb pələ xár
xənədár bawey_yə

کسی که کال چرم (چارق) می‌پوشید حالا سوار زین اسب می‌شود کسی که دیگران به او بشقاب پلو می‌دادند حالا صاحب‌خانه شده است. معادل: گهی زین به پشت و گهی پشت به زین.

kənná bənə vāš bérə

کنابن واش بره

۱- شب پایی عملی است که کشاورزان از سر شب تا سپیده صبح بیدار مانده تا خوکها محصولات شالیزاریشان را از بین نبرند نیما یوشیج در منظومه کار شب پا این درد و رنج طاقت فرسای کشاورز را به تصویر کشیده است.

علف زیر پله بو می دهد (قابل استفاده برای دام نیست) معادل: مرغ همسایه غاز است.

کجه شونه که ناله بلبل نی انه keje šúnə ké nálə-ye bəlbəl ni éne
به کجا می رود که ناله ی بلبل به گوش نرسد. کنایه از انبوه اندوه در جامعه است.
کمون چله کنه kamúnə čəllə kənəh

کمان را آماده ی تیراندازی می کند. یعنی مشکلات را حل می کند.
کرک مرغنه نگر دش مجل بخرده

kerk mərǧənə nakərd šé mačələ baxərde
مرغ هنوز تخم نکرده تخم اختصاصی و نمونه ی خود را خورده است.
تو که مرهم نشی زخم دلم را

نمک پاش دل ریشم چرائی (باباطاهر)
کوه بوس دره مشت بوو kúh bússe darre mašt bavú
کوه باید ریزش کند تا دره پر شود. یعنی مشکلات بزرگ راه حل کلان می خواهد.

کرچ کرک باخس چپار خووینه kərč kerk baxəsə čOpá-re xu vinnə
مرغ کرچ اگر بخوابد خواب نیم دانه می بیند. کنایه از آرزوهای بزرگ است.
معادل: شتر در خواب بیند پنبه دانه.

کلا سازی بی دسه kələ sázəni bi dasse
کوزه می سازی بدون دسته. یعنی کار را نیمه تمام رها می کنی.

کچیک خی وراز وونه - کچیک وراز وونه

kəčikə xi vəráz vuna kəčik ru haráz vune
خوک کوچک (روزی) خوک بزرگ و نهر کوچک به رودخانه هزار تبدیل می شود.
معادل ذره ذره جمع شود وانگهی دریا شود. اندک اندک خیلی شود قطره، قطره، سیلی (سعدی).

kúr činəká - rə múnne

کور چینکار مونه

مانند جوجه کور است. کنایه از بچه‌هایی که به دلایلی مورد توجه و محبت قرار نمی‌گیرند.

kəcik már_ə vače re munne

کچیک مار وچه ر مونه

مانند فرزند مادر خوانده را می‌ماند.

kur sapələ munne

کور سپل ر مونه

به مانند خر مگس است. (یعنی همیشه مایه‌ی آزار و اذیت دیگران است).

ک

gū kal

گوکل

شاخ گاو. کنایه از اتهام و ننگ است.

gannem bakherdeh behešt dar **گنم بخرده بهشت در بورده**
burdeh

گندم را خورده و از بهشت گریخت. کنایه از رهایی از مهلکه و گرفتاری است.

gou reh mouneh

گور مونه

شبهه گاو است. کنایه از حماقت و نوعی دشنام است.

گو بورده گسن بورده گالش رفتار بمونسه

goo bourdeh gesan bourdeh galeše raftar bamounsse

گاو و گوسفند نابود شدند اما رفتار چوپان در (خاطره) باقی ماند.

گاهی مولایی گاهی اعلایی گاهی مریم بیگم گاهی مریم باکم.

gahy moulaie gahy allaie gahy maryam bigem gahy
bagem maryam

یعنی کنایه از بی‌ثباتی و تلون مزاج است.

کنه برار بوره دار سر کچیک برار شونه خال سر

gate barar bore dar sar kečik berar sune xal sar

اگر برادر بزرگتر بالای درخت رود برادر کوچکتر نیز بالای درخت می‌رود. کنایه از تأثیرپذیری از بزرگان است.

اگر زشاخ رعیت ملک خورد سیبی

برآورند غلامان آن درخت از بیخ (سعدی)

گوی قرضی رگوی سرگیرنه gu _ ye qarzi rə gugə sar girnə

گاو قرض گرفته را به وقت زاییدن گوساله می‌گیرند. کنایه از اغتنام از فرصت است.

گوی شاخ گور سنگینی نکنه gúyé šáx gurə sangini nakənnə

شاخ گاو بر سر او سنگینی نمی‌کند. برای بیان اظهار علاقه و نیاز به چیزی که در نظر دیگران مفید نیست به کار گرفته می‌شود.

گوگزاتاگو بووشه دل صاحب او بووشه

gúgzá ta gú bawúsa dələ sáháb ow bawúse

گوساله تا گاو شود دل صاحبش آب‌گردد. یعنی تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی.

گرن بز چشمه سر او خرنه garene bez čəšmə sar ow xərne

بز بیمار (گر گرفته) از سرچشمه آب می‌خورد. کنایه از غرور و تبختر است.

گالش مل ووشه نرگور دوشنه gáləse mel wúšé narə gú-re dúsenə

گالش (چوپان) اگر میل به کار داشته باشد گاو نر را هم می‌دوشد. کنایه از داشتن انگیزه و علاقه است.

گالش نونه م دو ترش gáləs núne madú təršə

چوپان نمی‌گوید که دوغ من ترش است. کنایه از تفاخر و غرور است

گور نارنه تا کفن داره gur nárne ta kafən dare

گور ندارد تا کفن داشته باشد. کنایه از نهایت فقر و نداری است.

گویی نه من شیر ده **gú-ye nēh man šir deh**

گاوی که نه من شیر می دهد. کنایه از غرور و ادعای بی جاست.

گته کینگ گته شلوار ونه **gate king gate salvár véne**

باسن بزرگ شلوار بزرگ هم می خواهد. کنایه از تناسب در کارهاست.

گل دونه کلای دله دگته جیر جیرانه

gal dúne kaláye dele daketē jir jir éne

موش اگر وارد کوزه‌ی پر از برنج شود جیر جیر می کند. کنایه از غرور به دلیل وفور نعمت است.

گوکه شاخ نارنه شوچر نشونه **gú ké šax nárnešučr nasune**

گاوی که شاخ ندارد هنگام شب به چرا نمی رود. کنایه از حزم و احتیاط و دوراندیشی است.

یا مرو با یار ازرق پیرهن

یا بکش بر خان و مان انگشت نیل

دوستی با پیل بانان یا مکن

یا طلب کن خانه‌ای در خورد پیل

گالش گودوش نیه گنه سینه تب خال دارنه

gáleš gúdúš niye gene sine tab xál dárne

گالش مرد دوشیدن گاو نیست می گوید سینه‌ی گاو تب خال دارد. کنایه از بهانه جویی است.

گل زوراته لوه ر خراب گنه **gale zúr atte lave-re xerab kenne**

فضله موش یک دیگ را خراب می کند. یعنی یک آدم نادرست مجلسی را بدنام می کند.

اگر برکه‌ای پرکنی از گلاب

سگی در وی افتد کند منجلاب

به یک ناتراشیده در مجلسی

برنجد دل هوشمندان بسی (سعدی)

gate xar kəlún dara

گته خر کلون دره

خر بزرگ در طویله بزرگ است. معادل: هر که وا طاووس نباید جور هندوستان
کشد.

gələ kəpərə kaš girnəne

گل کپر کش گیرنه

گل از ریشه گرفته می‌شود. یعنی از زن کوتاه قد بچه‌ی رشیدی به عمل می‌آید.

gal burde káháne dələ

گل بورده کاهان دله

موش درون کیسه‌ی بزرگ افتاده است. یعنی لباس بر تن او خیلی گشاد و
نامناسب است.

gú dələ

گودل

دل گاو دارد اصطلاحی است. کنایه از بی‌خیالی و فرار از مسئولیت است.

gálaš ke pir bave gugbun vune **گالش که پیر بوه کوک بون وونه**

گالش که پیر شد نگهدارنده گوساله می‌گردد. درباره پیری و ناتوانی گفته می‌شود.

gannem hamejá nún já begá

گنم همه جانون جابه جا

گندم در همه‌جا یافت می‌شود ولی نان در بعضی جاها. یعنی انتظار هر چیزی را
در همه‌جا نباید داشت.

gú be rasən šúne ádem be saxən **گوبه رسن شونه آدم به سخن**

گاو پی طنابش می‌رود و آدم به گفتارش.

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد (سعدی)

گوگوی لو! جانمیرنه
 گاو با لگد گاو نمی میرد. معادل: چاقو دسته اش را نمی برد.

گوگ نزاگرس کنه
 هنوز گاوش نزاییده اصطبل درست می کند. کنایه از تعجیل و شتاب در کارهاست.

گداکه معتبر بوه از خدا بی خبر بوه
 گدایی که صاحب اعتباری گردید از خدا بی خبر می گردد... ان الانسان لیطغی ان راه الستغنی (قرآن کریم)

در تنگنای حسیرتم از نخوت رقیب

یارب مباد آن که گدا معتبر شود (حافظ)

گوکه شیر دنه ونه دنباله معلومه
 malúme

گاوی که شیر می دهد از دمش معلوم است. یعنی ظاهر بیان گر سیرت و باطن است.

سالی که نکوست از بهارش پیداست

ماستی که شیرین است از تغارش پیداست

گوش عزیز گوشواره هم عزیز
 گوش اگر عزیز است گوشواره هم عزیز است. یعنی خواهرزاده ها و برادرزاده ها و... هم عزیزند.

گردن دگنه مونه
 گردان dakətə múnna
 مثل کسی است که وبال گردن باشد. کنایه از سمج و مصر بودن است.

گور باپوس خرنه
 گاو را با پوستش می خورد. کنایه از اشتهای فراوان و حریص بودن است.

گناه رگوکنه کوک پچینه gənahrə gú kənnə gúg pecinnə

گناه را گاو مرتکب می شود ولی گوساله تاوان آن را پس می دهد.

گدا خر بخریه gəda xár baxriyə

گدا خر خرید. کنایه از تفاخر است.

گوپ کلوکنه gú pe kəlú kənnə

مثل گاو نشخوار می کند. کنایه از پرخوری کردن است.

گل مردی یا کاهان^۱ gale mardí yákaháne

مرد انتها هستی یا ابتدا (گل و کاهان دو موضع در بازی محلی تبکا است) یعنی موافق هستی یا مخالف.

گرم او بجا او هکنن garm ow bačá ow hakənen

آب گرم و سرد را با هم مخلوط کنند. کنایه از سازگاری و سازش با خوب و بد است.

درشتی و نرمی به هم در به راست

چو فاصد که جراح و مرهم نه است

وقتی به لطف گوی و مدار و مردمی

باشد که در کمند قبول آوری دلی

وقتی به قهرگویی که صدکوزه ی نبات

که گه چنان به کار نیاید که حنظلی (سعدی)

گته مردی شونه وشه ناتور دارنه ناتیشه دار وجینه باریشه

gate mardí šúne veše ná túr dárne ná tiše dar vagine ba riše

۱- در بازی محلی تبکا (توپ بازی) مثل بازی بیس بال به محلی که توپ را با چوب می زنند کاهان و به جایی که افراد توپ پرتاب شده را دریافت می کنند گل می گویند.

مرد بزرگ به جنگل می‌رود نه تبر دارد نه تیشه اما درخت را با ریشه می‌کند.
معادل: تجربه بالاتر از علم است.
اسب لاغر میان به کار آید

روز میدان نه گاوپرواری (سعدی)

gate dange čapa šesəzanne

کنه دنگ چاش سی زنه

آسیاب بزرگ برای نیم دانه خودش می‌کوبد. کنایه از منفعت طلبی است.

گت کنه بلاخره کچیک کچیک عزادارنه

gat gate pelá xáranə kəcik kəcik azádáréne

بزرگان پلو می‌خورند و کوچک‌ترها عزاداری می‌کنند. درمذمت اعمال
بزرگ سالان متظاهرگفته می‌شود.

گو خواره مال و گسن گنجه فروشی ورزیگری خواره اگه سبز نروشی

gú xáre málə və gəsan gange fərusi- varzigarixare áge
sabz narusi

گاو خوب است و گوسفند و حشم مانند فروختن گنج است برزگری هم خوب
است به شرط آن‌که سبز نفروشی (سلف یا پیش فروش نکنی) کنایه از شناخت
ارزش مال و آینده‌نگری است.

هر که مزروع خود بخورد به خوید

وقت خرمنش خوشه باید چید (سعدی)

gú_je gálaš vemə asbe čárvidár

گوی گالش و مه اسب چارویدار

گاو گاودار و اسب چاروادار بودم. کنایه از تحمل رنج و زحمت بسیار و مطیع
بودن است.

هم‌چو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش

تو به هر ضربت که خواهی بزنی و بنوازم (سعدی)

گوونه ش‌گوک داره قرض هیت گووفانارنه

gú véne šé gúg dāre garz hayte gú vafá nárne

گاو باید از خودش گوساله داشته باشد گاو قرض گرفته وفا ندارد.

gate lave re hamə kas narnəne **گته لوه ر همه کس نارنه**

دیگ بزرگ را همه کس ندارند. یعنی اسباب بزرگی را همگان ندارند.

تبرستان

www.tabarestan.info

ن

ندیمه تلا مرغنه هکنه عروس و چه شیش ماهه هکنه

nadiməh tela mergheneh hakenəh arouss vačeh šəš
hakenəh maheh

ندیدم خروس تخم بگذارد (یا) عروس بچه شش ماهه داشته باشد. کنایه از کار محال است.

nasibə wənə sib hedən **نصیب ونه صیب هدن**

اصطلاحی است مبنی بر پافشاری واستقامت در کار

ناش خر نه ناکس دنه، گنه گنه سگ دنه

ná še xərne ná_kas denə gənnə kənnə saga denə

نه خود می خورد نه به کسی می دهد جمع می کند و به سگ می دهد. کنایه از خسیس و بخیل بودن است.

نانجیب کدخدا بوه ماه دکنه شو چراغ سوکنه

nánajib kad xədá bave máhda ketə šow čarag sukənnə

انسان پست که کدخدا گردید در شب مهتابی هم چراغ روشن می کند. کنایه از انسان های کوچک و کم ظرفیتی هستند که مسئولیت بزرگی را پذیرفته اند.

núrzə máhe gəvā dāre múnne **نورز ماه قوادار مونه**

مثل کسی که در نوروز ماه (از ماه‌های تبری) جامه‌ی نو می‌پوشد. کنایه از خودنمایی است.

nakərdə zəmsşún bahár navúne **نگرده زمستون بهار نوونه**

تا زمستان نگذرد بهاری در کار نیست. تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی.

naxónəsse mollá manbar nasóne **نخونسه ملامبر نشونه**

ملای درس نخوانده بالای منبر نمی‌رود. یعنی هرکس باید مطابق توان و تجربه‌ی خود کار انجام دهد.

now kəláye ow hafrúz xəsə **نوکلائی اوهف روز خش**

آب کوزه‌ای نو تا هفت روز گوارا است. کنایه از ناپایداری خوشی‌های زندگی است.

می‌رود صبح و اشعارت می‌کند

کاین گلستان خنده‌واری نیست (بیدل دهلوی)

narmə gannəm asyu_rə xəráb kənnə **نرم گنم اسیور خراب کنه**

گندم نرم آسیاب را خراب می‌کند. کنایه از سیرت بد است. دشمن چو از همه جیلتی فرو ماند سلسله‌ی دوستی جنباند و آن‌گه به دوستی کارهایی کند که هیچ دشمن نتواند (سعدی)

naxagir **نخاجیر^۱**

اصطلاحی است به مواردی که دل‌پسند و مورد قبول فرد یا افراد نباشد.

nánagib kənəse póskənnə xərne **ناناجیب کنسی پوست کنه خرنه**

انسان پست از گل را پوست می‌کند و می‌خورد. کنایه از خست و رفتار غیر معقول داشتن است.

۱ - نخاجیر ترکیبی است از «ن» منفی ساز + خجیر (= نیک چهر) و کلمه خجیر مرکب است از خو (هو) = نیک و خوب + جیر (چیر) در معنی چهره است یعنی نیک رخسار، رک: به برهان قاطع

nesye xar xəš saleqə aməl enə **نسیه خر خوش سلقه عمل انه**
نسیه خر خوش سلیقه هم می گردد.

nezá gú-ye kaš gúgə masənəne **نزای گوی کش گوگ ماسنه**
در کنار گاو نزاییده گوساله قرار می دهد. کنایه از تهمت و برچسب های ناچسب است.

núne bi pəšto dim **نون بی پشت و دیم**
نان بی پشت و رو. معادل: شیر بی یال و دم و اشکم. فقط اسمش نان است ظاهر و باطن نان را ندارد.

nakərdə mehmuni məške be kənnə **نکرده مهمونی مشک به کنه**
هنوز مهمانی نرفته بوی مشک می دهد. کنایه از شتاب در کارهاست.

ná bálá bág dárne ná pain asyú **نا بالا باغ دارنه نا پایین اسو**
نه در بالا باغ دارد نه در پایین آسیاب یعنی از مال دنیا چیزی ندارد.

náxún az gúst sivá navune **ناخون از گوشت سیوا نوونه**
ناخن از گوشت جدا نمی شود. یعنی خویشاوندان در هر شرایطی پشتیبان یکدیگر هستند.

name ċi xi baxərđi dášte **نمه چی خی بخردی داشته**
نمی دانم چه چیز او را خوک خورده است. کنایه از کینه و زخمی عمیق از کسی داشتن است.

navinni meház rú be dərýu šúne **نوینی مهاروبه دریوشونه**
مگر نمی بینی که مگس به طرف دریا می رود.
هر کجا چشمه ای بود شیرین

nesye var áxər be davá rasəne **نسیه وراخر به دعوارسنه**
کسی که نسیه می برد آخر کارش به دعوا می رسد.

نخرمه نخرمه جا ونه بترسن، سربار زیاد هکن

naxərmə naxərməye gá venəbatərsən sar bāre ziyád
hakən

از کسی که می‌گوید نمی‌خورم نمی‌خورم باید ترسید غذای بیشتری تدارک
ببین. کنایه از محتاط بودن در برابر مدعیان دروغین است.

najəssi rə dabšusse **نجسی رد بشوس**

نجاست را زیر و رو کرده است. کنایه از افشاگری و برملا کردن اسرار است.

کاتی بکت شهرداری به درد سگ نخرنه

kati_e_bakət šahrđori_be_dardə sag naxərne

نردبان افتاده شهرداری به درد سگ نمی‌خورد. کنایه از عمر مفید کردن و فاقد
ارزش بودن است.

nəsfə šu o sirin dar **نصف شو شیرین دار**

نصف شب و چای شیرین. کنایه از انتظار بی‌مورد است.

nún hədámə sag sag baytə mé čək **نون هدام سگ سگ بیه م چک**

به سگ نان دادم اما سگ پای مرا گاز گرفت. معادل: هر که را پرورده‌ام شد دشمن
جانم.

naite qáz sadtá yək-gáz **نیته غاز صدتایک غاز**

غاز نگرفته صد تا به یک غاز (واحد پول) نمی‌ارزد. معادل: به دشت آهوی
ناگرفته مبخش

néštə vené ling raj xəšk haire **نشته ونه لینگ رج خشک هیره**

فرصت خشک شدن (محوشدن) رد پاهایش را نداد. کنایه از شتاب و تعجیل در
جبران کارها بخصوص میهمانی‌هاست.

nəzá gene rezá **نزاگنه رضا**

هنوز متولد نشده می‌گوید رضا. کنایه از تصمیم‌گیری عجولانه است.

ناخاسته مهمون جا کجه اگله سی naxásse méhmúne já kejə h əkaləsi
مهمان ناخوانده جایش کجاست؟ شاه نشین و بالای خانه. کنایه از اهمیت مهمان است.

نخرده مال میش خرنه naxərdə málə miš xərnə

مالی که شخص (خودش) نخورد خوراک میش می گردد.

توانگرا چو دل، دست کامرانت هست

بخور، ببخش که دنیا و آخرت بردی

نونوای س تا صرف ناره تنیر تش نکنه

núnvá ye se tá sarf náre tanirə taš nakənnə

نانوا تا سودی برایش نداشته باشد تنور را روشن نمی کند. کنایه از سود و نتیجه کار است.

ناهول بز دارنه ناهول بزکله ná húlə bəz dárne na húlə bəzkele

نه غم بز دارد نه غم بزغاله. کنایه از عدم پذیرش مسئولیت در زندگی است.

دونان چو گلیم خویش بیرون برند

گویند چه غم گر همه عالم مردند (سعدی)

نونو انون صیقل ها کرده آهنگر چیه

núnvá núnə seyqal hakərdə áhangrə čī-ye

نانوا نان را صیقل داد چه ربطی به آهنگر دارد.

گرت خوی من آمد ناسزاوار

تو خوی نیک خویش از دست مگذار

نماشته سر کهی ماره قد کشنه namasta sar kahi mareh qad kašane

به هنگام غروب جوانه ی کدو رشد می کند. معادل هر سخن جایی هر نکته مکانی دارد.

núne vene pæssum nəl

نون ونه پسونم نل

نان در شلوار او قرار نده. کنایه از حمایت بی مورد است.

م

meml

میمل

اصطلاحی است به عنوان مشتری.

mee dakəteh pəlo

می دکتیه پلا

پلویی که مو در آن افتاده باشد. کنایه از چیز ناپسند است.

mass čounəh khass čieh

مس چونه خس چیه

آدم مست (فاقد مشکل) چه می داند آدم مشکل دار چه می کشد.

məllaye šab yazdah

ملای شب یازده

کنایه از بی فایدگی و تنهایی است. چون عزاداریهای ماه محرم غالباً در ده شب محرم صورت می گیرد.

مختاباد^۱ وقتی پیر بوو دمس پ وونه

mekhtabad vaghty peer bavo demes pe vounəh

چوبان وقتی پیر شود نگهبان گاوهای پیر می گردد.

mička kalleh bakherdeh

میچکا کله بخورده

کله گنجشک خورده است. کنایه از حرافی است.

mass dakən dou dakən

کماس دکن، دو دکن

ماسست بریز دوز بریز. کنایه از هرج و مرج است.

مردی فامیل بلادس، زن فامیل سفره دس

mardie famil balaye das zan famil sefrehe das

۱- مختاباد به سرپرست و رئیس گالشها گفته می شود.

بستگان شوهر در بالای سفره و بستگان همسر در پایین سفره قرار می گیرند.
کنایه از ترجیح بستگان مرد بر زن است.

من درمه این جه، جان جان دره سوادکوه

mən darme injeh jan jan dareh sevakouh

من اینجا هستم و معشوق در سوادکوه است. کنایه از عدم دسترسی و دوربودن از محبوب است.

mázhúne angir maji navúne

مازرون انگیر میج نوونه

انگور مازندران مویز نمی شود. کنایه از تلاش بی حاصل است.

ماردل به وجه هس وجه دل به ورگ

már dæl bæ vaçe hassæ vaçe ye dæl bæværg

قلب مادر برای بچه اش می تپد اما قلب بچه برای گرگ. کنایه از بی مهری فرزند به مادر است.

من خسم کوب سرکوب ناخسنه مه سر

mən xesəmə kube sar kub naxasaname sar

من برروی حصیر می خوابم نه حصیر برروی من. یعنی ثروت برای زندگی است نه زندگی برای ثروت.

نان از برای کنج عبادت گرفته اند

صاحب دلان نه کنج عبادت برای نان

ماشه ر دینگونه کله ی دله گناه کار خورداروونه

másæ rə dingúne kale ye dæle genáhkár xaverdár vúnne

اگر انبر را داخل اجاق آتش قرار دهند فرد گناه کار خبردار می شود.

ملک خداتنگ نیه پای فقیر لنگ نیه

məlké xedá lang ni-ye páyé faqir lang niye

ملک خداوند تنگ و پای فقیر هم لنگ نیست. کنایه از اهمیت هجرت است.

مریض که طبیب مهر بون بوینه، ترش آتش حواله کنه

mariz ke tabib mehrəbun bavine-tərš -as havale kənnə

بیمار که پزشک مهربانی ببیند آتش ترش درخواست می کند.

درشتی نگیرد خردمند پیش

نه نرمی که ناقص کند قدر خویش

mən gəmə xar tū gəni xi

من گمه خر تو گنی خی

من می گویم خر تو می گویی خوک. کنایه از عدم توانایی در درک مطلب و پاسخ نابه جاست.

مردم کرک چنگوم سر مرغنه کن ام کرک کمل سر مرغنه نکن

mardəme kark čangúmé sar mərqəne kənnə amə kark

dele mərqəne nakənnəkamel

مرغ مردم در بالای تیزی چوب هم تخم می گذارد اما مرغ ما توی کاهدان هم تخم نمی گذارد. کنایه از بد اقبالی است.

magé nánessi 26 núrə ma ide **مکه نانسی بیست و شیش نورز ماه عید**

مگر نمی دانستی بیست و ششم نورز ماه عید است. کنایه از غفلت در امور است.

magé hasəne qessə xárme

مکه حسن غصه خوارم

مگر غصه خوار حسن هستم. یعنی مسئول گرفتاری دیگران هستم؟

ملاکه مفت ووا! بامشی کته س دعاکننه

mellá ke məft wó bāmši kəte -ye šé deá kənnə _nə

ملاکه مفت شد برای بچه ی گربه هم درخواست دعا می کنند. کنایه از فرصت طلبی است.

م باغ مجی با زور خر جی در بمو

mé bágé majji bá zúre xarji dar bémú

عدس بالای باغ من با هزینه و زحمت زیاد محصول داد. کنایه از رنج و تلاش

است.

men gəmə sir tu geni piyáz **من گمه سیر تو گنی پیاز**

من می گویم سیر تو می گوی پیاز. کنایه از حرف های بی ربط و بی جاست.

من بو تمه م اش کد خدا ناسمه خی صحرا

men bútemə aš kad xədá e nánessemə xiye sahrahe

من گفتم که خرس کد خدا است ولی نمی دانستیم که خوک صحراست. کنایه از امید کاذب است.

من هر چی گمه و ش یک کیلو مجی سر دره

men harci gəmə vé šé yek kilú majjiye sar darə

من هر چی می گویم او بر سر یک کیلو عدس خود هست. کنایه از لجاجت بی مورد است.

نبیند مدعی جز خویشتن را

که دارد پرده ی پندار در پیش

گرت چشم خدا بینی ببخشد

نیینی هیچ کس عاجز تر از خویش

məft vu keft vu

مفت وو گفت وو

مفت باشد گرفت باشد. یعنی هدیه هر چه باشد مهم نیست.

mahe zel baeite munne

ماه ظل بیت ر مونه

ماه خسوف گرفته را می ماند. یعنی غم بار و مغموم است.

من بوردم عروس وین عروس بورده کنس چین

mən búrdəmə arúse vin arus burdə kənəs čine

من برای دیدن عروس رفتم ولی عروس برای چیدن از گل رفته بود. کنایه از بی مسولیتی است.

میچکای لینک باریک است ولی خیلی سالین

mičkayə ling barik vali xeyli salin

گنجشک پای باریک ولی سن زیاد دارد. کنایه از داشتن تجربه‌ی فراوان علی‌رغم
جثه‌ی کوچک است.

مهتری را که مهتری یابد

هم بدو چشم کمتری منگر

máre tále detere čarqade gusə duse **مار طالع دتر چارقدگوش دوسه**
davessə

بخت و اقبال مادر بر گوشه‌ی روسری دختر بسته است. کنایه از تأثیر نقش و
سرنوشت مادر بر دختر است.

مار بمسنی مار بدر دخرنه شی مار بمسنی شی مار

máre bemesəni mǎré bedard xərne simar-e beməseni
simáre

تربیت شده‌ی مادر به کار مادر می‌خورد و تربیت شده‌ی مادر شوهر به کار
مادر شوهر.

چون بود اصل گوهری قابل

تربیت را در او اثر باشد

ماهی را و اینگنن تا ونه سر بخره سنگ

mahi re ow ingenene ta vene sar baxere sange

ماهی را در آب قرار می‌دهند تا سرش به سنگ بخورد. کنایه از ادب شدن و یا
تجربه اندوختن است.

məslé vaylake šú nəšin bavəye **مثل ویلک شونشین بوه**

مثل شب‌نشینی‌های ویلک (اهالی یوش) شده است. در مورد شب‌نشینی‌های
طولانی گفته می‌شود.

mé dakete más

م دکنه ماس

ماسټ آماده و پرورده شده ی من است.

mále məsalmún dələ bi rahm

مال مسلمون و دل بی رحم

مال مسلمان و دل بی رحم. این جمله به هنگام سوءاستفاده از اموال عمومی گفته می شود.

محنت زده ر علی یار نوونه کاری که بن روز خراب خوار نوونه

mehnat zade re ali yar navúne kari ké bəne ruz xeráb xár
navúne

آدم محنت زده یاور علی نمی شود کاری که از اساس و پایه خراب شد خوب نمی گردد.

برانداز بیخی که خار آورد

درختی پیور که بار آورد

م نون سبوسی ووشه م شی مجلسی ووشه

mé nún sabúsi vóse me ši majlesi vóšé

نامم از سبوس ولی شوهرم اهل معاشرت باشد. کنایه از ترجیح خوش مشربی بر اندیشه داشتن مال و ثروت است.

mardi ásemún sázəne

مردی آسمون سازنه

آن مرد آسمان می سازد. کنایه از دروغ گویی بزرگ است.

már_e keli ye dələ ču keni

مار کلی دله چوکنی

چوب در لانه مار می نهی. دشمن تراشی و ایجاد مشکل نکن.

miye sar šúne kuhe sar našune

می سر شونه کوه سر نشونه

روی یک موی سر می رود ولی بالای کوه نمی رود. کنایه از افراط و تفریط در کارهاست.

mass baxər sefid baxt bavóei

ماس بخر سفید بخت بوویی

ماست بخور تا سفید بخت شوی. (طنزی است)

مرغنه‌ی دله‌ی جامی ر بیرون کشنه

mərqaṇə_ye dele_ye já mi-rə birún kašne

مورا از تخم مرغ بیرون می‌کشد. کنایه از دقیق و کنج‌کاو بودن است. معادل: مورا از ماست بیرون کشیدن.

من لنگ نیمه‌که هر روز یک نفر تن بورم

men ləng nime ké har rúz yek nafəre tan búrem

من لنگ نیستم که هر روز بر تن یک نفر بروم. در مذمت طلاق گفته می‌شود.

مجلس دونا هنیش دونا بووش مجلس نادون هنیش نادون بووش

məjlese dúná həniš dúne bavúš majlese nádún həniš nádún bavúš

در مجلس دانا بشین تا دانا شوی، در مجلس نادان بشین تا نادان شوی. کنایه از تأثیر هم‌نشینی است.

گر نشیند فرشته‌ای با دیو

وحشت آموزد و خیانت و ریو

ز بدان جز بدی نیاموزی

نکند گرگ پوستین دوزی (سعدی)

مکه بز ماس گلار بیارده mage beze máss kəlá re biyárde

مگر کوزه‌ی بزرگ پر از ماست بز را آورده است. کنایه از کار سخت و با ارزش است.

مکه تور و قاشه بنه بزویی magé túr-o-tašə bəne bazóei

مگر تبر و تیشه بر زمین زده‌ای. یعنی رنج و زحمت را تحمل کرده‌ای.

مهمون از درانه برگت از پنجره mehmún az dar ene barket az

panjere

میهمان که از در آمد برکت از پنجره خواهد رسید.

مگه گالش گنه م دو ترش magé gáleš gene mé dú terše

مگر گالش می‌گوید دوغ من ترش است. معادل: همه‌کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.

مرغک یک جایی ووش که دون ووشه نا جایی که ویرون ووشه
mərqaq yak jayi vus ke dun vuse na jayi ke virune vuse
مرغک جایی باش که دانه‌ای در آن جا وجود داشته باشد نه جایی که ویرانه باشد.

مجی شور گنه majji sur kenne

(مثل این‌که) عدس را می‌شوید. کنایه از وسواس و دقت در کار است.

م گپ زنه me gape zanne

حرف مرا می‌زند. اصطلاحی است یعنی برای من کفایت می‌کند.

مرد غیرت گشنه اسب سرباری marde qeyrat kasene asbe sar bari

مرد را غیرت و اسب را بار اضافی از پای در می‌آورد.

م آسمون سرتا ستاره نرسا me asemune sar ata setare narasse

در آسمان من یک ستاره وجود ندارد. کنایه از بدشانسی و بداقبالی است.

مگه عروس تماشا بوردی mage ?rus tamásšá burdi

مگر به تماشای عروس رفته بودی. کنایه از تأخیر در کار است.

م چشم ورم وونی رورنه mé čaše var veni-re varne

جلوی چشم من بینی من را می‌دزد. کنایه از مهارت در گفتار و سفسطه‌بازی است.

مار که پیر بوه وک ونه دم گاز گیرنه

már ké pir bave vak vene demə gáz girne

مار که پیر شد قورباغه دمش را گاز می‌گیرد. کنایه از ضعف و ناتوانی و جسارت رقیب است.

مار اگه اته وگ بخره دتانه سر اژدها وونه

már agé attə vag baxerə detáyé sar azdeha vúne

مار اگه یکی قورباغه بخورد با خوردن قورباغه‌ی دوم اژدها می‌گردد. معادل: تخم مرغ دزد شتر دزد می‌شود.

magé mən sir dāqə bú kəmmə

مگه من سیر داغ بوکمه

مگر من بوی سیر داغ می‌دهم. کنایه از مزاحمت پی‌درپی است.

magé karimé asb ve nəzame gú bavi

مگه کریم اسب نظام گو بوی

مگر اسب کریم و گاو نظام شده‌ای. یعنی برای همگان مفت و مجانی کار انجام می‌دهی.

mé dəl di bemu

م دل دی بمو

قلب من دود آلود گردید. کنایه از غم و اندوه است.

məslé keláčək púl šúne

مثل کلاچک پول شونه

مانند پولک ماهی پول خرج می‌شود. کنایه از بی‌ارزش بودن پول است.

ماه دکنه شوتر خیال روز - گوز گروگرتر خیال اغوز

máh daketə šu tərə xiyálə rúzə_guze gərogər tərə xiyálə
aqúze

شب مهتابی خیال می‌کنی روز است. صدای خالی شدن باد شکم گمان می‌کنی گردو است.

تشنگان را نماید اندر خواب

همه عالم به چشم چشمه‌ی آب

میچکا پر زنه شکارچی بشکن زنه

mická par zanne šekárči bəškan zanne

گنجشک پر می زند و شکارچی بشکن می زند. کنایه از آماده و باب میل بودن محیط است.

مرد سینه هف سال سر پجن marde sinə haf sále_sar pajəne

سینه مرد بعد از هفت سال می پزد. کنایه از کینه های عمیق و دیرین و شتری است.

تبرستان
www.tabarestan.info

د

دنبال دکت آدم پياز بنه، ربا بلا خر نه

denbal dakete adem piaz beneh reba pelo kherneh

آدم عقب مانده پياز را با پلو می خورد. یعنی از نیاز و احتیاج موجب تحمل هر شرایطی می شود.

dar dary

دار داری

کسی که از درخت بالا می رود. اصطلاحی است برای بچه های شلوغ.

dare bala daveh

دار بالادوه

بالای درخت بوده است. اصطلاحی است در مورد کسانی که از حرف و مواضعشان عدول نمی کنند.

der nešin bala nešin

در نشین بالانشین

کسی که در می ریزد در صدر می نشیند. هترمند هر جا رود قدر بیند و در صدر نشیند.

dige az darviše sir načn

دیگه از درویش باغ سیر نچین

دیگر از باغ درویش سیر نچین. یعنی خطایی انجام نده.

dev zaneh

دئو زنه

دیو مسلط می شود. کنایه از ترس و تنهایی است.

دنیای ناحسابی و بوین کجیک کرک اربابی و بوین

denyaye nahesabi re bavin keçik kerke arbabi re bavin

دنیای بی حساب و (برنامه) را بین اربابی مرغ کرج شده را بین. کنایه از فراز و نشیب زندگی است.

در گنه دیوار گوش گنه پسر زن گنه شی مار گوش گنه

dar gənə divár gúş kənnə pəserzan gənə şimár gós kənə

به در می گوید تا دیوار گوش کند عروس می گوید تا مادر شوهر گوش کند. کنایه از رساندن پیام به طور غیر مستقیم همراه با طعنه است.

دار که اغوز دارنه هر کسی اته کفتل زنه

dár ke aqúz dárne har kas attə kaftel zannə

درختی که گردد دارد هر کسی (برای چیدن آن) چیزی به سوی آن پرتاب می کند. بیشتر مفهوم حق خواستگاری رفتن هر دختری را می دهد تا خدا چه خواهد.

دبده بی شاهی دارنه زندگی سگ

dab dabeye šáhi dárne zendegi yé sag

برو بیای شاهانه، اما زندگی سگ گونه دارد. کنایه از ظاهری آراسته اما باطنی آشفته است.

deryú ve gel katak

دریو گل کتک

دریا و یک تکه گل. کنایه از جستجوی بی فایده برای یافتن چیزی یا دو چیز ناهمگون است.

dələ var gazná dirgá var amzəná

دله ور گزنا دیر گا ورامزنا

از درون مانند گزنه (خشن و گزنده) و از بیرون مانند گشنیز (رام و مطیع می باشد).

بیرون همه سرسبز و درونم همه خون است

از حالت ما برگ حنا را که خبر کرد

dáre vargē ben aqúz bayte

دارورگ بن اغوز بته

زیر برگ درخت گردو پیدا کرده است. کنایه از یافتن چیزی با ارزش به گونه تصادفی است.

dalæg rē múnne

دلگ^۱ ر مونه

دلگ را می ماند.

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود

موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود

dəmə dúyē dələ ingənə

دم دوی دله این گنه

دم خود را توی دوغ می گذارد. کنایه از دخالت بی مورد است.

dasse xar keta

دس خر کتا

دست خر کوتاه، یعنی فضولی نکن.

دونه روش چپا خر نه دونه خرین دونه

dúne rúš čepá xərne dúne xarin dúne

برنج فروش لاشه‌ی برنج می خورد خریدار برنج سالم. معادل: کوزه گر از کوزه‌ی شکسته آب می خورد.

دتر و دتر شی در انه صل علی محمد (ص) پسر و پسرزن در انه الامان و ثروت

dətər-və dətərə ši dar enənə sale alá mohammad pəsər

pəsərzan dar enənə al amán-ó-servat

۱- دلگ اصطلاحاً به خوشه‌هایی از برنج یا جو و گندم گفته می شود که در میان غیر هم نوع خود رشد کرده و جلوه گری می کند.

دختر و شوهرش می آیند درود بر پیامبر «ص» پسر و زن او می آیند الامان و ثروت.

کنایه از ترجیح دختر به جهت دلسوزی بر پسر که چشم به ثروت پدر دارد است.

دنیا و و شه کیجا و و شه **dənyá vow_šé kijá vowšé**

تا دنیا هست دختر هم وجود داشته باشد. دعایی برای طول عمر و ارزش دختران است.

تبرستان
www.tabaristan.info

داماد خنه خور نیه عروس خنه تشت بن یوسه

dámádé xəne xaver niyə arúsé xəne tašte bən bússə

در خانه‌ی داماد خبری نیست اما در خانه‌ی عروس (از شدت ساز و آواز) دهل پاره گردید. کنایه از خوش خیال بودن و ادعای واهی است.

خیال روی کسی است هر کس را

مرد خیال کسی کز خیال بیرون است

ده شایی پول دار نه عشق بتول دار نه **dahšáhei púl darne aşqe batúl**

darne

دهشایی پول دارد (ادعای) عشق بتول دارد. کنایه از آرزوهای بزرگ و دست نیافتنی است.

ده چو هسیکار مونه **de čú hasika re munne**

مانند دو چوب استخوان است. کنایه از لاغری و ضعف مفرط است.

دلال زن. **یعنی چابلوسی نکن.** **delál nazən**

در اونجه جا اهلنه که صاحب خنه‌ی دل خوانه

dare ownje já ehnəne ké sáháb xəne yé del xáne

در را در آن جایی قرار می دهند که صاحب خانه بپسندد.

نکند دوست زینهار از دوست

دل نهادم بر آنچه خاطر اوست

ده تا ورزا بی صاحب بوو اتا وجه بی صاحب نوو

dah tá vərzá bi sáháb bavú attá vačə bisáháb navú

ده گاونر بی صاحب شود ولی یک بچه بی صاحب نگردد. بیانگر تأثیر تربیت والدین بر بچه هاست.

بنایی که محکم ندارد اساس

بلندش میکن ور کنی زو هراس

کدبانو که دِت بوو سفره ر سگ ورنه

kadbánú ke de tē bavú sefrə re sag varne

کدبانو که دو تا شد سفره را سگ می برد. معادل: دو کدبانو خاک تا زانو

د ت شهر دار حرف زننه سپور نونه م بل دسه گو

detē šahr dār harf zannəne sepúr nūne beldassə kú

دو تا شهر دار که دارند صحبت می کنند سپور نمی گوید که دسته بیل من کجاست. کنایه از سخن نابجا و دخالت بی مورد است.

دایی که خرزا دارنه دشمن در دنیا دارنه

dáyī ké xərzá dárne dəšmən dar dənyá darne

دایی که خواهرزاده دارد در دنیا دشمن دارد. بیانگر شدت وابستگی به یکدیگر است که گاه موجب آزار می گردد معادل کسی که سر دارد، دردسر هم دارد.

دکا دکا دارنه امروز فردا دارنه fardá darne
darne

دکا دکا و امروز فردا دارد. یعنی زندگی فراز و فرود دارد.

dəl bə nemáz vú qeblə rásse

دل به نماز و و قبله راس

دل اگر به نماز باشد قبله مستقیم است.

چون بنده ی خدای خویش خواند

باید که به جز خدا نداند

دار کتن اشکرون حمال

dárkøten eškøruṇe hammaḷe

دارکوب حمال سار است. یعنی نتیجه‌ی کار از آن دیگری می‌شود (سار در منافذی که دارکوب ایجاد کرده است لانه درست می‌کند. است.)

دار کتن شوکه بوه توبه گنه صب که بوه دار کتنه

dár køten šú ké bave túbøkənnə səb ké bave dár
køtənnə

دارکوب شب که شده توبه می‌کند صبح (مجدداً) به کوییدن درخت مشغول می‌گردد.

معادل: ترک عادت موجب مرض است یا از کوزه همان تراود که در اوست .

dələ šir ánar nazən

دل شیر انار نزن

به دلت انار شیرین نزن. یعنی امید کاذب نداشته باش.

دار بن اتی و رینه سر خور دار نیه

dár-e bəne əti vərinnə sar xəbər dár niyə

ریشه‌ی درخت را آن چنان می‌برد که سر درخت خبر ندارد. معادل: با پنبه سر بریدن است.

دس به خر نرسنه پالون چنگ کشنه

das bə xə narəsəne pālún čang kasnə

دشتش به خر نمی‌رسد به پالانش چنگ می‌کشد. کنایه از کار بی‌ربط و بی‌اساس است.

dige dari darvišé bāq sir načīn

دیگه دری درویش را سیر نچین

تا هستی از باغ درویش سیر نچین. معادل: طشت از بام افتادن و رسوا شدن است. پیش کسی رو که طلب‌کار توست

ناز بر آن کن که خریدار توست (سعدی)

دس به ماشه هگردی دله بامشی ش حساب گنه

das bə mašə hakərđi dālə bamsi šə həsabə kənnə

دست به انبر ببری گریه‌ی دله حساب خودش را می‌کند. یعنی گناه‌کار همیشه دلش می‌لرزد.

del xərme dim dar kəmme

دل خرمه دیم درگمه

از دل می‌خورم و از صورت بیرون می‌کنم. معادل: خار در چشم استخوان در گلو. بیرون همه سرسبز و درونم همه خون است
از حالت ما برگ چنا را که خبر کرد

دکل گنه من اینجه خلیفه‌ی بغدادم

dakkəl gənə mən injə xalifə baqdád me

اصلاً می‌گویند من در این جا مانند خلیفه در بغداد هستم. کنایه از غرور بی جاست.

dú re darviš baxərə rúqanə me xeš

دور درویش بخره روغن م‌خش
دوغ را گدا و روغن کره را داماد من بخورد. کنایه از محبت به خودی‌ها و علاقه به داماد است.

das davenən ling kár kənnə

دس دونن لینگ کارگنه

دستش را ببندند پایش کار می‌کند. کنایه از رند و زیرک بودن است.

دنیا بوه آسون کل حسن بورده خراسون

dənyá bavé ásún kal hasan burdə xərásún

دنیا چه قدر آسان شده است که کل حسن هم به خراسان رفت. بیانگر پیشرفت و ترقی است.

dér hakərdə xér hakərdə

در هکرده خر هکرده

تأخیر کرده اما سود و فایده برده است.

دونا اونه که هم دونه هم پیرسه نادون اونه که نانه پیرسه

dúna own ke ham dúnnə han bapərsə_nádún own ke

náne napərsə

دانا کسی است که هم بداند و هم پیرسد و نادان کسی است که نداند و پیرسد.
پیرس هر چه ندانی که ذل پرسیدن

دلیل راه باشد به عزّ دانایی (نظامی)

دس بکش قوار بشناسش نه بیار

das bakəš qevárə bæšnás se nanə babá re

دستی به لباس خودت بکش و پدر و مادر خودت را بشناس. یعنی رفتارت باید
نشان‌دهنده شخصیت خانوادگی تو باشد.

dúnə táši tá hémə láši

دونه تاشی تا هیمة‌ی لاشی

از درو کردن برنج تا هیزم شکنی.

معادل: از سیاهی زغال تا سفیدی نمک. یعنی کل مایحتاج زندگی.

deh_rə bavin beh rə baxrin

ده ربوین به ربخرین

ده را ببین سپس به را بخر. یعنی در معامله حواست جمع باشد.

دربوی او دره سگش زبون جالسنه

dəryú_je ow darə sag šé zəbún já lesəne

به اندازه‌ی دریا آب است اما سگ با زبان خود می‌لیسد. کنایه از رعایت اعتدال و
ترک آزمندی است.

داشتم داشتم حساب نیه دارمه دارمه حساب

dáštəm dáštəme hesáb niye dárme dárme hesábe

داشتم داشتم به حساب نمی‌آید آن‌چه اکنون دارم به حساب می‌آید.

گیرند پدرت بود فاضل

از فضل پدر تو را چه حاصل

deze pá səse

دز پاسی

پای دزد سست است. یعنی از رفتار و قیافه‌اش می‌توان تشخیص داد.

دیو دره کم تو هم بمویی سنگل بپاکنی

div dare kam tu ham bemuei šangel bepá kenni

دیو کم بود که تو هم آمده‌ای مزاحمت ایجاد می‌کنی.

دس دراز کمه پیش نماز کمه اگه هدایی پیر بووشی اگر ندایی کور بووشی

das dēraz kemmē piš nēmáz kēmmē-age hedáei pir
bavúši age nedaei kúr bavušī

دست دراز می‌کنم نماز به جا می‌آورم اگر داده‌ای پیر شوی اگر نداده‌ای کور شوی. اصطلاحی است برای درخواست و تمنا.

درو غریبه جابزن گوز اسوکلوم

derúre garib ja bazen qúze asyú kəlúm

دروغ را در مکان نا آشنا بگو و باد شکمت را در اصطبل خالی کن. یعنی کارهای نادرست بیشتر در جاهای ناشناخته و پنهان انجام می‌گیرد.

دوس که من خوانه آمل تا چاشت راه

dús ke mənə xáne ámel ta část ráhə

دوست اگر طالب دیدار من است از این جا تا آمل یک نیمه‌روز راه است. گر عشق حرم باشد سهل است بیابانها. (سعدی)

دنیا ر بوین چی فن کور به کچل ختن

denyá rə bavin či fannə kur be kacal mi xanne

دنیا را ببینید چه ترفندی دارد کور به کچل می‌خندد. معادل: دیگ به دیگ می‌گوید روت سیاه

دریوش قل قل خور نارنه

deryú šə qəl qəle xavere nárne

دریا از هیاهوی درون خود اطلاعی ندارد. کنایه از عیب خود را ندیدن است.

دریو به دهن سگ نجس نوونه

daryú be dehané sag najəs návune

دریا با پوزه‌ی سگ نجس نمی‌شود. یعنی بزرگان با تهمت افراد ناباب عزت خود

را از دست نخواهند داد. کی شود دریا به پوزه‌ی سگ نجس (مولوی)
 دوست کاسه‌ی یار خاصه نینه
 dušə kasene yáré xássə nine

دوست کاسه‌اند نه یار مخلص.

این دغل‌دوستان که می‌بینی

مگسانند گرد شیرینی (سعدی)
 دزد ندیده پادشاه
 dezze nadide pádəšá he

دزد ندیده (لو نرفته) پادشاه است.

ده‌کش آسمان بوار سه‌اته‌کش زمین بواره

dah kaš ásemun beváressə atte kaš zamin bevar-e

ده بار آسمان بارید یک بار هم زمین بیارد.

چه خوش بی‌مهربونی هر دو سر بی

که یک سرمهربونی دردسر بی (بابا طاهر)

dəzzə gú dəzzə gúg kənnə

دزد گودز گوگ‌کنه

گاو دزد گوساله‌ی دزد به دنیا می‌آورد. هر کسی آن کند که از اصل و گوهر وی

سزد. (بیهقی) گرگ‌زاده عاقبت گرگ شود. (سعدی)

darzene dez qú dez vune

دروزن دزد گودز وونه

دزد سوزن گاو دزد می‌گردد. معادل تخم مرغ دزد شتر دزد می‌گردد.

dez, dez_e bazu xedá_rə xanne bayte

دزد دزد بزو خدا رخنه بیهته

دزد از دزدی دیگر دزدید خدا خنده‌اش گرفت. یعنی خلاف کاران کم‌شانس‌اند.

der hakərdə ser hakərdə

در هر کرده شر هر کرده

دیر کرد اما کار شیر انجام داد. کنایه از انجام کار مهم و برجسته است.

dir az kal hasan vu

دیر از کل حسن وو

دور از کل حسن باشد. کنایه از بی‌گناه نشان دادن کسی است.

deraxte amzená bá čúbe naná?

درخت امز نابا چوب نفعان

بوته‌ی گشتیز با شاخه نعناع!؟ کنایه از ناسازگاری ظاهر و باطن است.

دریوی دله مولا deryú_ye dələ_ye múlá

لک لک توی دریا. کنایه از شاخص بودن در مجموعه‌ای است.

داشتی داشتی الان باشتی dášti dášti alán bášti

منتظر مانده‌ای الان زائیده‌ای. کنایه از کار بی‌موقع و مشکل بی‌موقع پیش‌آوردن است.

دهن تک بو سار مونه dahnə tək_e búsa_re múnne

مانند گربه ماهی دهانه رودخانه را می‌ماند. کنایه از حریص بودن است.

دربدري وجه dar bədari vāce

بچه دربدری، نوعی دشنام به بچه‌هاست.

دار بنه کنه dar benə kənəh

درخت را از ریشه می‌کند اصطلاحی است در مورد بچه‌های شلوغ و بی‌قرار.

د

رسن و تا قله جف پینه rasen (ve) tágle jef bavenə

طناب با حلقه (چنبره) با هم جور شده‌اند. کنایه از جور شدن لوازم کارهاست.

رته کشون rateh kašún

خارج از مسیر. به معنی بیگانه و ناآشنا.

رنگ هکرده مرغنه عید روز خوش rang hakərde mərgeṇə ide rúze

xese

تخم مرغ رنگ کرده فقط برای روز عید خوب است. کنایه از دلپذیر بودن هر کاری در زمان خودش است. هر چیزی به جای خویش نیکوست.

روز نواس روز نوونه rúz navéyesé ruz navúne

کسی که برایش روز نشد (تیره بخت است) خوشبخت نمی‌گردد. کنایه از یاس و ناامیدی است.

ما سیه گلیمان را جز بلا نمی‌شاید

بر دل بهایی نه نه هر بلایی که بتوان

رسن بیت هیچ نکرده تا تله بیت هکنه

rasen bait hič nakerde tá tale bait hakené

گرفتاری در طناب اثری نداشته چه رسد به این که در تله بیافتد. یعنی از خطرهای بزرگ نجات یافته است چه رسد به آسیب‌های کوچک.

رسن هر چی گدوونه از طاقله رد بوو

rasen har či gád vú az táqlen rád bavú

طناب هر چقدر بزرگ باشد باید از چنبره رد شود. معادل گذر پوست به دباغ‌خانه می‌افتد.

ham xar_ə xánə ham xərma

هم خر خوانه، هم خرما

هم خر می‌خواهد هم خرما. کنایه از حرص و طمع است.

ranj bašen ganj jám haken

رنج بشن گنج جم هکن

رنج بریز آن‌گاه گنج را جمع کن. معادل: نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.

ragen ke nasti bingúm če kášti

راغن که ناشتی، بینگوم چ کاشتی

روغن که نداشتی چرا بادمجان کاشته‌ای. معادل: چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی.

تا ندانی که سخن عین صواب است مگوی

و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است مگوی (سعدی)

rasen har_de_sarə bakši vəsenə

رسن هر د سر بکشی و سنه

اگر دو سر طناب را بکشی طناب پاره می‌شود. کنایه از عفو و اغماض در زندگی است.

به دست آوردن دنیا هنر نیست

یکی را گر توانی دل به دست آر

raje e kaj hakərđi

رج کج هکردی

مسیر را کج کردی یعنی به بی‌راهه می‌روی. این ره که تو می‌روی به ترکستان است.

rased kare se angis bamúnəsse

رسد کرس انگیس بمونسه

برای تقسیم‌کننده فقط انگشت باقی مانده است. یعنی مقسم همیشه مغبون است.

www.tabarestan.info

ز

زنا ونه بزا ووشه وچه ونه اتا ووشه اتا ونه ریکا ووشه

zena veneh beza voušeh vačeh veneh atta voušeh atta
rika voušeh veneh

زن باید زاینده فرزند یکی و یکی هم پسر باشد. کنایه از ترجیح پسر بر دختر است.

zan talek

زن تَلِک

اصطلاحی است معادل زن ذلیل فارسی، مردی که تابع زن خود است.

zige varfə rúz girene

زیک ورف روز گیرنه

زیک (پرنده‌ی کوچک) را در روز برفی می‌توان شکار کرد. کنایه از استفاده از لحظه‌های حساس فرصت‌طلبی و سوءاستفاده از نقاط ضعف دیگران است.

zan še ši dárne bárše kaši

زن شی دارنه بارش گشی

زن خودش شوهر دارد و بار هم باربند. یعنی هر چیز مهاری دارد و هر فرد صاحبی.

زبون دره بلا ایارنه زبون دره بلا ایارنه

zebún darə pelá iyárne zebún darə belá iyarne

زبانی است که پلو می آورد و زبانی هم بلا می آورد. کنایه از تأثیر مثبت و منفی کلام است.

این زبان هم آهن و آتش وش است و آن چه بجهد از زبان هم آتش است (مولوی)

زمسون اسپیح کول آدم گرم دارنه.

zemessún espije kúl ademe garm dárne

در زمستان پوست شپش هم آدم را گرم نگه می دارد. معادل: در بیابان لنگه کفش نعمتی است.

زن دارمه زنک دارمه خنه گول زنک دارمه. مرد دارمه مردک دارمه هپو هپلک دارمه

zan därmə zanak därmə xenəye gul zanak darmə

mard därmə mardak därmə hapú və hapelak darmə

زن دارم زنک دارم خانه گول زنک دارم. مرد دارم مردک شلخته و بی دست و پا دارم. یعنی همه چیز خوب و بد را دارم.

زن ونه زن ووشه میون ترکمن ووشه

zan vénə zan vúše. miyún tərkmən vúse

زن باید زن باشد (شجاع باشد) حتی اگر در میان ترکمن ها باشد.

zen(a) mardī-ye qāzī anjir dār daré **زنا و مردی قاضی انجیر دار دره** ✓

قاضی زن و شوهر بالای درخت انجیر است. کنایه از عادی بودن اختلاف بین زن و شوهر و عدم نیاز به قاضی است.

زن که داماد دار بوه شی دار نوونه

zan ké damad dar bavə sidar navunə

زن که صاحب داماد شود به درد شوهر نمی خورد.

zelfe kafen

زلف کفن

زلف به کفن، نوعی دشنام و کنایه از جوان‌مرگی است.

زیک کش چی دره کونه کش چلبوک بیرن

zike kaš ċi dare ke vane kaš ċalbúk bayrən

بدن زیک پرنده‌ای کوچک، چیزی ندارد که بتوان روغن از آن گرفت.

ز می ش کنار دارنه آدم ش توار دارنه

zami šé kənár darne , áðem šé tевár darne

زمین خودش چپر و محدوده آدمی هم‌نژاد و تبار داره. کنایه از اهمیت اصل و نسب است.

زن آبسَن تک پشت زننه که وجه ش حساب هکن

zane ábessəne tekə pešte zannəne ke vaċə še həsábə
hakəne

دهان زن حامله را می‌زنند تا بچه حساب خودش را بکند. معادل: گربه را دم حجله کشتن است. یا به در می‌گویند تا دیوار بشنود

ز می پشت گاه حاصل چکوه گوی کم شیر صاحب دل کهوه

زن سلیته دائم زیر چوه زن فهمیده مرد آبروه

zami pešte káh hásəl ċkóhehe gúye kam sire sáháb del
kahóhe

zane salite daém zire ċóhe zane fahmide marde ábrohe
شالیراری که محصول ندهد و گاوی که کم شیر دهد دل صاحبش را به درد می‌آورد.

زنی که جسور و بی ادب باشد. دائماً زیر ضربه چوب و زن فهمیده موجب آبروی مرد است.

و

vereh sang bar hakenen

وره سنگ بار هکنن

سنگ (باید) بر پشت او نهند. کنایه از جزای بی مبالاتیهاست. شاید نوعی مجازات در گذشته‌های دور یا همان سنگ سار کردن باشد.

veneh gerden ezal nazeneh

ونه گردن ازال نزنه

گردنش را خیش گاو آهن نمی برد. کنایه از تنبلی و بی عاری است.

varf ke kouh dakefeh shirin vouneh

ورف که کوه دگفته شیرین وونه

برف که در کوه بیافتد شیرین می شود. کنایه از دوری و دوستی یا شاید پختگی است.

weneh tappeh teer bakherdeh

ونه تپه تیر بخرده

تپه او تیر خورده است. کنایه از صدمه و خسران است.

وجه تا وجه بوو وجه مارون کچه بوو

vačə tá vačə bavu vačə mar venə kačə bavú

بچه تا بزرگ شود مادر بچه مثل کچه (قاشق چوبی) قد خمیده می گردد. کنایه از رنج بی شمار مادران در تربیت و بزرگ کردن بچه است.

وقت کار حسن برار، وقت مز حسن دز.

wagte kár hasen bəráre waqt mez hasən dəzzə

وقت کار حسن برادر و وقت مزد حسن دزد است. کنایه از سوءاستفاده از موقعیت افراد است.

wenə šer šekár hakenə šál baxəre

ونه شر شکار هکنه شال بخره

باید شیر شکار کند تا شغال بخورد. کنایه از بهره گیری از تجارب و اندیشه بزرگان است.

ون تش جاگرم نومی ون دی جاگور بومی

wənə taše já garm nawemi wene diye ja kór bawemi

از آتش او که گرم نشدیم بلکه از دود او کور شدیم. کنایه از انسان‌های بی‌ثمر که مایه رنج دیگران هستند.

تو که مرهم نئی زخم دلم را

نمک پاش دل ریشم چرایی (باباطاهر)

wašnárə gures_e nun halwahe

وشارگورس^۱ نون حلواء

برای آدم گرسنه نان ارزن مانند حلوا است. برابر با قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید

معشوق من آن است که به نزد تو زشت است.

وجه روهدی گنه بیاکلار چن بخری

wače re rú hadi gene babá keláre čan baxri

به بچه اگر رو بدهی می‌گویند بابا کلاه را چند خریده‌ای. کنایه از مداخله بی‌مورد است.

wašni bamərde gal dúne kelá dakatə وشنی بمردگل دونه کلادگته

موش گرسنه در حال مرگ وارد کوزه‌ی پر از برنج شده است. کنایه از دست یافتن به ثروت و مکنث در اوج ناامیدی است.

ورگ که پیر بوه ریش خنجی سگ وونه

verg ke pir bave rišxan ci-ye sag vune ریش خند چی سگ وونه

گرگ که پیر شد مورد نیش خند و تمسخر سگ قرار می‌گیرد. کنایه از ناتوانی در پیری است.

پیری رسید و موسم طبع جوان گذشت

ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت (کلیم کاشانی)

۱- گاورس gávvars گیاهی است از تیره گندمیان که دانه‌هایی شبیه ارزن دارد ... گاورس - جاورس هندی ... فرهنگ معین جلد سوم.

varəše rúz xi timjár našúne **وارش روز خی تیمجار نشونه**

در روز بارانی خوک هم به خزانه‌ی شالی نمی‌رود. یعنی هرکاری زمان مناسب دارد.

vag máre qərd hədā **وگ مار قرد هدا**

قورباغه مار را قورت داده‌است. کنایه از چیرگی ضعیف بر قوی و کار خارق‌العاده است.

vačə ké vele har ci vənə melə **وجه که ول هر چی وره میل**

بچه‌ای که در تربیتش کوتاهی شده‌است. فقط مطابق میل خود عمل می‌کند.

vənə šələ das kaši_ye bár navúne **ونه شل دس کشی بار نوونه**

دست شل او طناب بار نمی‌گردد. یعنی نمی‌توان امیدی به وی داشت.

vərg bazu šále se dakəta **ورگ بز و شال س دگته**

گرگ صید کرد ولی نصیب شغال گردید. کنایه از استفاده از زحمات دیگران است.

we terše enár we širenár **وترش انار و شیر انار**

یکی انار ترش است یکی انار شیرین. یعنی خوبی و بدی با هم هستند.

جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست

گنج و مار و گل خار و غم شادی به هم‌اند

وجه که نافر مون کتک و نه درمونه

vačə ke ná farmúne, kətək vənə darmúne

بچه‌ای که نافرمان است درمان او تنبیه بدنی است. معادل: تا نباشد چوب‌تر فرمان نبرد گاو و خر.

vənə keláhe sar zik nanište **ونه کلاه سر زیگ نیشته**

روی کلاه او زیگ (نوعی پرنده‌ی کوچک) نمی‌نشیند. کنایه از خوشحالی است.

وشنی صحرا این کنه لختی خنه نشین کینه

vašni sahrá ingene lexti xene nešin kenne

گرسنگی انسان را آواره‌ی صحرا و برهنگی خانه‌نشین می‌کند. در مذمت فقر گفته می‌شود.

vəne kejere pálún bazú

ونه کجه رپالون بزو

کجای او را پالان زده است. یعنی چه خدمتی به او کرده است.
ورکار بوته لار چرا بهتر یا مار تلون بوته مار

varká re bútenə láré čerá behtere yá máre talvún búte
máre

به بره گفتند سبزه‌ی کوه و صحرا بهتر است یا شیر کم مادر گفت شیر اندک مادر.
نشانه از وابستگی و عشق فرزند به مادر و اهمیت شیر او است.

vak kavəze dúš haytə

وک کوز دوش هیته

قورباغه لاک پشت را بر دوش خود سوار کرد. کنایه از پذیرش مسئولیتی خارج از حد و توان است.

vergé kalle čarx déni

ورگ کله چرخ دنی

سرگرگ را می‌چرخانی. کنایه از کار عبث جهت ایجاد رعب و وحشت است.

vené teke fáš baxərdəne áš

ونه تک فاش بخردن آش

حرف ناسزا مانند خوردن آش بر لب او جاری است. کنایه از بد زبان بودن است.

vené kalle anne qəd dare

ونه کله انه قد دره

توی کله‌اش چقدر نیرو هست. کنایه از توانایی و اندیشه و تحرک فراوان است.

vašni šekəm ve varf ow

وشنی شکم و ورف او

شکم گرسنه و آب برف. کنایه از امور بی‌ربط و دو چیز ناساز است.

وقتی ت ر حالی وونه پلو لوه خالی وونه

vaqti tərə háli vúne, pelá lave xáli vúne

زمانی متوجه خواهی شد که دیگ از پلو خالی شده است. کنایه از گذر عمر و آینده‌نگری است.

varzá vang kənnə mangú čarx girne **ورزا ونگ‌کنه منگو چرخ گیرنه**

گاو نر آواز سر دهد گاو ماده در جستجوی آواز اوست. یعنی هر کسی در جستجوی یار خویش است.

vačə gáhi gələ gahi vanúšə **وجه گاهی گل گاهی ونوشه**

بچه گاهی مانند گل است گاهی مانند بنفشه است
حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج

فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

وای به حال پرلاوی جل و ون چک‌کناه

váy bəhálé parəlláowyé jalovəne čak ketá

وای به حال پرلا (نوعی پرنده) آب عمیق هست و پای او کوتاه. کنایه از به فکر مشکلات سر راه بودن است.

vačə pəsar te belá mesar **وجه پسر، ت بلام سر**

درد و بلای پسر بر سرم فرود آید. کنایه از ترجیح فرزند پسر بر دختر است.

ونه دس پشت داغ هکنن هیچی در نیانه

vəne dassə pəšte dāq hakenən hičci dar niəne

اگر پشت دستش را داغ کنند هیچی در نمی‌آید. کنایه از خست است.

وجه رکور مه م‌گور سر حلوا بخوره

vačərə kúrmə me gúre sar halvá baxərrə

بچه را می‌خواهم چه کار که بر سرگور من حلوا بخورد.

vəné tək_ve vəne zek **ونه تک و ونه زک**

دهان از آن او و آب‌بینی هم از آن اوست. یعنی زشت و زیبا هر دو مال اوست.

vəne zamil ká_rə ow bavərdə **ونه زمیل کاره او بورده**

زنبیل کوچک او را آب برده است. کنایه از خسران و به آرزو نرسیدن حریص است.

مسکین حریص در همه عالم همی رود

او در قفای رزق و اجل در قفای او

vene kašúne

ونه کاشون

در مسیر اوست، یعنی به آن سمت مایل است
vang karə šále múnne **ونگ کرشال مونه**

شغال زوزه کش را می ماند. کنایه از هیاهو و پرسر و صدا بودن است.

vale čú ras navúne

ول چوراس نوونه

چوب کج راست نمی گردد. کنایه از تربیت ناپذیری کسی که ذات و سیرتش بد است می باشد.

چوب تر را چنان که خواهی پیچ

نشود خشک جز به آتش راست (سعدی)

vene gásse čú_ye dele šamsir dare **ونه گاسه چوی دله شمشیر دره**

درون چوب گاسه (کنف) او شمشیر قرار دارد. کنایه از ظاهر آرام ولی باطن خشن است.

vene dassə bavrini xún niene

ونه دس بورینی خون نی انه

اگر دست او را ببری خون نمی آید. کنایه از خست است.

vené das attə gúres jer nakfene

ونه دس گورس جر نکفه

از دست او یک دانه گاورس هم نمی افتد. کنایه از خست و گشاده دست نبودن است.

کریمان را به دست اندر دم نیست

خداوندان نعمت را کرم نیست

vacəre rú hədən pərne dáyí_ye dúš **وجه رو هدن پرنه دایی دوش**

به بچه رو بدهی روی دوش دایی می‌پرد. کنایه از برخورد متعادل و درست با بچه‌هاست.

ونه زبون بن زبون وچه دره
vené zəbúne bən zəbún vačə dare
زیر زبانش انگار بچه زبان دیگری وجود دارد. یعنی آدم صادق و راست گفتاری نیست.

وناخنه بیه غاز کنه ناز
vé tá xəne biye gáz gənə náz
او تا به خانه برسد غاز می‌گوید ناز. کنایه از حرکت آرام و عدم احساس مسئولیت است.

وره یاد بموگوی داد بمو
vərə yád bemú guye dád bemu
به یاد (خاطره‌اش) که افتاد مانند نمره شکنجه گاو است. کنایه از تداعی خاطره تلخ است.

ونه ایش کف هکرده
vəne ...is kaf hakərde
ادرار او کف کرده است. کنایه از به بلوغ رسیدن و غرور و تبختر است.

ورگ دکنه صدتار، بورده ام اتار
verg dakəte sadtāre baverde me
attāre
گرگ به میان گله صدتایی افتاد ولی فقط گوسفند یک‌دانه مرا برد. کنایه از بداقبالی است.

ونه ازال زیر زمین کار کنه
vəne əzal zire zəmin kar kənnə
خیش گاو آهن او زیر زمین کار می‌کند. کنایه از مرموز و آب زیرکاه بودن است.

وجه کنه م مارا که دوئه من دنون در کمه گهره ر روشنه م س دنون سری بچنه
vačə gənəmé már age age dúnne mən dannúndarkəme
gahre_re rúšne mese dannunsari pajne
بچه می‌گوید اگر مادر من بداند من دندان در می‌آورم گهواره را می‌فروشد و برای من جشن دندان‌سری می‌گیرد. بیانگر آرزوی مادران در بزرگ شدن و رشد

بچه‌هاست.

تشنه‌گان را نماید اندر خواب

همه عالم به چشم چشمه‌ی آب

vašnáhe pəzdene

وشناه پز دنه

گرسنه هست ولی پز می‌دهد. کنایه از حفظ غرور و عزت نفس است. در موارد

منفی نیز به کار می‌رود. معادل پز عالی جیب خالی.

با کمال احتیاج از خلق استغناء خوش است. (صائب تبریزی)

واق وق سگ روزی رگم نکنه vaq vaq-e sag rúzi re kam nakənnə

واق واق سگ روزی را کم نمی‌کند. یعنی روحیه پرخاش‌گری مورد خشم خدا

نمی‌شود.

وجه شونه بازی، ننه شونه قاضی vače šune bazi nanə sunə qázi

بچه برای بازی می‌رود اما ننه نزد قاضی می‌رود. کنایه از سازش بچه‌ها و عدم

سازش بزرگ‌ترهاست.

وختی بمویی امه ده ونه دمجی امه پ

vaxti bemuei ame deh vene dameji ame pe

وقتی به ده ما آمدی باید مثل ما راه بروی یعنی به هر جا که رفتی باید به آداب و

سنن آنان احترام بگذاری. معادل خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو.

var mál búr

ور مال بور

از راه مال روی کمرکش کوه عبور کن. یعنی راه را کوتاه کن.

ع

avam ta douš mella ta gouš

عوام تادوش ملا تا گوش

عوام تا دوش ملا تا گوش. یعنی اگر عوام تا اندازه کتف مجازات شود ملا تا اندازه گوش باید مجازات شود. کنایه از عالم بی عمل است.

عید بورده عید کینگ موارک ?id burde ?ide king mevarək

عید سپری شد ولی انتهایش بر تو مبارک. طنزی است در مورد کارهای بی جا و بی مورد.

عجب هلی بیارده امه اغوذ دار ajab hali biyarde amé aqúzdár

عجب آلوچه ای آورده است درخت گردوی ما کنایه از عمل محال و دور از انتظار است.

عروس هر چی قشنگ ووشه انه کش هدیه کننه

arús harçi qešang vúšé attə kaš hadyé kennene

عروس هر چه قدر قشنگ باشد یک بار به او هدیه می دهند. یعنی هر کاری قانده و قانون دارد.

عروس سر قل قلی هر کی نخرده خل خلی

arúsé sare qelqeliharke naxerde xelxeli

هر کسی نقل پاشیده شده بر سر عروس را نخورد دیوانگی کرده است. کنایه از استفاده از فرصت است.

عروس نماز بلد نوه گنه خنه آقا اول

arús nemáz baləd nave gətə xənə_ye aga vale

عروس نماز بلد نبود می گوید خانه (قبله) آقا کج است. کنایه از بهانه جویی است.

عروس که ناشته شلوار هس تار کرده یکبار

arús ke nášte šalvár haš táre kərde yékbár

عروس که شلوار نداشت است حالا هشت تا شلوار را یک باره می پوشد. کنایه از افراط و تفریط است.

عجب اغوذی بیارده امه لرگ دار ajab aqúzi biárde ame larg dár

عجب گردویی آورده است درخت لرگ ما. کنایه از کار عجیب و بی‌ثمر است.

عمه برارزای دو خاله ش خرزای دو

ammə berár záyé do, xale še xerzáyé do

عمه فدای برادرزاده‌اش و خاله فدای خواهرزاده‌اش شود. یعنی هرکس به اصل و تبار خود می‌نازد.

عاریه مردم نقش نگاری کردم ?ari-ye mardəm nagše negari kardəm

مال عاریه دیگران را نقش و نگار کردم. کنایه از کار بیهوده است، در زمین غیر تو خانه مکن.

عیسی به دین خد موسی به دین خد isá bədiñe xed musá bə diñe xə

عیسی به دین خود. موسی به دین خود. یعنی هرکس مطابق سنت و رسوم خود عمل می‌کند.

?aləme jár bi kal-o-kenár

عالم جار بی کل و کنار

زمین کشاورزی بدون چپر. کنایه از گسیختگی و بی‌نظمی است.

?arus tarif-e venə šimár hakən-e

عروس تعریف و نه شی مار هکنه

تعریف عروس را باید مادر شوهر بکند.

ل

lame ben

لَم بَن

برو زیر بوته تمشک. اصطلاحی است به معنی گم شو.

لوه سر، لاقلی سر، همه دارنده دردسر

lave sar laghely sar hameh darneneh dardesar

دیگ و ماهی تابه همه دردسر دارند. یعنی زندگی در همه حال مشکلات خاص خود را دارد.

ling beleh deryoye deleh khesk

لینگ بله دریوی دله خشک گیرنه

geerneh

اگر یا به دریا بگذارد دریا را می خشکاند. کنایه از شور بختی است.

lóša əssá dannun bemo

لوشه اسادنون بمو

لب و لوچه وجود داشت که دندان (بعداً) در آمد. کنایه از تعجیل و شتاب در کارهاست.

lál-e xúre lál-e már dunne

لال خور لال مار دونه

خصلت بچه‌ی لال را مادرش می‌داند. کنایه است از اسرار کسی را دانستن هم زبان بودن و درک یکدیگر.

linge ben tali dare

لینگ بن تلی دره

در کف پایش خاری فرو رفته است. یعنی آدم سالم و درست کاری نیست.

le baxerde binje mónne

له بخرده بینج مونه

مانند شالی خم شده است. کنایه از بی حالی و ناتوانی است.

lasak jame saxdar dakete

لسک^۱ جمع شاخ دار دکته

حلزون هم جزو شاخ‌داران به حساب آورد. کنایه از اظهار وجود و خودنمایی است.

large dáre ben aqúz bayite

لرگ دار بن اغوذ بیته

زیر درخت لرگ (نارون) گردو پیدا کرده است. کنایه از کاری شگفت و غیر قابل باور است.

lam ketək bazú ayyá pərese

لم کتک بز و ایا پرسه

به بوته‌های تمشک کلوخ انداخت تا ایا ببرد. یعنی به در گفته تا دیوار گوش کند.

۱ - در فرهنگ عامه مردم نور آمده است که روزی حضرت سلیمان تمام شاخ‌داران را فراخواند حلزونی عازم دربار سلیمان گردید در راه گاومیشی مغرورانه مدفوع خود را بر سر حلزون ریخت بعد از جمع شاخ‌داران حضرت سلیمان فرمودند یک شاخ‌دار کم است آن‌گاه گاومیش را فرستاد تا حلزون را که دو شاخ غسروفی داشت بیاورد.

لینگ بله دریوی دله دریو خشک گیرنه

lingə bele dəryúyê dələ dəryú xəšk girne

پا در میان دریا بگذارد دریا خشک می گردد. کنایه از بدشانسی است.

lam və tali rə pák haken

لم وتلی ر پاک هکن

خار و بوته های تمشک را (از سر راه بردار). یعنی مشکلات و موانع را از سر راه بردار.

lasə bádəmjun

لس بادمجون

بادمجان تنبل. کنایه از تنبلی و کاهلی است.

lut injə xərne low šúne onje kənnə

لوت اینجه خرنه لو شونه اونجه کنه

لوت (غذای سگ) را این جا می خورد ولی صدا را آن جا سر می دهد. کنایه از نمک نشناسی و ناسپاسی است. برابر با: غذای امام حسین (ع) را می خورد و طبل یزید را می کوبد.

ه

hamsadeh kaseh

همساده کاسه

کاسه همسایه است. اصطلاحی در مورد دادن هدیه به همدیگر بین همسایگان است.

hič kase baxtəh gu re perssahe

هیچ کسی باخت گور پر ساه

«مگر» گاو خوابیده کسی را بیدار کرده است. کنایه از بی آزاری است.

هم از گنم سر مز گیر نه هم از آرد سر

ham az ganneme sar mez girneh ham az arse sar

هم از گندم مزد می گیرد هم از آرد. برابر هم از تو بره می خورد هم از آخور.

هوا وارشی نوو زناکت تراز شی نوو

həvā vāresi navu_zenā gatter az ši-navu

هوا بارانی نباشد زن بزرگتر از شوهر نباشد. در مذمت مردانی است که همسران

بزرگتر از خود برگزیده‌اند.

har ke riš dárne te babá niye **هر که ریش دارنه ته بیانیه**

هر که ریش دارد بابای تو نیست. معادل: هر گردی گردو نیست.

har ke sərxe rišə té pére xéšə **هر که سرخ ریش ته پر خش**

هر که ریش قرمز دارد داماد پدر توست. کنایه از همه کس را به خود نسبت دادن است.

hoji hoji ke dələ kafəne **هوچی هوچی که دله کفنه؟**

برگزیده‌ها (غریبال شده‌ها) هیچ وقت فرو نمی‌افتند. یعنی بزرگ همیشه بزرگ است.

هلی تی تی هکرده مارجان نی نی هکرده

hali titi hakərde mār-ján nini hakərde

آلوجه شکوفه بر تن کرده و مادر بچه به دنیا آورده است. کنایه از روی آوردن بخت و اقبال است.

هر چی رونه شی داشتن وجه رونه شی باشتن

har ċi-rə wenə še dáštən-vača-rə wenə še bastan

هر چیزی را باید خود داشت و نوزاد هم باید زاییده‌ی خودمان باشد. کنایه از اتکای به خود است.

haráze pey və xare raj **هرازپی و خراز**

جاده‌ی هراز و یافتن رد پای خر. کنایه از سعی و تلاش بی‌فایده است.

har ráh búri tehrún búri **هر راه بوری تهرون بوری**

از هر راهی که بروی به تهران می‌رسی. کنایه از هجوم بی‌کاران به سمت تهران است.

hamərə sag girne mərə tóle ká **همه ر سگ گیرنه م ر توله کا**

همه را سگ گاز می‌گیرد مرا توله‌ی سگ. معادل: همه را برق می‌گیرد ما را چراغ

نفتی.

هین زرد سگ هان شال کته hayn zardə saghán šále ketə-hə

این سگ زرد همان توله‌ی شغال است. معادل: سگ زرد برادر شغال است.
ها منثورا گنه

باد هوا می‌گوید به مفهوم سخنان بی‌ربط است. همان کلمه محلی شده هباً منثورا
بادهای پراکنده قرآن مجید است.

همه‌ی آفتاب‌ات رج غروب کنه hamé-ye áftáb attə raj qərub kənnə

آفتاب همه یک جا غروب می‌کند کنایه از مرگ تمامی آدمیان است.

اگر چرخ گردون کشد زین تو

سرانجام خشت است بالین تو (فردوسی)

هنیشت کینگ هنر دارنه دیگابورن خور دارنه

hənište king hənər dárne dirgá búren xaver dárne

یک جانشین هنرمند است اگر (کسی) بیرون رود او خبر دارد. کنایه از زیرکی و
دانایی است. یا به کار برآید نه به حرف.

هرچی اسیوگر دنه به نفع اسیوون

harči asyú gərdəne be nafe asyú búne

هر قدر آسیاب بگردد به نفع آسیابان است. یعنی زمانه بر وفق مراد می‌گردد.

هر جالوت خرنی همونجه لوا هکن. harja lút xərnı hamún jə lúá, hakən.

هرجایی که غذا می‌خوری خدمت‌گزار همان‌جا باش.

همه چیز تومه اته ناونه hamə čiz túmə attə ná wenə

همه چیز تمام است فقط یک نه لازم دارد. طنزی است که معمولاً در
خواستگاری‌هایی که جواب رد داده می‌شود می‌گویند.

هاله نی ای سربار نووش. hále ni-i sarbár navúš

اگر یک لنگه‌ی بار نیستی سربار هم نباش. تو که نوشم نئی نیشم چرایی
(باباطاهر)

هرچی مادیون کره ش همونه har či mádyúne ker še hamúne

هر چه مادیان است کره‌اش همان می‌گردد. تربیت نااهل را چون گردکان برگنبد
است.

هرچی اش س بوه پش س هم وونه harči se aš bave paše sè ham vúne

هر چه برای خرس شده برای پشم او هم خواهد شد. معادل: هرچه پیش آید
خوش آید.

همه به ریش من خننه من به ریش اسوبون

hamè be riše mèn xannè mèn be-rišé asyúbún

همه به ریش من می‌خندند من به ریش آسیابان. کنایه از واقع بین و حق‌گو بودن
است.

هرکی بیشتر از صاحب‌عزا برمه‌کنه ابلهه

har ki vištər az sáháb aza bərmə kénne ablahe

هر کسی بیشتر از صاحب‌عزا بگرید نادان است. در مذمت تظاهر و تملق است.

هله ت لنگ رج خشک نیته hale te ling-e-raj xešk nayte

هنوز ردپای تو خشک نشده است. کنایه از افراط در میهمانی رفتن است.

haftad hallaj nim man mi هفتاد حلاج نیم من می

حلاج هفتاد نفر مو(پشم) نیم من. کنایه از متقاضی بسیار ولی مورد تقاضا اندک
است.

هرچی که نه لوه دره لوه‌ی روانه harči ke tahe lave darə ru enə

هر چه در ته دیگ می آید روی دیگ می آید. معادل از کوزه همان تراود که در اوست.

ham zine ham pāluni

هم زینی هم پالونی

هم مثل زین است هم مثل پالان. یعنی رام و قابل استفاده در تمام موارد است. کنایه از تواضع است.

همه چی دو امه جهاز بلو دنیوه باگرباز

hamə čī dave ame jəház-balow danive bá gərbáz

اگر همه چیز در جهیزی ما بوده فوکا و بیل نبوده است. یعنی ما این کاره نیستیم.

hič kənāri bi peštvan navunə

هیچ کناری بی پشت ون نوونه

هیچ چپری بدون پشت بند (تکیه گاه) نمی شود. یعنی در هر کاری باید پشتیبان داشت.

hič jənázə-ei gale bən nammunə

هیچ جنازه ای گل بن نمونه

هیچ جنازه ای زیر گل نمی ماند. یعنی هیچ رازی پنهان نمی ماند.

havú vúš az mən dūr vúš

هوو ووش از من دور ووش

هووی من باش ولی در کنار من نباش.

اگر مار بر پای راعی زند

که ترسد سرش را بکوبد به سنگ

نبینی که چون گربه عاجز شود

بر آرد به چنگال چشم پلنگ (سعدی)

هر که خرنه مرغ سر یا راه سر میرنه یا دوم سر

har kə xərne mərqe sar yá-ráhe sar mirnə yá domə sar

کسی که مرغ می خورد یا در میانه ی راه می میرد یا در مسیر دام. یعنی بار کج به مقصد نمی رسد.

هیچ کس وره اسب ترک نیرنه پر نه جلو وونه

hič kas vərə asbé tark nairnə pərnə jəlú səvār vúnə

هیچ کس او را در ترک اسب خود سوار نمی‌کند می‌پرد جلوی اسب سوار می‌شود.

معادل: طرف را ده راه نمی‌داند سراغ کدخدا را می‌گرفت.

همه کار کنه فرنی دله نمک نکنه

hamə kārə kənnə fərnī-ye dələ nəmək nakənən

همه کار انجام می‌دهد اما داخل فرنی نمک نمی‌ریزد. یعنی علی‌رغم شرارت به اصولی پای‌بند است.

hamə-yé talə ayyá kafənə amé talə vak **همه تله ایا کفنه امه تله وک**

در تله و تور همه ایبا می‌افتد ولی در دام ما قورباغه. کنایه از بداقبالی است.

har ki gúšt xánə šúna pišə **هر کی گوشت خوانه شونه پیش قصاب**
qassáb

هر که گوشت می‌خواهد می‌رود پیش قصاب

در طلب سستی چو ارباب هوس کردن چرا

راه دوری پیش داری رو به پس کردن چرا

هوای بد خوار وونه آدم بد خوار نوونه

həvā yé bad xār vúnə-ádəme bad xār navúnə

هوای بد خوب می‌شود اما آدم بد خوب نمی‌گردد.

تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است

ذات بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است

هر کی وشته ر صقل هدا دی انه و نه چش

har ki vaštə-rə səqəl həda di enə vənə čəš

هر کسی هیزم آتش گرفته را زیر و رو کند دود به چشمش خواهد رفت.

انگشت مکن رنجه به در کوفته کس
تا کس نکند رنجه به در کوفتت مشت (ناصر خسرو)
چو کردی با کلوخ انداز پیکار
سر خود را به دست خود شکستی (سعدی)

halə tələm nazúmə

هل تلم نزمه

هنوز تلم نزده‌ام. یعنی از ماست کره‌ای نگرفته‌ایم. کنایه از اقدام مفید نکردن است.

هی دمال هو دره سنگ دمال چو دره

heye dëmmál hú dare sange dëmmál ču dare

به دنبال های هو و به دنبال پرتاب سنگ، چوب می‌آید. کنایه از مکافات عمل است.

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات (نظامی)

هف تا باجناق دیم دانه چاه دله کینگ به کینگ هنیستونه

haf tá bájnaqə-dimmedáhne čáhe dələ king be king
həništəvenə

هفت تا باجناق را در چاهی انداختند پشت به هم نشستند. کنایه از ناسازگاری باجناق‌هاست.

هر موقع بونی خاک اندازش خد جلو بیانداز.

har muqe búti xákandáz še xəde jəlú bəndáz

هر موقع گفתי خاک انداز خودت جلو بیافت. کنایه از پیش قدم شدن در کارهاست.

هر کی ش پس کفار بدیه دشت وینه

har ki šé paskafá-rə badiye dašte winneh

هر کسی پشت گردنش را دید دشت را هم می تواند ببیند. یعنی این کار برایش شدنی نیست.

hamə kalə ešənəne kalše kela-rə **همه کل اشنه کل ش کلار**

همه به کچل نگاه می کنند کچل به کلاه خود.
عیب کسان منگر و احسان خویش

دیده فرو بر به گریبان خویش (نظامی)

haš tá ling tá dar-e king **هش تا لینگ تا در کینگ**

هشت تا پا تا کنار در. کنایه از شلوغ بودن است.

har ki vašná-e ame ášna-e **هر کی وشنا امه آشنا**

هر کسی گرسنه است آشنای ماست. کنایه از فقر و ناداری است.

همسایه کرک شال بوره همسایه ی دیر زرنک وونه

hamsáyə-yé kərke šál bavəre hamšayə_yə dirzerang
vúne

اگر مرغ همسایه را شغال ببرد همسایه دورتر زرنک می شود. کنایه از عبرت پذیری است.

هزار بخری ولیک ووش نینه جای نون و آش

hezár baxəri valik-o-(va) váš nayne jáyé nún_o_aš

هزار بار زالزالک و سبزی بخوری جای نان و آش را نمی گیرد.

همه آقا آقا، خرگی و نه بوره چرا

hamə áqá áqá xarə ki vene bavəre čərá

با این آقا آقا گفتن خر را چه کسی باید به چرا ببرد.

با این همه ادعا که دارید

گاوان به خدای خود سپارید

ف

fihe reh me doush heda

فیه ر مه دوش هدا

فیه^۱ را بر دوشم نهاده است. کنایه از سپردن مسئولیت است.

فضول فضولی نکنه شاه چی دونه بتر کلاکدوم وره

fezúl fezúli nakən-e šáh čī dúnne batər kelá kedóm ware

فضول اگر فضولی نکنند شاه چه می داند بتاهر کلا (یکی از دورترین روستاهای بلده ی نور) کجاست. یعنی همه چیز را همگان دانند و همگان از مادر نزدانند.

felániyē harf dare rāh šune

فلانی حرف دره راه شونه

حرف فلانی راه می رود. کنایه از دروغ آشکار است.

felāni halúme lú-ye vāše

فلانی هلوم لوی واش

فلانی علف هرزه ی کناره ی گودال است. کنایه از بی ارزش و بی فایده بودن است.

فضول بوردنه جهنم گنه همه شیر

feuzúle bavərdəne jahannəm gene hēme šire

فضول را به جهنم بردند می گوید چرا هیزم تر است. معادل: ترک عادت موجب مرض است.

fək dáré parə_rə múnne

فک دار پره ر مونه

شاخه ی درخت بید را می ماند. کنایه از سستی و غیر قابل اعتماد بودن است.

۱- فیه نوعی بیل چوبی که برای جداکردن کاه و شلتوک بی مغز (چکو) از شلتوک بکار می رود.

fəlāni bá šáh šir áš naxərne

فلانی با شاه شیر آش نخوفه

فلانی با شاه آش شیر نمی خورد. کنایه از غرور و تکبر و یا بزرگی و سروری داشتن است.

فلانی بورده بازار انگار آق علی بورده رودبار

felani búrdə bázár engár áqá ali burde ródbár

فلانی به بازار رفت انگار که آقا علی به رودبار رفته است. بیان گر غرور بی جا است.

تبرستان
www.tabarestan.info

غ

غاز بورده دار سر، زلیک بزو خال سر

qaz búrdə dár-e sar kəzlik bazu xál-e- sar

غاز بالای درخت رفت و مدفوع خود را بر برگها ریخت. بیان گر درک نکردن موقعیت مکانی و مقامی افراد حرمت اجتماعی است.

غاز بچرس چی در سیکا بچر qáz_ bačəres_čī_dare sika bačəre

در چراگاه غاز علفی برای چریدن اردک وجود ندارد. یعنی حداکثر بهره برداری صورت گرفت.

ق

قد بلند دلاور، قد کتا جادوگر

ghad belend delavareh ghad keta jadougareh

آدم بلند قد دلاور و آدم کوتاه قد جادوگر است. نوعی اعتقاد خرافی و کنایه از زیرکی افراد کوتاه قد است.

géyçi ye téj té aglé géj

قیچی ی تیج ت عقل گج

تیزی قیچی و گیچی عقل تو. یعنی خطر در کمین است و غفلت چرا.
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل (حافظ)

قاطر بوتنه ت پر کیه، بوتنه م مار اسب

gátərə bûtəne té pér ki_yə bûte me már asbə

به قاطر گفتند پدر تو کیست، گفت مادر من اسب است. کنایه از بدنامی ایل و تبار است.

چون کنعان را طبیعت بی هنر بود

پیمبر را دگر قدرش نیفزود

qašnic gal

قشنگ گل

اصطلاحی است در مورد بچه‌های ضعیف و لاغر

gad missə sən bisse

قد میس سن بیس

قد به اندازه‌ی مشت و سنش بیست ساله (می‌نماید) کنایه از زیرکی بیش از سن و سال است.

gúl kúre gənə ráhe qázvin kəjəhə قول کور گنه، راه قزوین کجه

کر به کور می‌گوید راه قزوین کجاست. کنایه از انتظار راهنمایی و کمک از ناتوان است. برابر: کوری عصاکش کور دگر شود.

gazi ké moddai bavú zan teláaqə قاضی که مدعی بووه زن طلاق

قاضی که مدعی گردید طلاق گرفتن زن حتمی است.

ی

yax rúš yax dášte qam nášte

یخ روش یخ داشته غم ناشته

یخ فروش یخ داشت و غم نداشت. نظیر در عین تنگ‌دستی در عیش کوش و

مستی

yək káse massə

یک کاسه مس

با داشتن یک کاسه (غذا) مست و سرخوش است. یعنی آینده نگر نیست.

yazd dúrə gaz nazdikə

یزد دور گز نزدیک

اگر یزد دور است گز (واحد اندازه گیری) دم دست است. می گویند مردی ادعا داشت که در یزد فلان متر (گز) می پریدم یکی گفت اگر یزد دور است گز نزدیک. یعنی این گوی و این میدان.

یک من گیرنی سر همیون یک من گیرنی بن همیون

yek man girni sare hamún yek man girni bene hamún

یک من از سرگونی بر می داری یک من از ته گونی. کنایه از طماع و حریص بودن است.

یواش یواش غشو قلمدون وونه، کردو چه وزیر ابرون وونه

yaváš yaváš qašu gləmdun vúnə_kerde vace vazir-e irún
vune

رفته رفته غشو قلمدان و بچه چوپان وزیر ایران می شود.

وقتی افتاد فتنه ای در شام

هر کس از گوشه ای فرا رفتند

روستا زادگان دانشمند

به وزیری پادشاه رفتند

پسران وزیر ناقص عقل

به گدایی به روستا رفتند (سعدی)

ya gərd vune yá čar su

یاگرد وونه یاچار سو

یاگرد می شود یا چهار سو. معادل: هر چه پیش آید خوش آید.

ض

zarbe kenēs čú behtere az bútene درو بهتر از بوتن درو
dərú

تحمل ضربات چوب از گل بهتر از دروغ گفتن است در مذمت دروغ‌گویی است.

www.tabarestan.info

ص

saqir gat vúne mard navúne **صغیر گت وونه مرد نوونه**

یتیم بزرگ می‌شود ولی مرد نمی‌گردد. (بیان‌گر تأثیر کمبود محبت در رفتار بزرگ‌سالی است.)

صد تا استخون خوان سیصد من بار بردار

sad ta estəxún xāne sisad man bár bardára

صد تا استخوان لازم است تا سیصد من بار را بلند کند. یعنی هر کاری اسباب خاص خود را لازم دارد.

کار هر کس نیست خرمن کوفتن

گاونا می‌خواهد و مرد کهن

صد تا می‌بیری رسن نوونه صد تا یار بیری حسن نوونه

sad tá mi bayri rasen navúne sadtá yár bayri hasen
navúne

صد تا مرد ریسمان نمی‌شود و صد تا یار مثل حسن نمی‌شود. کنایه از ارزش دوستان خوب است.

sahráye mard_o_xenne_e_zan **صحرای مرد و خنه زن**

مرد صحرا وزن خانه . اصطلاحی است در مورد زنان شجاع و مدیر به کار برده می شود
پایان

به زودی از همین قلم منتشر می شود
تبرستان
www.tabarestan.info

- ۱- در گستره مازندران دفتر سوم
- ۲- مقالات تاریخی (جستاری در تاریخ اسلام و ایران)
- ۳- مونو گرافی یک آبادی ایزده گذشته ، حال ، آینده

www.tah



سیرتو آفندل